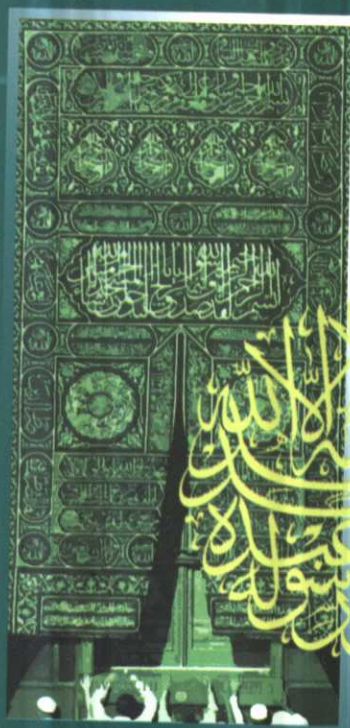


تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

محمد قطب

اسلام کے بنیادی عقوبت چکوں

اہل سنت
دراسات و مناقع



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
بِهِ نَحْيُ الْفِتْنَةَ وَنُحْيِي
الْإِسْلَامَ وَنُحْيِي
الْحَقَّ وَنُحْيِي
الْبَاطِلَ

مترجمان:
مہدی مصطفایی
آیت حق دوست

چگونگی دعوت به اسلام

مؤلف:

محمد قطب

مترجمین:

مہدی مصطفایی، آیت حق دوست

سرشناسه	قطب، محمد Qutb, Muhammad
عنوان قراردادى	كيف ندعوا الى الاسلام فارسى
عنوان نام پديدآور	چگونگى دعوت به اسلام / مولف محمد قطب؛ مترجم مهدى مصطفائى و آيت حق دوست
مشخصات نشر	سنندج؛ آراس ۱۳۹۰
مشخصات ظاهرى	۲۸۷ص
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۸۵۶-۵۴-۵
فهرست نويسى	فيا
موضوع	اسلام -- تبليغات
شناسه افزوده	مصطفائى، مهدى ۱۳۶۰ مترجم، حق دوست آيت ۱۳۶۵ مترجم
رده بندى كنگره	۱۳۹۰ ۹۰۴۱ كى/عق/۱۱/۶۲ BP
رده بندى ديويى	۲۹۷/۰۴۵
شماره كتابشناسى ملي	۲۳۷۶۴۶۹

شناسنامه كتاب

نام كتاب	: چگونگى دعوت به اسلام
مؤلف	: محمد قطب
مترجمين	: مهدى مصطفائى و آيت حق دوست
ناشر	: آراس ۱۳۹۰
تيراژ	: ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ	: اول پاييز ۱۳۹۰
قيمت	: ۴۵۰۰ تومان
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۵۶-۵۴-۵
مرکز پخش:	
	سنندج، پاساژ عزتى، انتشارات آراس
تلفن:	۰۸۷۱-۲۲۲۸۳۴۱

فهرست

صفحه	عنوان
۵	سخنی از مترجمین
۱۱	مقدمه‌ی مؤلف
۱۹	تأملاتی در نشأت نسل اول
۳۹	نقاط اقتداء در نسل بی نظیر اولیه
۷۵	اسباب شتابزدگی در حرکت معاصر و آثار ناشی از آن
۱۱۱	پایگاه مستحکم
۲۱۳	گسترش پایگاه
۲۵۷	واقعیت موجود و وضعیت ایده‌آل
۲۶۹	نگاهی به آینده

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

«باید از میان شما گروهی باشند که به نیکی دعوت کنند و
امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارند».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخنی از مترجمین

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الانبياء والمرسلين و علي آله و صحبه و من تبعهم الي يوم الدين.

اما بعد: "چگونه مردم را دعوت کنیم؟"

پرسشی که در متن خود حکایت از پذیرش مقدمه‌ای بدیهی دارد! و آن این که ما دریافته باشیم اصلاً چرا بایستی دعوت کنیم؟ آیا فرض است؟ واجب است؟ یا این که از امور مستحبی است که صرفاً در مورد چگونگی انجام آن اطلاعاتی جمع می‌کنیم؟

آن چه ما در صدد تحقیق و بررسی آن در این کتاب می‌باشیم جواب دادن به هیچکدام از این سوالات نیست! بلکه بررسی مشروعیت دعوت و نقش و اهمیت آن در حرکت اسلامی، خود کتابی جداگانه می‌طلبد که در کتب پیشینیان و نیز کتابهای معاصر بدان پرداخته شده و وظیفه‌ی هر فرد مسلمان در قبال آن بیان و تفصیل شده است.

چیزی که در این کتاب به آن می‌پردازیم چگونگی دعوت است! این که اصلاً دعوت را باید از کجا آغاز کرد؟ مهمترین موضوع در فکر و جهان بینی اسلامی برای این که دعوت را از آن شروع کنیم، کدام است؟ آیا می‌توان بدون تحریک جاهلیت در راه دعوت قدم گذاشت؟ موضع دعوت در مقابل جاهلیت معاصر چیست؟ برآستی وضعیت ما در دوران معاصر شبیه کدام دوران از زمان دعوت رسول خدا ﷺ است؟ آیا ما در دوران مکی به سر می‌بریم یا مدنی؟ و آیا خود این

دسته بندی - مکی و مدنی - جایز و ودر صورت جواز عملی است یا خیر؟ اگر بسیاری آن را شبیه دوران مکی می‌دانند در اینصورت چگونه باید از روش دعوت در آن دوران عبرت بگیریم و باید به چه چیزی دعوت کنیم؟ موضعمان در برابر جاهلیت چگونه باشد؟ آیا می‌توانیم به موضوعات سیاسی حکومتی وارد شده و به مباحث دوران مدنی قدم بگذاریم؟ و آیا ورود به پارلمانها و مجالس برای دعوت مفید است؟ برای این کار از کدام دوران الهام گرفته ایم مکی یا مدنی؟ این‌ها و صدها سوال دیگر از این دست، از جمله مباحثی است که در این کتاب مطرح شده است و بالطبع این موضوعات فکر داعیان معاصر را به خود مشغول ساخته است و هر گروه به فراخور طرز فکر و جوابی که بدان دست یافته، از طرز عملی متفاوت با دیگران برخوردار گشته است.

تفاوت‌هایی که سطحی و سلیقه‌ای نبوده و چنان مایه‌ی تفرقه و اختلاف گشته‌اند که گهگاهی شیطان القاء می‌کند با وجود این وضعیت امت اسلامی دیگر روی خوش نمی‌بیند!

کسانی ناروا پرچم "علیکم انفسکم" را برافراشته و می‌گویند: به خود مشغول باشید و خویشتن را اصلاح کنید چون خدای متعال فرموده: شما مواظب خود باشید! هنگامی که خود هدایت یافتید دیگر گمراهی گمراهان به شما گزند نمی‌رساند.^۱

می‌گویند: ما به خداوند ایمان داریم و در حد توان از او تقوا داریم. دیگر چه نیازی هست ما خود را به دیگران مشغول کنیم! خداوند هر کس را که خود بخواهد هدایت می‌دهد و تو نمی‌توانی کسی را که خود دوست داری هدایت کنی.^۲

کسانی هم که در درجه‌ی بهتری از فقه و دانش! قرار دارند می‌گویند: مگر دعوت چه سِرّی دارد که این همه حول و حوش آن قلم‌فرسایی و سخنرانی می‌شود؟! کافی است مردم را مخاطب قرار داده و از عظمت خداوند و دین او - اسلام - صحبت کنیم.

۱. اشاره به آیه ۱۰۵ سوره مائده.

۲. اشاره به آیه ۵۶ سوره قصص.

دین همه‌اش نصیحت و موعظه است و جز این ابزار خاصی ندارد!
اگر اخلاص داشته باشیم خداوند بر دست و زبان ما شگفتی‌ها می‌سازد و
دیگر نیازی به این همه تحلیل و بررسی ندارد!

کسانی نیز از شدت رنج‌ها و مشکلات و وضعیت نابه‌سامان امت، امر دعوت
را کوچک می‌شمارند و برای امتی که قبلاً عزت داشته و اکنون از هر سو مورد
هجوم قرار گرفته است این سطح از دعوت را مطلوب نمی‌دانند.
می‌گویند: دعوت برای آسایش و امنیت است، منبر می‌خواهد و تریبون! حال
که دشمنان می‌خواهند ما را از هستی ساقط کنند شما می‌خواهید با گفتار نرم و
دلنشین دعوت کنید؟!

بعضی دیگر می‌گویند: تلاش بیهوده نکنید، مردم طرفدار قدرت هستند، هرگاه
قدرت به دست آمد مردم گروه‌گروه به دین خدا می‌پیوندند. شما به هر طریقی!
شده ما را به کرسی قدرت بنشانید تا شریعت را تطبیق کنیم و همه‌ی امکانات و
وسایل دعوت را در اختیار شما قرار دهیم.

امروز ارزش آراء شما در صندوق‌های انتخاباتی و حضور در صحنه‌ی
سیاست کمتر از عبادات و فروض پنجگانه نیست!!

اینها شمه‌ای گذرا از نظراتی است که در مجالس و مباحث اسلامی مطرح
هستند و هر کدام هواداران خاص خود را دارد که روزانه بر تعدادشان افزوده می‌شود.
حقیقت این است پس از فروپاشی خلافت اسلامی، امت مسلمان در عرصه‌ی
دعوت تجارب زیادی را به خود دیده است و هر بار شیوه و برنامه‌ای را مطرح
کرده و با جدیت پیش برده است - ان شاء الله هیچ تلاشی ضایع نشده و هر کدام
به اندازه‌ی حقی که در آن موجود بوده نتیجه‌ی خود را بخشیده است - ولی
پرسش اینجاست چرا این فعالیت‌ها و این تلاش‌ها تاکنون نتوانسته امت را از این
وضعیت ذلت‌بار نجات دهد؟

آیا آن‌چنان‌که باید، تلاش ننموده‌ایم؟ یا نه، قربانی کم داده‌ایم؟...

آیا دشمنان با کثرت عدد و امکاناتشان مانع و سدّ راه بوده‌اند؟ یا نه، ما از نظر
تعداد و امکانات بسیار ضعیف بوده‌ایم؟ و ..

یا این که ما در کیفیت و چگونگی دعوت چنانکه باید تدبیر ننموده‌ایم و کار را آسان‌تر از آن‌چه که باید باشد تصور کرده‌ایم؟
ایراد کار دقیقاً کجاست؟

از یک جهت کلام پرودگار را زمزمه می‌کنیم که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ «سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، شما برتر (از دیگران) هستید اگر که به راستی مؤمن باشید».

و از جهتی دیگر اوضاع خفت‌بار خود را لمس می‌کنیم که دقیقاً مصداق تمثیل پیامبر اکرم است که فرموده: در روزگاری نزدیک، امت‌های دیگر بر شما یورش می‌آورند. اصحاب از او پرسیدند: مگر در آن ایام کم هستیم؟ ایشان فرمودند: تعداد شما زیاد است اما به "کف روی سیل" می‌مانید.^۲

از طرف دیگر شکی نیست که جواب دادن به این سوالات و اظهارنظر در این مسائل، تخصص و تجربه بسیار می‌طلبد و دیدی وسیع می‌خواهد لذا شایسته نیست هر کسی در این مسائل اظهار نظر نماید.

از شخصیت‌های برجسته‌ی معاصر که سال‌های بسیاری را وقف مطالعه و بررسی حرکت اسلامی معاصر نموده و اندیشه‌ها و افکارش در این زمینه راه‌گشا و حاوی فهمی عمیق و در عین حال دقیق است استاد محمد قطب حفظه الله می‌باشد ایشان با استفاده از تجربیات طولانی و کنکاش دقیق در قضیه‌ی دعوت در این کتاب تحت عنوان "کیف ندعو الناس" سعی دارد به سؤالات مذکور پاسخ دهد و در عین حال با توصیه به جماعت‌های اسلامی برای توجه به برخی از اصول دعوت و هم چنین ذکر نمونه‌ها و تمثیل‌های دوران رسول خدا ﷺ - که بعضاً توسط برخی از جماعت‌ها و احزاب مورد بی‌توجهی قرار گرفته و در آن به خطا رفته‌اند - سعی در بررسی و تفصیل دعوت اسلامی معاصر دارد و در این زمینه راهکارهای گوناگونی را ارائه می‌دهد که شناخت آن‌ها برای گروه‌های

۱. آل عمران/۱۳۹.

۲. سنن ابوداود.

اسلامی و داعیان فعال لازم و ضروری است.

خالصانه از خداوند می‌خواهیم این کتاب را چراغی فرا راه داعیان و راه‌گشای همگان بویژه نسل جوان قرار دهد و از ما نیز پذیرا باشد.

در پایان از همه‌ی کسانی که ما را به هر نحوی در ترجمه، حروفچینی، ویراستاری، چاپ و نشر این کتاب باارزش یاری کرده‌اند تشکر و قدردانی می‌کنیم و از پروردگار مهربان مسألت داریم همگی را به نحو احسن پاداش خیر دهد و از عذاب دنیا و آخرت برهاند. آمین

مهدی مصطفایی - آیت حق دوست

جوانرود، اسفند ۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه‌ی مؤلف

دعوت به سوی خداوند در حق امت اسلامی تکلیفی مستمر و دائمی است. ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱ «باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند».

چرا که این امت، امت خاتم رسولان علیهم السلام است، امتی که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را بر دوش گرفته است و رسالت او متوجهی همه بشریت و همه‌ی دوران‌ها، از زمان بعثت وی تا قیام قیامت می‌باشد.

این رسالت دو وجه دارد: وجهی از آن متوجه کسانی است که هنوز به این دین ایمان نیاورده‌اند لذا آنان را به سوی ایمان فرا می‌خواند.

و وجه دیگرش متوجه مؤمنان است تا به آنان تذکر داده و ایمانشان را راسخ کند: ﴿وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ﴾^۲ «پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ﴾^۳ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیغمبرش (محمد) و کتابی که بر پیغمبر نازل کرده است (و قرآن نام دارد) و به کتابهایی که پیش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحریف و نسیان در آن‌ها صورت نگرفته

۱. آل عمران. ۱۰۴.

۲. ذاریات/۵۵.

۳. نساء/۱۳۶.

است) ایمان بیاورید».

اما امت اسلامی، این روزها شرایط خاصی را می‌گذرانند که چه بسا قبل از آن سابقه نداشته است. "شناخت" او از دین اسلام به پایین ترین حد خود در کل تاریخش سقوط کرده و از سوی دیگر "عمل" به آن بسیار کمتر از حد شناختش است.

به همین خاطر امروز مسئولیت دعوت، بسیار خطرناک‌تر از دوران گذشته است، دعوت در چنین روزی صرفاً تذکر نیست بلکه شاید از نو بایست بناء را ساخت، بنائی که اساسش فرو ریخته و نزدیک است ویران گردد و این در حالی است که همه اقوام و ملت‌ها از همه سو بر امت اسلامی هجوم آورده‌اند. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ خبر داده است:

«يُوشِكُ أَنْ تَدَّاعِيَ عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ كَمَا تَدَّاعَى الْأَكَلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا». قالوا: أَمِنْ قِلَّةِ نَحْنُ يَوْمُئِذٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمُئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنْكُمْ غُثَاءٌ كُثُوءُ السَّيْلِ، وَلَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ الْمَهَابَةَ مِنْ صُدُورِ أَعْدَائِكُمْ، وَلَيَقْذِفَنَّ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ». قالوا: وما الْوَهْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»^۱ «آن زمان نزدیک است که امت‌ها بر شما هجوم آورند هم‌چنان که گرسنگان بر ظرف غذا یورش می‌برند. گفتند: ای پیامبر خدا آیا این ذلت بخاطر تعداد اندک ماست؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه، بلکه آن روز شما بسیارید، اما به کف روی سیلاب می‌مانید. خداوند اُبَهِت و شوکت شما را از دل‌های دشمنانتان برمی‌دارد و در دل‌های شما "سستی" می‌اندازد. گفتند: ای رسول خدا "سستی" چیست؟ فرمود: محبت دنیا و تنفر از مرگ».

همه‌ی ما اطمینان داریم که بناء امت اسلامی به اذن خداوند بازسازی می‌شود و هم چنانکه سرافراز بود دوباره پا می‌گیرد و با وجود همه‌ی عداوت‌هایی که جاهلیت علیه اسلام به راه انداخته تمامی بشارت‌ها به بازگشت جدید اسلام و تمکینش بر زمین اشاره دارد.

اما مسئولیت سنگینی در دور دوم غربت اسلام وجود دارد: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ

غریباً، وسیعود غریباً کما بدأ»^۱ «اسلام با غربت آغاز گشت و همچنان که در آغاز غریب بود دوباره غریب می‌شود.» مسئولیتی که به تلاشی شایسته و بصیرتی عمیق نیاز دارد.

در غربت نخست، لااقل اسلام در اصول کلی میان مردم چه برای گرویدگان به این دین جدید و چه برای دشمنانی که تا سرحد مرگ، با آن دشمنی می‌کردند و تمام توانشان را برای نابودیش بکار می‌بستند. واضح بود یعنی در ایمان به خداوند یگانه، ایمان به وحی و نبوت و ایمان به نشر^۲ و حساب اخروی. سبب غربت آن دوران کم بودن تعداد مؤمنان و ضعف و ذلتشان در مقابل مردم و از سوی دیگر کثرت مخالفان و طغیانشان در زمین بود.

"ورقه بن نوفل" زمانی که "خدیجه" رضی‌الله عنها قصه‌ی وحی را برایش تعریف کرد خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: "لِتَنِي أَكُونُ فِيهَا جَذْعًا حِينَ يَخْرُجُ قَوْمُكَ! قَالَ: "أَوْ تُخْرِجِي هُمْ؟" قَالَ: مَا جَاءَ أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا جِئْتُ بِهِ إِلَّا غَوْدِي!"^۳

: «کاش آنگاه که قومت تو را بیرون می‌کنند من زنده و جوان می‌بودم! پیامبر ﷺ فرمود: آیا آن‌ها مرا بیرون می‌کنند؟ "ورقه" گفت: هیچ کس مانند آن‌چه را که تو با خود آورده‌ای با خود نیاورده، مگر آن که با او دشمنی شده است!»
مردی از رسول خدا ﷺ پرسید: به چه چیزی مردم را دعوت می‌دهی؟ گفت: به سوی "لا إله إلا الله" دعوت می‌دهم. گفت: عرب به تو اجازه‌ی این کار را نمی‌دهد.

اما در غربت دوم، قضیه فرق می‌کند هر چند غربت در تمامی حالت‌هایش غربت است. اسلام، امروز نزد پیروان خودش نیز غریب است چه رسد به سایر مردم. هنگامی که اسلام را در صورت حقیقی آن به پیروانش عرضه می‌داری از آن به وحشت می‌افتند و به تو می‌گویند: این دین را از کجا آورده‌ای؟ این

۱. امام مسلم آن را روایت کرده‌اند.

۲. زنده شدن.

۳. به کتب سیره مراجعه شود.

اسلامی نیست که ما می‌شناختیم!

هرگاه به کسی که قبری را طواف می‌کند و بدان دست می‌مالد و از صاحب آن که سالها یا قرن‌ها پیش فوت کرده طلب برکات دارد می‌گویی: این کار شرک است و جایز نیست! به تو می‌گوید: این را از کجا آورده‌ای؟ تو می‌خواهی اسلام را از روحانیت آن جدا سازی!

و زمانی که به قانونگذار - کسی که قانونی غیر از حکم خداوند را تشریع می‌کند - و یا به کسی که راضی به غیر شریعت خداوند است می‌گویی: این کار شرک است. به تو می‌گوید: این را از کجا آورده‌ای؟ این تندروی است، جُمود و کهنه پرستی است، دنیا تغییر کرده است. یا با کمی احترام می‌گوید: این شرک کوچک‌تر از شرک اکبر است (شرک دون شرک) و باعث خروج انسان از دایره‌ی اسلام نمی‌شود!

زمانی که به استاد جامعه‌شناسی، استاد روانشناسی، استاد علوم تربیتی، یا استاد تاریخ و ... می‌گویی: این دروسی که شما از علوم غربی آموخته و به دانشجویان می‌آموزید با مفاهیم اسلامی مخالف است و در بعضی از نقاط با عقیده اسلامی تصادم جدی دارد، می‌گویند: اسلام را چه به این امور؟ می‌خواهید اسلام را در همه چیز دخالت دهید؟ این علم، و اسلام دین است. و دین و علم با هم ارتباطی ندارند!

و صدها مورد دیگر؛ زمانی که حقیقت اسلام را برای مردم نمایان می‌کنی، به وحشت می‌افتند و در کمترین حالت، آن را غریب می‌پندارند. و این که آنان را متقاعد کنی که این همان دینی است که از جانب خدا آمده است نه آنچه آنان از پیش خود تصور کرده‌اند به تلاشی جانکاه نیاز دارد!

تمام این زحمات تنها در عرصه‌ی "شناخت" است اما عرصه‌ی "عمل" به تلاشی مضاعف احتیاج دارد.

"شناخت" به تنهایی کافی نیست هر چند نقطه‌ی آغازی است که قبل از هرکاری، لازم است با آن شروع کرد چنانکه نخستین کلمه‌ای که وحی با آن آغاز

شد ﴿اقْرَأْ﴾^۱ بود سپس بعد از مدتی بر پیامبر این امر ربانی نازل شد که ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۲ «بدان که قطعاً هیچ معبود (حقیقی) جز الله ﷻ وجود ندارد».

علم - چنان که سلف صالح آن را فهمیدند - تنها "شناخت" نبود. بلکه علم شناختی بود که به عمل منجر می‌شد، و سپس "شناخت" از مرحله درک حقیقت، به مرحله‌ی "عمل" به مقتضای آن انتقال می‌یافت.

اگر چه شناساندن مقتضیات مفهوم "لا إله إلا الله" به مردم در دوران غربت نخستین، تلاش زیادی از پیامبر را به خود گرفته بود اما تلاش حقیقی پیامبر - به‌ویژه در دوران مکی - معطوف تربیت مؤمنانی بود که حق را پذیرفته و بدان ایمان آورده بودند. تربیتی بر مقتضای "لا إله إلا الله" و مرحله به مرحله، تا این که بر صراط مستقیم، راست و با ثبات قرار گرفتند. و این کار با تربیت "پایگاه مستحکم و بنیانی استوار" آغاز شد سپس بر تربیت سایر مردم پرداخت.

امروز - در غربت دوم اسلام - دعوت به بذل تلاش همگام در هر دو زمینه نیاز دارد: هم شناساندن و هم تربیت.

شناساندن اسلام به قومی که بعضی از آن را شناخته و نسبت به بعضی دیگر جاهل هستند و در عین حال می‌پندارند همه‌ی اسلام را می‌شناسند، مشکلی است که به تلاش زیادی نیاز دارد.

اما تربیت - لااقل نسبت به پایگاه و بنیان - مشکلی است که به تلاش بسیار فراوان تری نیاز دارد از یک جهت بخاطر فراوانی و تعدد میادین تربیت، و از جهتی دیگر چون اشخاص به راحتی از آن چه بدان خو گرفته‌اند کوتاه نمی‌آیند و برای هر تکلیفی که از آنان خواسته شود فوراً پاسخ نمی‌دهند، مخصوصاً این که هدف از تربیت، تنها ساختن افراد مؤمن نیست بلکه هدف ساختن و آماده کردن شخصیت‌های خارق العاده و بهترینی است که برای بر دوش گرفتن مسئولیت بزرگی که روبرویشان قرار گرفته مناسب باشند.

۱. علق/۱.

۲. محمد/۱۹.

پس مهم ترین اقدام این است که بدانیم چگونه مردم را دعوت کنیم چرا که بحران امروز بر عالم اسلامی می گذرد؛ بحران شدید است که شاید شدیدتر از هر بحران دیگری باشد که در طول تاریخ بر آن گذشته است. در واقع دشمنان برای مقابله با اسلام گرد آمده اند که چه بسا قبل از این، با این حجم و با این فشار جمع نشده بودند و از طرفی دیگر نیاز امروز بشریت به اسلام کمتر از روزی نیست که وحی بر پیامبر نازل شد.

اگر در راه دعوت بر خطی روشن و در عین حال ریشه دار سیر نکنیم شکی نیست به اهدافمان نمی رسیم و بسیاری از تلاش های ما بدون دستاوردی حقیقی از بین می رود.

دیرزمانی است که موضوع دعوت، فکر را به خود مشغول کرده است و این سوال بر خاطر من می گذرد: که چگونه مردم را دعوت دهیم؟ شیوه ی صحیح دعوت چیست؟ مخصوصاً زمانی که من، هر از گاهی در مسیر دعوت چیزهایی می بینم که پیداست در بعضی جوانب قصور روی داده است، در بعضی جاها عجله صورت گرفته و یا انحراف رخ داده است، پس با خودم می گویم: چاره ای نیست جز بازخوانی فراگیر مسیر دعوت در خلال این مدت زمان که بیش از نصف قرن بوده است تا نقص هایی را که در مسیرمان رخ داده کامل کنیم و آنچه از اشتباهات را که مرتکب شده ایم دوباره تکرار نکنیم و از گذشته برای اصلاح حال عبرت بگیریم، و بخاطر آینده، اعمال امروزمان را اصلاح کنیم که البته این مسئولیت (یعنی بازخوانی مسیر دعوت) امری جدی است که لازم است دعوتگران در هر مرحله از مراحل حرکت بدان بپردازند.

در این صفحات سعی می کنم آنچه را که در رابطه با این موضوع بر ذهنم می گذرد عرضه کنم و این موضوع از آغاز تا پایان اجتهادی است که امکان خطا و صواب دارد لذا از خداوند می خواهم که مرا به قول صحیح موفق بدارد:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ

أُنَيْبٌ^۱ «من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و (کار و بارم را بدو واگذار می‌سازم و با توبه و انابت) فقط به سوی او برمی‌گردم».

محمد قطب

تأملاتی در نشأت نسل اول

ما به توقفی طولانی جهت تأمل درنشأت نسل اول احتیاج داریم چرا که در آن، برای کسی که بخواهد دعوت کند و با این دین در عالم واقعیت حرکت داشته باشد توشه ی کاملی وجود دارد. در حقیقت آن نسل اولیه تحت نظارت خداوند کریم ساخته شدند چنانکه خداوند به موسی علیه السلام می فرماید: ﴿وَلِثُصْنَعِ عَلَى عَيْنِي﴾^۱ «تا این که تحت نظارت و رعایت من چنان که باید پرورش یابی». و زیر دست بزرگترین مربی تاریخ بشریت - محمد صلی الله علیه و آله فرستاده ی خداوند - پرورش یافت. بنابراین در کل تاریخ بشر نسلی بی نظیر بود که خداوند با وحی آن را جهت دهی می کرد و به دنبال آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله با تربیت و ارشاد خود راهنمایی اش می نمود. کلیه ی لوازم رشد صحیح در بهترین حالت آن برای این نسل به کمال خود رسید و به درسی "مثال زدنی" که در آن استاد به شاگردانش می آموزد چگونه دیگران را تعلیم دهند تبدیل گشت.

اراده ی خداوند تعالی بر این بود که امر این دین بر اساس سنت های جاری - و نه سنت های خارق العاده و معجزه آسا - پایان گیرد بخاطر حکمتی که خود خواسته است تا نسلی از نسل ها عقب ننشیند و بگوید: نسل اول تنها با امور خارق العاده و معجزات به پیروزی رسید و بعد از پیامبر خدا امور خارق العاده پایان یافته است.

چیزی که در این دین از عناصر غیر بشری به شمار می رفت وحی نازل شده از سوی خداوند بود و این هم با حفظ خداوند هم چنان محفوظ و باقی است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲ «ما خود قرآن را فرستاده ایم و خود ما

پاسدار آن می‌باشیم»

وحی نسبت به نسل اول و آخر یکی است، و آن کلام خداوند خطاب به این امت و تمامی بشریت است که حقیقت این دین و منهج ربانی‌ای را که خداوند از بشر می‌طلبد تا قیام قیامت با خود دز بردارد تا حیات خود را بر آن بسازند و پایه هایشان را بر آن پی ریزی کنند. دیگر فرقی نمی‌کند که آن وحی کتاب قرآن باشد و یا تفسیر پیامبر که با سنت قولی و عملی خود این کتاب را تبیین کرده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱ «و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا این که آنان (قرآن را مطالعه کنند و درباره مطالب آن) بیندیشند».

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲ «و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی می‌گردد».

اما جهاد ملائکه دوشادوش مؤمنان در جنگ بدر، در ذات خود از امور خارق العاده نبود: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾^۳ «زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت‌قدم بدارید، (و من هم به دل‌های کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (به مؤمنان الهام کنید: سرهای آنان را بزنید) (و از هم بشکافید که بر گردن‌های ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دست‌های ایشان را ببرید»

نزول ملائکه و ثابت قدم نگه داشتن بشر تنها به جنگ بدر منحصر نمی‌شود

۱. نحل/۴۴.

۲. نجم/۳۴.

۳. انفال/۱۲.

بلکه با امر خداوند در هر مناسبت دیگری نیز روی می دهد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱ «کسانی که می گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته خود) پابرجا و ماندگار می مانند فرشتگان نزد ایشان می آیند (و بدانان مژده می دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می شد. (و فرشتگان بدیشان خبر می دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم».

خارق العاده این بود که مؤمنان ملائکه را در حالی که به همراهشان می جنگیدند رؤیت کردند: ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۲ «خداوند این (امداد با فرشتگان) را تنها برای مژده دادن (پیروزی) به شما و آرامش پیدا کردن دل شما به آن قرار داد و گرنه پیروزی جز از سوی خدا نیست بیگمان خداوند (بر هر کاری) توانا (و کارهایش) از روی حکمت است».

اگر خداوند سبحان از میان مؤمنان، تنها اهل بدر را بدین ویژگی اختصاص داد از این رو بود که جنگ بدر رویدادی تاریخی بود که هر روز تکرار نمی شود: ﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ﴾^۳ «روز جدائی (کفر از ایمان)، روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند». زیرا این یک حاثه تاریخ ساز بود.

در غیر این حالتها که به اهل بدر اختصاص داشت و یا مختص شخص رسول ﷺ بود تمامی امور اسلام بر اساس سستهای جاری صورت می گرفت اعم از شروع حرکت با حالت ضعف، پس از آن ابتلاء و صبر، و خالص شدن، و بعد از آن تمکین همراه با خوف و سپس تمکین قدرتمندانه و نهایتاً انتشار بر روی زمین.

۱. فصلت/۳۱-۳۰

۲. آل عمران/۱۲۶

۳. انفال/۴۱

به همین دلیل درسهای آموزنده از نشأت نسل اول دروسی دایمی است و تنها مختص نسل اول نیست بلکه در هر زمان دیگری که شرایط آن شبیه یا مثل نشأت نسل اول باشد قابل تطبیق است زیرا اینها سستهای جاری هستند نه رویدادهای منحصر به فرد و گذرا و تکرار ناپذیر.

هنگامی که خداوند در کتاب خود ما را توجیه می‌کند تا در سستهای الهی تدبیر کنیم و به تحقیق در تاریخ که حقیقتاً مجرای سستها درعالم واقعیت است روی بیاوریم پس شایسته است که در نشأت نسل اول تأمل نماییم تا از آن درسها و عبرتها برگیریم و در هر حرکتی که بدان مبادرت می‌ورزیم راهنمایمان باشد و محکی برای استقامت یا انحراف ما از مسیر قرار گیرد.

در موضوع نشأت نسل اول نکاتی چند مرا به تأمل وامی‌داشت، از طرفی دیگر مخالفتهایی که هرازگاهی با مقتضیات سیرت نسل اول در مسیر کنونی مشاهده می‌نمودم و نیز آثار مترتب بر این مخالفتها که سبب تعویق گرفتن نتیجه می‌شد بر علاقه‌ام به تدبیر و تأمل در نشأت نسل اولیه می‌افزود لذا دوست داشتم بعضی از این نکات را در این صفحات بیان دارم و از خداوند می‌خواهم که ما را همواره از لغزشها دور بدارد و به راه راست هدایت فرماید.



مهمترین نکته‌ای که در مسیر نسل اول مرا به تأمل فرو می‌برد این امر ربانی خطاب به مؤمنان بود که در مرحله تربیت مکی از جنگ دست بردارند و صبورانه اذیت‌ها را تحمل نمایند. خداوند در این آیه کریمه این چنین می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۱ «آیا نمی‌بینی (ای محمد و تعجب نمی‌کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازه جنگ صادر شود، نسبت به جنگ علاقه نشان می‌دادند و هر چند) بدیشان گفته می‌شد: (وقت جهاد فرا نرسیده است) دست از جنگ بردارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید (در ظاهر شتاب می‌کردند و گوششان به کسی بدهکار نبود)».

بعضی از اصحاب رضی الله عنه هنگام شدت آزارها از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می کردند آیا با آنان نجنگیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ما به جنگ با آنان امر نشده ایم.^۱

و در نصوص - نه در قرآن و نه در سنت پیامبر - در مورد حکمت این امر ربانی توجیهی وارد نشده لذا شناخت حکمت آن به اجتهاد واگذار شده است که شاید آسانترین راه برای شناخت این حکمت این باشد که فرض کنیم اگر مؤمنان در آن وقت وارد نبرد با قریش می شدند چه نتایجی برای آنان به دنبال داشت؟ و بعد از آن در فوایدی که در دست کشیدن از نبرد با آنان نصیب مؤمنان می شد تدبیر کنیم.

ساده ترین نتیجه ای که از این جنگ نابرابر قابل تصور است در حالی که مؤمنان ضعیف و بی پشتیبان بودند این است که قریش به کشتار مسلمانان اقدام می کرد بنابراین کار دعوت جدید در یک نبرد و یا در نبردهای پیاپی پایان می گرفت بدون آنکه هدف تحقق یابد و مردم بر حقیقت دعوت اطلاع یابند و برای آن توسعه ای محقق شود.

حال فرض کنیم که جنگ - صرف نظر از نابرابری - منجر به کشتار تمام مؤمنان نمی شد در این صورت به خاطر ارتباط با رویدادهایی که در عصر ما روی می دهد نکته ی پراهمیت دیگری توجه ما را به خود جلب می کند.

مشروعیت در آن مرحله، یعنی مرحله ی مکی، از آن که بود؟ قطعاً در تصور همه مردم، از آن قریش بود. اما وضع مؤمنین در آن روز چگونه بود؟ آنان قانون شکن و سرکشان از قانون معرفی می شدند و بدون شک صاحب قانون حق دارد سرکشان را تنبیه کند.

درست است که قریش در تنبیه کردن تا سر حد سنگدلی و قساوت پیش می رفت و عده ای از مردم از این سخت گیری ناراحت می شدند تا جایی که به حمایت و دفاع از برخی از مستضعفان پردازند اما همچنان در تصور مردم - اساساً - قریش صاحب مشروعیت است و مؤمنان، سرکشان از قانون هستند و

۱. به کتب سیره مراجعه شود.

صاحب مشروعیت حق دارد که سرکشان را تنبیه نماید.

در این صورت با وجود این تصور حاکم بر مردم، آیا جنگ با قریش به مصلحت دعوت بود؟

طبیعتاً خیر!

حال بنگریم که اطاعت مؤمنان از امر خداوندی در دست برداشتن از جنگ به کجا منتهی شد.

در حقیقت این امر پیامدهای بسیاری داشت.

در محیطی که معروف بود به این که ظلم را نمی‌پذیرند و در آن نبردهای خونینی روی می‌داد آن هم به خاطر دلایلی که امروزه ما آن را بسیار حقیر و پیش‌پا افتاده تصور می‌کنیم که حتی ارزش ندارند به خاطر آن یک قطره خون ریخته شود در حالی که آن جنگها سالهای مدیدی به طول می‌انجامید و تعداد زیادی از مردم به سبب آن نابود می‌شدند همانند جنگ داحس و غبراء.^۱ در آن محیطی که مردان به خاطر کوچکترین توهینی شمشیر از نیام بر می‌کشیدند هم چنانکه عترة در مورد آن می‌سراید:

ولقد خشيتُ بأن أُموت ولم تدر للحرب دائرة على ابني مضمم
الشامي عرضي ولم أشتمهما والناذرين إذا لم ألقهما دمي!

:«می‌ترسم بمیرم و با دو پسر "مضمم" جنگی به پا نشود (و من انتقام خود را نگیرم) همان دو کسی که به من توهین کردند و من به آنان توهین نکردم و آن دو در غیاب من بر خود نذر کرده‌اند که مرا بکشند! (در حالی که وقتی با من رویاروی می‌شوند از ترس اقدامی نمی‌کنند)».

و دیگری هم می‌گوید:

ألا لا يجهلنَ أحدَ علينا فجهلَ فوقَ جهلِ الجاهليتنا!
:«آگاه باشید کسی در حق ما نادانی نکند زیرا ما در حق او بسیار بدتر نادانی

۱. جنگی که در اواخر عصر جاهلیت بین دو قبیله "عبس" و "ذبیان" در گرفت و سبب آن مسابقه بین دو اسب به نامهای "داحس" و "غبراء" بود که بر سر نتیجه‌ی مسابقه اختلاف روی داد و بین آن دو قبیله جنگ به پا شد. در ادامه به هر کدام از این دو قبیله هم‌پیمانان‌هایشان نیز ملحق گشتند و جنگ به درازا کشید و بسیاری از مردم کشته شدند تا این که کسانی برای صلح میانجی‌گری کردند و جنگ به پایان رسید.

خواهیم کرد».

در چنین محیطی، مردانی با حسب و نسب مورد آزار قرار می‌گیرند که بعضی از آنان خود از بزرگان قریش هستند اما عکس العملی نشان نمی‌دهند. این چیزی است که بدون شک جلب توجه می‌کند زیرا با عرف حاکم بر محیط مغایرتی تمام دارد.

به عبارتی دیگر این چیزی است که زاده‌ی محیط نیست، پس قطعاً از چیزی غیر از محیط سرچشمه گرفته است.

سپس آزارها شدت گرفته و ادامه می‌یابد اما آنان همچنان شکیبایی می‌کنند این معنایی تازه دارد که ساخته‌ی محیط نیست، آنان در راه چه چیزی این آزارها را تحمل کرده و چرا هم چنان بر چیزی که مایه‌ی آزارشان گشته پافشاری می‌کنند؟

آیا در راه عزت قوم و قبیله است؟ آیا در راه غنیمت دنیوی است؟ آیا به خاطر شهوت دنیایی است؟

نه هیچکدام از این‌ها نیست، بلکه تنها در راه عقیده‌ای است که بدان باور دارند. این محیط اینگونه فهمیده که عقیده عبارت است از مجموعه‌ای از عرفها و سنتها که مردم به آن تمسک می‌جویند و به خاطر آن می‌جنگند. اما این که در راه آن آزار ببینند و از خود واکنش نشان ندهند برای این محیط سنتی و عرف‌گرا موضوعی کاملاً جدید و بکر است.

حال قدمی دیگر برداریم تا امری دیگر برایمان روشن گردد.

آزارها تا تحریم اقتصادی و اجتماعی شدت می‌گیرد و به گرسنگی می‌کشد و بلکه کار به جایی می‌رسد که برخی از مردم می‌میرند اما از باورشان دست نمی‌کشند.

در عرف این محیط و بلکه در عرف تمام انسانها ممکن نیست مردم به خاطر باطل چنین آزارهایی را متحمل شوند پس حتماً حقی وجود دارد که صاحبش بدان معتقد گشته و در راه آن، آزارها را تحمل می‌کند و به خاطرش می‌میرد. بلکه این حقیقتی که او بدان باور دارد از امنیت، رفاه، مقام و کرامتش و حتی

از جان و حیاتش با ارزش تر است.

تمامی این معانی که در نتیجه‌ی "دست برداشتن از جنگ" نمایان شد همان بود که انصار را از مدینه جذب کرد گرچه اوضاع مکه تغییر زیادی نکرد. می‌توانیم در عبارتی مختصر بگوییم که اهل مکه آتش را روشن کردند اما این اهل مدینه بودند که از دور از روشنایی آن بهره بردند و به حقیقتی که خداوند اراده داشت هدایت یافتند.

این تنها چیزی نبود که در نتیجه‌ی فرمان خداوند مبنی بر "دست کشیدن از جنگ" برای انصار روشن شد بلکه نکته‌ی بسیار مهم دیگری در مسیر دعوت برایشان نمایان گشت و آن قضیه‌ی مشروعیت بود.

خداوند در سوره انعام که سوره ای مکی است می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نَقُصُّهُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾ «این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم، تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود».

گویا معنایش چنین است: ما پیاپی به توضیح و تبیین آیات می‌پردازیم تا این که راه مجرمان نمایان گردد.

چنین معنایی در آیه‌ای مکی دلالت واضحی دارد و یا بایستی دلالت واضحی داشته باشد زیرا نمایان ساختن راه مجرمان هدفی تعیین شده است که لام تعلیل در آیه (وَلِتَسْتَبِينَ) آن را روشن می‌کند و نزول این آیه در دوران مکی بدین معنی است که روشن ساختن راه مجرمان از اهداف دعوت است و بلکه از لوازم دعوت در دوره نخستینی به شمار می‌رفت که نشأت گروه مسلمانان در آن صورت گرفت.

نمایان ساختن راه مجرمان چه چیزی را برای دعوت محقق می‌کند؟
نمایان ساختن راه مجرمان دو مسئله را دربر می‌گیرد: یکی این که مجرمان چه

کسانی هستند؟ دوم، مشخص کردن راهی که آنان طی کرده‌اند و به خاطر آن مجرم شناخته شده‌اند.

این مجرمان چه کسانی هستند؟ راه آنان کدام است؟ تفصیل آیات چه ارتباطی با نمایان کردن راه آنان دارد؟

آیات کریمه قضیه‌ی الوهیت را واضح کرده‌اند چرا که قضیه‌ی الوهیت نخستین و بزرگترین قضیه در قرآن کریم و بخصوص در سوره‌های مکی است. آیات روشن کرده‌اند که او معبودی یکتا و بی شریک است و ممکن نیست که در خلقت و تدبیر امور و یا در هر فعل و صفت دیگری دارای شریک باشد و مدام آیاتی نازل می‌شود که صفات آن معبود را روشن کرده و از شریک و هم‌تایان نفی می‌کند تا این که مقصود کاملاً واضح گردد چه برای کسی که ایمان آورده و چه برای آن کس که بدان کفر ورزیده است. در نتیجه کافران آن‌چه را که پیامبر از آنان می‌خواست که بدانند و بدان ایمان بیاورند برایشان کاملاً روشن و آشکار می‌گشت تا آنجا که می‌گفتند: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾^۱ «آیا او به جای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است».

زمانی که روشن شد که او معبودی تنها و بی شریک است از مردم خواسته شد که تنها او را پرستند چرا که تنها اوست که شایسته عبادت است و از آنان خواسته شد که خدایان دروغینی را که می‌پرستیدند رها کرده از آن‌چه که بر آنان نازل شده بود پیروی کنند و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگر تبعیت ننمایند: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾^۲ «از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید (و فرمان‌پذیرید). کمتر متوجّه (اوامر و نواهی خدا) هستید (و کمتر پند می‌گیرید)».

۱. ص/۵.

۲. اعراف/۳.

بر این اساس مردم به دو گروه تقسیم شدند: گروهی مؤمن که ایمان آورده بودند که او معبودی یکتاست بنابراین او را به تنهایی پرستش کردند و از آنچه که بر آنان نازل شده بود تبعیت می‌کردند و گروه دیگر مجرمانی که ایمان نیاوردند و نیز از این که به تنهایی او را عبادت کنند و از تبعیت آنچه که بر آنان نازل شده بود ابا ورزیدند؛ حال قریش در کدام یک از این دو گروه قرار می‌گیرد؟

بی گمان آنان قبل از روشن ساختن آیات از مشروعیت برخوردار بودند و مؤمنان در نظر قریش و هم چنین در نظر بقیه مردم فاقد مشروعیت بودند، اما بعد از روشن ساختن آیات، و بعد از آنکه قریش از ایمان به خدای یگانه و عبادت خالصانه و بی‌شریک او، و از تبعیت اوامر نازل شده‌ی خداوند سرپیچی کرد موضع‌گیری آنان چه خواهد بود؟

آیا باز هم قریش صاحب مشروعیت بود و مسلمانان فاقد مشروعیت؟ یا این که وضعیت لااقل نزد بعضی از مردم تغییر کرده بود و قریش و امثال آن‌ها مجرم و مسلمانان صاحب مشروعیت بودند؟

این جابجایی بزرگی در مسیر دعوت بود زیرا برای مردم روشن شده بود که مجرمان چه کسانی هستند و راه آنان کدام است؟ و نیز در مقابل روشن گشته بود که چه کسانی بر حق هستند و راه حقیقت کدام است؟

این امر برای قریش کار مشکلی بود زیرا آنان علاوه بر این که صاحبان ثروت و جاه و مقام، و نسب والا بودند پرده‌داری کعبه را که تمام قوم عرب آن را بزرگ می‌پنداشتند در دست داشتند بنابراین طبق موازین جاهلیت، آنان صاحب تمام اهرم‌های مشروعیت بودند همراه با پس مانده‌های تحریف شده‌ای از دینی که آن را به "ابراهیم" و "اسماعیل" علیهما السلام نسبت می‌دادند لذا دورکردن مشروعیت از آنان کار آسانی نبود مخصوصاً این که کسانی در مقابل مشروعیت آن‌ها برخاسته بودند که ضعیف و فقیر و فاقد هر گونه قدرت، ثروت و پشتیبانی از جانب قدرتمندان بودند.

تنها عقیده‌ای صحیح می‌توانست مشروعیت را از آنان بزداید و حقیقت آنان را

نمایان سازد که آنان مجرمانی فاقد مشروعیت‌اند چون از ایمان به خدای یگانه و عبادت یکتاپرستانه‌ی او و پیروی از اوامر نازل شده او سر باز زده‌اند.

حال می‌پرسیم: اگر مؤمنان در مکه با قریش نبرد می‌کردند آیا باز هم راه مجرمان نمایان می‌شد؟ در حالی که در تصور مردم، قریش صاحب مشروعیت بودند و مؤمنان فاقد مشروعیت. آیا ممکن بود که در ذهن کسی - آنچنان‌که در ذهن انصار جای گرفت - چنین جای گیرد که قضیه، معیار دیگری غیر از پرده‌داری کعبه، ثروت و مقام، فراوانی تعداد و تسویه حساب عرفی و تاریخی داشته باشد؟ و آن معیار همان "لا إله إلا الله" و ایمان به الوهیت خدای یکتا و بی‌همتا و تبعیت از فرامین نازل شده‌ی او بود و این همان حقیقتی است که بجز آن گمراهی است، همان قضیه بزرگی است که همه چیز به معیار آن سنجیده و همه چیز بر آن بناء می‌شود.

اگر مؤمنان وارد نبرد با قریش می‌شدند آیا ممکن بود حقیقتی که مؤمنان حامل آن بودند آنچنان‌که به دل‌های انصار راه یافته بود به قلب سایر مردم راه یابد؟ یا این که گرد و غبار نبرد، حقیقت قضیه را تحت الشعاع قرار می‌داد و قضیه به ماجرای "زد و خورد" و "غالب و مغلوب" تغییر می‌یافت و قضیه‌ی "لا إله إلا الله" به حاشیه می‌رفت تازه اگر به طور کلی اثری از آن در ذهن مردم باقی می‌ماند؟!

فکر می‌کنم ماجرا واضح است.

"دست برداشتن از جنگ" راز تمام این موضع‌گیری‌ها بود.

این موضع‌گیری صحیح به قضیه‌ی "لا إله إلا الله" - قضیه‌ای که دغدغه‌ی تمام پیامبران از آدم تا محمد ﷺ بوده است - این فرصت را داد که با شفافیت و وضوح، بدون خلط آن با هر قضیه‌ی دیگری نمودار شود تا به دل‌هایی که خداوند اراده‌ی هدایت آن‌ها را داشت رسوخ پیدا کند و در آن استقرار یابد کما این که برای دل‌هایی نیز که خداوند اراده‌ی هدایت آن را نداشت به وضوح نمایان گردد تا بدون هیچ شبهه‌ای تکفیر شوند تکفیری که آغشته به دفاع از جان و مال، و دفاع از امنیت و استقرار نباشد بلکه تنها دلیل آن مخالفت صریح و واضح با

قضیه‌ی "لا إله إلا الله" است.

این خود مقدمه‌ای برای آمدن قدر دیگری از تقدیرهای خداوند بود که از سنت‌های جاری اوست.

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱ «و بدین وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد».

این روشن ساختن از مستلزمات دعوت به شمار می‌رود که "دست برداشتن از جنگ" فرصت آن را مهیا کرد. بدون نمایان ساختن راه مجرمان بر اساس "لا إله إلا الله" و نمایان شدن راه مؤمنان بر همان اساس، امکان نداشت که پایگاه به اندازه‌ی مورد نظر و در زمان مقرر گسترش یابد و دعوت همچنان به پیش رود. اما هنگامی که قضیه به این صورت از خلال "دست برداشتن از جنگ" واضح گشت انصار پیش آمدند و هنگامی که انصار پیش آمدند پایگاه گسترش یافت و تحولی بزرگ در تاریخ روی داد.

لازم است اینجا در این قضیه تأمل داشته باشیم.

انصار چه کسانی بودند؟

آیا گروهی حماسی بودند که به سبب شگفتی در شخصیت رسول ﷺ و همدردی با گروه منزوی شده که بر بلاها صبری طولانی و زیبا پیشه کرده و به رغم سختی‌ها و شدت مصیبت‌ها ثابت قدم مانده بودند حماسه‌شان ملتهب گشته بود؟ یا این که آنان سربازانی بود که آمدند تا جان فدایی خود را بر فرمانده‌یشان اعلان کنند و به صفوف مجاهدان درآیند؟

چقدر بین این دو وضعیت در مسیر دعوت فاصله است!

بدون شک محبت پیامبر اکرم ﷺ بر دل‌هایشان استوار بود و این به سبب کثرت آن چیزهایی بود که از خصال ارزشمند وی دیده و یا شنیده بودند که به راستی او نمونه‌ای بی نظیر در میان بشر بوده است و هیچ کس از میان کسانی که در

خلال تاریخ شناخته یا شنیده بودند با او برابری نمی‌کرد. در این هم شکی نیست که همدردی با گروه ستم‌دیده در دلهایشان موجود بود چرا که از انواع شکنجه‌های گوناگون و صبر آنان بر این شکنجه‌ها را به وفور شنیده و دیده بودند. اما این دو سبب تنها انگیزه‌ای نبود که آنان را به حرکت واداشت، آن‌چه آنان را قبل از هر چیز دیگری به حرکت واداشت ایمانشان به "لا إله إلا الله، محمد رسول الله" بود، آنان ایمان آوردند که الله ﷻ پروردگارشان و محمد ﷺ پیامبر و اسلام دینشان باشد. لذا آمدند بر "سمع و طاعة" و بر مرگ و زندگی پیمان بستند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: آیا مرا حمایت می‌کنید؟ گفتند: تو را از هر آن‌چه که زنان و فرزندانمان را از آن حمایت کنیم حمایت خواهیم کرد و گفتند: اگر ما را به صحرا بفرستی آن را طی خواهیم کرد و اگر به دریا بیفکنی آن را در می‌نوردیم.

سربازانی مطیع برای دعوتی جدید!

اما هنوز زمان ملحق شدن توده‌های مردم فرا نرسیده است بلکه آنان در موعد مقرری که خداوند تعیین کرده خواهند آمد.

اما اگر انصار ﷺ تنها گروهی حماسی بودند که صرفاً حماسه، محبت و همدردی آنان را تحریک کرده بود وضعیت چگونه می‌شد؟ آیا آن‌ها با حماسه‌یشان بر سختی‌های راه، صبوری می‌کردند؟ آیا زمانی که از جانب خداوند رخصت دفع دشمن داده می‌شد آنان با حماسه‌یشان بر رویارویی صبر می‌نمودند؟ در این که پیامبر ﷺ از ورودشان به مسیر دعوت و پذیرفتن دین اسلام خوشحال می‌شد جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست و همچنین در خوشحالی مؤمنان اهل مکه نسبت به دیدن برادران هم کیش خود تردیدی نیست اما این که پیامبر ﷺ آنان را با همین وضعیت در مسیر دعوت به حرکت در می‌آورد جای شک و تردید جدی است.

و دلیل آن هم سوال پیامبر ﷺ از آنان بود که فرمود: "از من حمایت می‌کنید؟" سؤال از ایمانشان نبود زیرا آنان آمده بودند که آن را صراحتاً و بی‌پرده اعلام

دارند اما سؤال از گامی بعد از ایمان آوردن بود و آن آمادگی آن‌ها در دفاع از آن چیزی بود که بدان ایمان آورده بودند و حقانیتش را شناخته بودند.

اگر پیامبر ﷺ می‌دید که آنان صرفاً گروهی حماسی هستند و خود را برای دعوت آماده نساخته‌اند آنان را در مسیر دعوت به حرکت در نمی‌آورد. و با این گروه حماسی هر چند هم که ایمان آورده بودند اما چون برای تکالیف بعد از ایمان آماده نشده نبودند نمی‌توانستیم بگوییم پایگاه گسترش یافته است.

چه هنگام انصار خود را برای دعوت آماده ساختند؟

ما قبلاً گفتیم آتشی که مؤمنان در مکه برافروختند همانند نوری بود که انصار در مدینه از روشنایی آن بهره بردند و برای نصرت پیامبر ﷺ و دین جدید پیش قدم شدند و هم‌چنین درست است که آنان با تقدیر خداوند پیش آمدند اما این کار از مجرای سستهای جاری خداوند صورت می‌گرفت.

وجود این نمونه‌ی واقعی که به دعوت جدید پیوست همان هسته‌ای است که در اطراف آن تجمع صورت گرفت و دور هسته‌ی محوری خودبه‌خود تجمع انجام می‌پذیرد و هر زمان که حجم هسته‌ی محوری افزایش یابد تجمع نیز سرعت می‌گیرد. این سنت خداوندی در عالم مادی و در حیات بشر است.

هسته‌ی محوری همان گروه مؤمنی بودند که در مکه گرد پیامبر اکرم ﷺ شکل گرفتند. همان هسته‌ای که توسط وحی شکل گرفت و مربی بزرگ با فیوضات روحی و تلاش خود آن را صیقل داد و با صبر، بردباری، سعه‌ی صدر، حکمت و بصیرتش رشد آن را پی گرفت سپس با پیش‌آمدن بلا و امتحانات، بر خلوص، صلابت و نزدیکی به خداوند افزوده می‌شد.

از خلال "دست برداشتن از جنگ" هسته‌ای محوری شکل گرفت که تاریخ را ساخت.

اگر مؤمنان در مکه وارد معرکه با قریش می‌شدند شکل‌گیری هسته‌ی محوری بسیار به تأخیر می‌افتاد و بسیاری از صفاتی که کسب نموده بود تغییر می‌کرد و این علاوه بر إبهامی بود که بر قضیه "لا اله الا الله" وارد می‌گشت آنجا که به قضیه "زد و خورد" و "غالب و مغلوب" تغییر مسیر می‌داد و همچنین در

نتیجه‌ی نبرد با قریش شکل‌گیری تجمع اطراف هسته‌ی محوری به تأخیر می‌افتاد. حال همه آن‌چه را که در نتیجه "دست برداشتن از جنگ" به دست آمد بیان می‌داریم. امور پر اهمیتی در مسیر دعوت به انجام رسید.

موضع نزاع آشکار گشت که آن هم قضیه‌ی "لا إله إلا الله" بود نه غیر آن. جدال بین قریش و مؤمنان بر سر سیادت بر زمین و سلطه‌ی سیاسی نبود. (سلطه و سیادت به پیامبر خدا ﷺ عرضه شد و او خودداری کرد و بر قضیه‌ی "لا إله إلا الله" پافشاری نمود و مؤمنان نیز در کنار پیامبر ﷺ حتی یک حرکت را که هدف آن دستیابی به سلطه باشد از خود بروز ندادند.)

همچنین جدال بر سر مقام پرده داری کعبه و وجاهت خدمتگزاری حاجیان نبود. و نیز جدال بر سر قدرت اقتصادی که در جنگ قریش بود و از طریق آن با تحریم و گرسنه کردن به مقابله با مؤمنان می‌پرداخت نبود و مؤمنان هیچ گونه رغبتی به آن نشان نمی‌دادند.

جدال بر سر بزرگترین قضیه بود، همان قضیه‌ی نخستینی که لازم است همواره قضیه‌ی بزرگ زندگی انسان باشد یعنی این قضیه که معبود حقیقی کیست؟ و حکم از آن کیست؟ چه کسی شارع است؟ چه کسی برنامه‌ریز زندگی باشد؟ قریش به طبع آرزوها و خیالات، و گذشته و عرفش آن را برای خود می‌خواهد و مؤمنان اطراف پیامبر ﷺ آن را برای خدا می‌خواهند.

در نتیجه‌ی "دست برداشتن از جنگ" تلاش کافی و کامل بر تربیت هسته‌ی اصلی تمرکز یافت همان هسته‌ای که وظیفه حمل بناء را بر دوش خواهد گرفت.^۱ هم‌چنین قضیه‌ی مشروعیت با روشن ساختن آیات و نمایان کردن راه مجرمان محقق شد و نهایتاً هسته با سربازانی که به سبب نور برخاسته از آتش هسته‌ی محوری، هدایت یافته بودند گسترش یافت سپس طبق تقدیر خداوند بر اساس سنتی از سنت‌های جاری وی، گرد آن هسته جمع گشتند و در این جدال به هسته محوری قوتی حقیقی بخشیدند.

۱. در فصل بعد از مکانیسم تربیت صحبت خواهیم کرد.

سپس امر بر اهمیت دیگری روی داد و آن خالص شدن برای خداوند بود. خلوص برای خدا از عناصر مهمی است که دعوت به آن نیاز دارد و به طور عموم برای تمامی متدینان و به طور خاص برای هسته ضروری است اگر چه به طور کلی مهمترین کار دعوت محسوب نمی‌شود.

اخلاص در دل‌های آن گروه برگزیده در دوران تربیت مکی از خلال آیات قرآن رسوخ یافت و همچنین از طریق الگوی حاضر یعنی شخص رسول اکرم ﷺ که با رفتار عملی خود به آنان می‌آموخت چگونه در عبادت خداوند خلوص عمل داشته باشند زیرا خداوند به زیباترین شیوه پیامبرش را آموزش داده بود.

پیامبر در آغاز شروع دعوت بسیار از تکذیب مردم متأثر می‌شد و بسیار بر هدایتشان حریص و از روی گردانی آن‌ها از هدایت آسمانی اندوهگین بود و این بدین سبب بود که فطرت او را بر اساس خیر خواهی تمام انسانها سرشته بودند.

هم چنانکه وحی الهی برای تسلی بخشیدن و مسرور ساختنش نازل می‌شد که: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^۱ «ای پیغمبر! ما می‌دانیم که آن‌چه (کفار مکه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند».

«وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ»^۲ «ای پیغمبر! تو نیز در برابر مصائب و صحنه‌های جانسوزی که در راه تبلیغ رسالت آسمانی خواهی دید) شکیبائی کن و شکیبائی تو (و هرکس دیگری) جز در پرتو (لطف رحمان و به یاری و) توفیق یزدان میسر نیست. (اگر کافران ایمان نیاوردند،) بر آنان اندوهگین شو و در برابر مکر و نیرنگی که می‌ورزند ناراحت و نگران مباش».

و جهت بازداشتن وی از اندوه فراوان و انتظار کشیدن بسیار او برای آمدن

۱. انعام/۳۳.

۲. نحل/۱۲۷.

نشانه‌ای از جانب خداوند که مردم را به ایمان وا دارد آیاتی نازل می‌شد که:

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا، إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾^۱

«نزدیک است خویشتن را در پی (دوری گزیدن و روی گردانیدن) ایشان (از ایمان آوردن، دق مرگ کنی و) از غم و خشم این که آنان بدین کلام (آسمانی قرآن نمی‌گروند و بدان) ایمان نمی‌آورند (خود را) هلاک سازی. ما همه چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم (و جهان پرزرق و برق، و پر نعمتی را برای انسانها آراسته‌ایم) تا ایشان را بیازمائیم (و ببینیم از آنان) کدام یک کار نیکوتر می‌کند. و ما (عاقبت این جهان پرزرق و برق مردمان را در هم می‌پیچیم و) آن‌چه را روی زمین است (صاف می‌کنیم و) به خاک مسطح بی‌گیاهی تبدیل می‌نمائیم».

﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ، إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۲

از (دعوت) تو برای تو سخت و سنگین است، چنان که می‌توانی (جهت اقتناع آنان راهی پیدا کنی و مثلاً) نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمانها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن. اما بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند). ولی اگر خدا بخواهد آنان را (قهرأ و جبرأ) بر هدایت جمع خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین خواهد نمود. اما هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سودی دارد؟ لذا ایشان را به خود وا می‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند). پس از زمره کسانی مباش (حکم خدا و سنت او را درباره مردم) نمی‌دانند. تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبیر و تفکر سخنان را می‌شنوند. اما

۱. کهف/۶۸.

۲. انعام/۳۶-۳۵.

اینان مردگان زنده‌نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد. و پس از زنده‌شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند).»

آیات وحی بر او فرود می‌آمد تا بدو بگوید: که وظیفه‌ی او فقط ابلاغ است و بس؛ و همانا نتیجه از جانب خداست: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۱ «(ای پیغمبر!) تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت ارمان داری (و او را به ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها خدا است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید، و بهتر می‌داند که چه افرادی (بر طبق حکمت و عنایت یزدان و برابر اندیشه و تلاش انسان، سزاوار پذیرش ایمان بوده و به سوی صفوف مؤمنان) راهیابند.»

از مهمترین امور قابل توجه در خلال تربیت مکی این نکته است که در آن مدت حتی یک مورد وعده‌ی پیروزی به رسول خدا ﷺ داده نشد و فقط به او گفته می‌شد که: ﴿وَإِنْ مَا تُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَقَّعُكَ فَإِنَّا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾^۲ «(ای پیغمبر!) اگر (تو را زنده بداریم و) برخی از چیزهایی را به تو بنمائیم که به آنان وعده می‌دهیم، و یا این که تو را بمیرانیم (و شکست و مصیبت کافران و پیروزی و نعمت مؤمنان را نشانت ندهیم مسأله‌ای نیست. چرا که) بر تو تنها ابلاغ (رسالت) است، و بر ما حساب و کتاب.»

در حالی که پیروزی و تمکین این دین نزد رسول خدا ﷺ یقینی و ثابت بود. "خباب ابن ارت" رضی الله عنه می‌گوید: در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر ردای خود تکیه داده و در سایه کعبه نشسته بود نزدش شکایت کردیم و گفتیم چرا برایمان طلب پیروزی نمی‌کنید؟ چرا برایمان دعا نمی‌کنید؟ (و این زمانی بود که اذیت و آزار مشرکان نسبت به مؤمنان در مکه شدت یافته بود). پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

"قد كان من قبلکم یؤخذ الرجل، فیحفر له فی الأرض، فیجعل فیها، ثم یؤتی

بالمنشار، فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُجْعَلُ نَصْفَيْنِ، وَيُمَشَّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ وَعَظْمِهِ، مَا يَصِدُّهُ عَنْ ذَلِكَ دِينَهُ. وَاللَّهُ لِيَتِمَّنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ، حَتَّى يَسِيرَ الرَّكَّابُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ، لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ وَالذُّبَّ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ^۱!

«در زمان قبل از شما کافران شخصی را می گرفتند و برای او چالی کنده و او را در آن می گذاشتند. سپس اره‌ای آورده و با آن سرش را دو نصف می کردند و با شانه‌های آهنین گوشت و استخوانش را شانه می کردند اما این کار، او را از دینش باز نمی داشت. قسم به خدا که خداوند این دین را به سرانجام می رساند تا جایی که سواره از صنعاء به سوی حضرموت راهی می شود و در این مسیر جز از خداوند و جز از گرگ بر گوسفندانش دیگر ترسی ندارد اما شما عجله می ورزید».

با راهنمایی‌های وحی قلب رسول اکرم ﷺ حتی از آرزوی استقرار دین در زمان حیاتش خالی گشت و فقط مشغول ابلاغ دین شد. سپس یارانش را بر اخلاص کامل برای خدا پرورش داد به گونه‌ای که درویشان از تمایل به خویشتن هم پاک شد همانطور که کتابهای سیره در مورد آنان نوشته است و تمام تلاش آن‌ها در خالص گرداندن عبادت برای خداوند صرف گشت.

هنگامی که خداوند از اخلاص قلبشان آگاه شد آنان را در زمین استقرار بخشید و به آنان اجازه‌ی مقابله با دشمنان را داد. ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظِلْمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ صَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ، الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۲ «اجازه (دفاع از خود) به کسانی داده می شود که به آنان جنگ (تحمیل) می گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است (و آنان مدهای طولانی در برابر ظلم ظالمان شکیبائی ورزیده‌اند و خون دل خورده‌اند) و خداوند توانا است بر این که

۱. بخاری آن را روایت کرده است.

۲. حج/۳۹-۴۱.

ایشان را پیروز کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند (و از مکه و ادبار به هجرت گشته‌اند) و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند پروردگار ما خدا است! اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند، و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنیسه‌های (یهودیان)، و مسجدهای (مسلمانان) که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (اما خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند) و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (دین) را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است. (آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به خدا برمی‌گردد».

نقاط اقتداء در نسل‌بی‌نظیر اولیه

بسیاری از مردم می‌پندارند که شرایط و اوضاع نسل اول دوره‌ی مکی بر وضع اکنون ما منطبق نیست و از این رو ما باید فقط به عنوان واقعه‌ای تاریخی آن را مطالعه کنیم نه با دید عبرت و الگو.

این امر به روشنگری نیاز دارد زیرا نقطه‌ی عطف فعالیت اسلامی در عصر حاضر است و اگر این نکته به تمامی روشن نشود جریان‌ات اسلامی با هم زد و خورد خواهند داشت و به وحدت و یکپارچگی نخواهند رسید حال آنکه دشمنان این دین موضعی واحد داشته و همگی بر امت اسلامی هجوم آورده‌اند و برای یکسره ساختن کار آنان تلاش، و یکدیگر را یاری و حمایت می‌کنند چنان که در بوسنی و هرزه‌گوین، کشمیر، چین و جاهای دیگر روی داد.

آیا ما در مرحله‌ی مکی هستیم، مرحله‌ای که جامعه در شرکی واضح قرار دارد و مسلمانان، آن گروه اندکی هستند که به دین جدید گرویده‌اند و ضعیف و مطرود از جامعه بر طبق مقتضیات آن زمان رفتار می‌کنند؟ یا نه، ما در جامعه‌ای مسلمان ولی منحرف از اسلام قرار داریم که برای تصحیح اوضاع و بازگشت به صورت اسلامی صحیح آن تلاش می‌کنیم؟ دقیقاً در کجای این تعریف قرار داریم؟

به دلیل خطیر بودن این قضیه و مجادلات و اختلافات مترتب بر آن، دوست دارم که آن را بررسی کنیم و در آن به بینشی روشن دست یابیم بدون متأثر شدن از احساسات و موضع‌گیری‌هایی که خود دوست داشته و یا از آن بیزار هستیم.

ما به طور قطع در مرحله مکی به سر نمی‌بریم! ما - اعم از داعیان و مجیبان دعوت - روزه می‌گیریم و حج می‌رویم در حالی که روزه و حج در مدینه واجب گشت! ما آن‌چه را خداوند حرام ساخته حرام، و آن‌چه را واجب نموده واجب می‌دانیم و خود را به آن‌چه که در مکه حلال یا حرام شده بود منحصر نمی‌گردانیم! همچنین به طور قطع در مرحله مدنی به سر نمی‌بریم! زیرا دعوت در زمین

استقرار نیافته و شریعت خدا بر قسمت اعظم دنیای اسلام حاکم نگشته است و داعیان یا در زندانها به سر برده، یا بر چوبه‌های دار آویخته شده‌اند و یا با هر وسیله‌ی دیگری در تنگنا قرار گرفته‌اند.

ما دقیقاً کجا قرار داریم؟ کدام منهج مناسب حال ماست؟ منهجی را که پیامبر در مکه به امر خدا دنبال می‌کرد؟ یا منهجی که به امر خدا در مدینه دنبال می‌نمود؟ یا چیز دیگری غیر از این دو که باید از جانب خود و بدون ضابطه‌ی مشخصی در آن اجتهاد کنیم؟ چنانکه مشخص است قضیه اهمیت خاص خود را دارد و نیازمند تعریف و مرزبندی مشخص است.

* * *

میان وضع اکنون ما و جامعه مکی آن زمان تفاوت بسیاری است که عده‌ی زیادی بر این تفاوتها تأکید دارند.

مردم در جامعه مکی فکر وجود خدای یگانه را مطلقاً رد می‌کردند چنانکه قرآن کریم از تعجب آنان نسبت به توحیدی که رسول اکرم ﷺ با خود آورده بود حکایت دارد: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۱ «آیا او به جای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است».

در حالی که ما اکنون در دنیای اسلام به یگانگی خداوند اقرار داریم به خدایان دیگری به عنوان شریک خداوند باور نداریم.

مردم آن زمان عقیده بر انگيخته شدن پس از مرگ را انکار می‌کردند چنانکه قرآن از شگفتی آنان در مورد برانگيخته شدن پس از مرگ خبر می‌دهد: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُ لَكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلُّ مَرَّزٍ لَكُمْ لَيْفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ، أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ﴾^۲ «کافران (برخی به برخی دیگر، تمسخرکنان)

می‌گویند: آیا مردی را به شما بنمائیم که شما را خبر می‌دهد از این که هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد (و ذرات وجودتان در جهان پخش و پراکنده گردید، دوباره زنده می‌شوید و) آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید؟ آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟».

در حالی که ما عموماً به برانگیخته شدن، محاسبه، جزا، بهشت و جهنم ایمان داریم البته باصرف نظر از عده قلیلی از ملحدانی که خیلی هم به چشم نمی‌آیند. مردم آن زمان بعثت محمد ﷺ را انکار می‌کردند چنانکه قرآن از آن حکایت می‌کند ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾^۱ «در شگفتند از این که بیم دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است، و کافران می‌گویند: این، جادوگر بسیار دروغگوئی است».

و همان طور که می‌گفتند: ﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا﴾^۲ «آیا از میان همه‌ی ما، قرآن بر او نازل شده است؟»

در حالی که ما - بدون توجه به عده‌ی قلیلی از ملحدان که قابل چشم پوشی‌اند - به بعثت پیامبر ایمان داریم و او را فرستاده‌ی خدا می‌دانیم و به قرآن به عنوان کلام خدا که بر پیامبرش فرو فرستاده معتقدیم نه به عنوان کلام بشر یا داستاهای گذشتگان.

شکی نیست که این‌ها همه حقیقت دارند. اما بیائید از آن طرف دیگر به قضیه بنگریم.

اسلام آمد تا هر گونه واسطه‌ای را میان بنده و پروردگار از میان بردارد و بین بنده و پروردگارش رابطه‌ی مستقیم ایجاد کند. ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۳ «و هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند (که من نزدیکم یا دور. بگو:) من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم (و نیاز او را

۱. ص ۴۱.

۲. ص ۸۱.

۳. بقره/۱۸۶.

برآورده می‌سازم). پس آنان هم دعوت مرا (با ایمان و عباداتی همچون نماز و روزه و زکات) بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه یابند».

اما تصوف در عقیده‌ی مردم چه تصرفی کرد؟ شیخ را در نظر مریدش بزرگ کرد و او را واسطه‌ی بین بنده و خدایش قرار داد به طوری که نمی‌توانست خداوند را با نام‌های نیکویش به فریاد بخواند مگر با اجازه شیخ.

شیخی که بر دلها آگاهی دارد و بر هر دلی اسمهایی را که مناسب حال اوست مقرر کرده و هم‌چنین زمانی که آن اسم را برای استفاده‌ی او مجاز است نیز تعیین کرده است. سیطره‌ی شیخ بر دلهای مریدانش تا هزار سال پس از مرگش هم نافذ است چرا که مرگ نمی‌تواند میان سیطره‌ی روحی و دلها فاصله بیندازد. مسح ضریح‌ها و دعا نزد آن و نیز طلب کمک و استمداد، و ذبح در آنجا همگی نشانه‌های اخلاص مرید برای شیخش است و این‌ها واسطه‌ای برای نزدیکی به خداوند به حساب می‌آیند!

مگر این اعتقادات با اعتقاد کسانی که می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱ «ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند». چه تفاوتی دارد؟ آیا این باور، شرکی آشکار نیست؟

اسلام آمد تا قانونگذاریهای ساخته‌ی بشر را لغو کند و فقط شریعت خدا را بر پا دارد و این موضوع را به اصل عقیده ربط داد: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۲ «هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بیگمان کافرند».

و سرپیچی از قانونگذاری خداوند را نشانه‌ی نفاق و در تضاد با ایمان قرار داد: ﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ، وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ، وَإِنْ يَكُنْ هُمْ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ، أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ

۱. زم/۴.

۲. مائده/۴۴.

اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱ «می گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) رویگردان می شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده می شوند تا (پیغمبر، برابر چیزی که خدا نازل فرموده است) در میانشان داوری کند، بعضی از آنان (نفاقشان ظاهر می شود و از قضاوت او) رویگردان می گردند. (زیرا که می دانند حق به جانب ایشان نیست و پیغمبر هم دادگرانه عمل می فرماید، و حق را به صاحب حق می دهد). ولی اگر حق داشته باشند (چون می دانند داوری به نفع آنان خواهد بود) با نهایت تسلیم به سوی او می آیند. آیا در دلهایشان بیماری (کفر) است؟ یا (در حَقَانِیت قرآن) شک و تردید دارند؟ یا می ترسند خدا و پیغمبرش بر آنان ستم کنند؟ (بلی! ایشان دچار بیماری کفر و گرفتار شک بوده و از داوری پیغمبر که برابر احکام الهی است هراسناک می باشند. خوب می دانند که خدا و رسول ستمگر نبوده و حق کسی را حیف و میل نمی کنند) بلکه خودشان ستمگرند. مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند».

خداوند پیروی کردن بشر از قانونهایی را که به شریعتی غیر از شریعت خداوند حکم می کنند شرک قلمداد کرده و در حد عبادت غیر خدا و همسان با آن قرار داده است: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲ «یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته اند

(چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همه کتابهای آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهائی است که ایشان آن‌ها را انباز قرار می‌دهند).

سکولارها چه بر سر زندگی مردم آوردند؟ چه تعداد از حکومت‌های موجود در جهان اسلام مطابق شریعت خداوند حکم می‌کنند و سکولارها در مورد شریعت خدا چگونه سخن می‌گویند؟ آیا این شرکی آشکار نیست؟

حال چگونه بر این اوضاع حکم کنیم؟

دشواری قضاوت در مورد اوضاع کنونی جهان اسلام در تناقض میان عقیده‌ی مردم با آن‌چه عملاً انجام می‌دهند نهفته است. سپس اختلاف در حکم بر این تناقض که آیا کفری است که شخص را از دین خارج می‌کند یا پایین‌تر از آن است؟ به عبارت دیگر مشکل در حکم دادن بر مردم است.

به نظر من - که از سالها قبل نیز بدین باور بوده‌ام - این قضیه نباید در میدان دعوت، ما را به خود مشغول کند و ما نباید مقابله‌ی توقف نموده و به خاطرش دچار تفرقه شویم و با هم جدل نموده و دسته دسته شویم و هر یک به سویی روی آوریم.

مردم - مگر کسی که خدا به او رحم کرده باشد - در شرک گرفتار شده‌اند و در این شکی نیست حال چه شرک اعتقاد باشد یا شرک در عبادت، و یا شرک حاکمیت و پیروی از غیر خدا. اما حکم کردن بر این که آنان مشرکانند قضیه‌ی دیگری است زیرا بر هر کسی که دچار شرک شده نمی‌توان حکم مشرک داد مگر اینکه شروط معینی در او موجود بوده و موانعی هم که در مقابل حکم قرار می‌گیرند مفقود باشد.

چنانکه "ابن تیمیه" رحمه الله می‌گوید:

«جهت روشن کردن مطلب برای آن‌ها می‌گویم: آن‌چه از سلف و امامان بزرگ نقل گشته و در آن به طور مطلق کسی را که چنین و چنان بگوید کافر نامیده‌اند درست است اما باید بین تکفیر به صورت مطلق و تکفیر به طور معین تفاوت قائل شد. این مسئله که همان مسئله‌ی وعید است اولین مسئله از مسائل اساسی است که امت در آن نزاع کرد. نصوص قرآنی در مورد وعید علی‌الاطلاق وارد شده است چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾^۱ «بی‌گمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، انگار آتش در شکمهای خود (می‌ریزند و) می‌خورند. (چرا که آن‌چه می‌خورند سبب دخول ایشان به دوزخ می‌شود) و (در روز قیامت) با آتش سوزانی خواهند سوخت».

و سایر آیاتی که در این زمینه وارد شده است که هر کس چنین کند سزایش چنان است و این‌ها به صورت مطلق و عام می‌باشد و این‌ها همانند قول سلف هستند که می‌گفتند هر کس چنین بگوید حکمش چنان است.

اما شخص معین ممکن است حکمش به سبب توبه یا حسنات محو کننده‌ی گناهان و یا بلاهای کفاره، و یا شفاعتی قابل قبول لغو شده و مشمول آن حکم نگردد.

تکفیر هم از زمره وعید محسوب می‌شود و اگر چه ممکن است سخن شخص مخالف سخن رسول خدا ﷺ باشد (که این عمل کفر است) اما ممکن است شخص، تازه مسلمان بوده و یا در منطقه‌ای دور دست زندگی کرده باشد. لذا امثال این‌ها به محض انکار، تکفیر نمی‌شوند مگر زمانی که بر آنان اقامه‌ی حجت شده باشد.

گاهی هم ممکن است که شخص آن نصوص را نشنیده باشد و یا شنیده اما نزدش ثابت و یقینی نیست و یا آن را با نصی دیگر در تعارض ببیند لذا باید

برایش تاویل قائل شد اگر چه به خطا رفته باشد.^۱

ایشان در جایی دیگر می‌گویند: «نصوص وعیدی که در قرآن و سنت و کتابهای بزرگان در زمینه‌ی تکفیر و فاسق‌کردن آمده است لازمه‌ی تطبیق‌کردن بر اشخاص نمی‌باشد مگر زمانی که تمام شرایطش موجود بوده و موانع نیز سر راه نباشد و در این مسئله بین اصول و فروع تفاوتی نیست».^۲

در جایی دیگر می‌گوید: «اما در مورد تکفیر و مخلد دانستن آن‌ها در آتش، دو قول مشهور از علماء وجود دارد که هر دویشان از امام احمد روایت شده است و هم‌چنین در مورد خوارج و حروری‌ها و روافض و امثال آن‌ها نیز دو قول هست. صحیح این است که این سخنانی که آنان در مخالفت با دین پیامبر ﷺ می‌گویند کفر است و هم‌چنین رفتارهایی که شبیه رفتار کفار با مسلمانان است از این نوع است که دلایل کفر بودن آن‌ها را در جاهای دیگر بیان کرده‌ام. اما تکفیر یکی از آنان به طور مشخص و معین و حکم کردن به ابدی بودن عذاب او مشروط است به موجود بودن شرایط و عدم موانع تکفیر در او. ما به طور مطلق و عام نصوص وعد و وعید، و تکفیر و تفسیق را بیان می‌کنیم اما بر مشمول بودن شخص معین در آن حکم عام، حکمی نمی‌دهیم مگر با شرایطی که موانعی موجود نباشد و این قاعده را در قواعد تکفیر شرح داده‌ام».

این سخنان کلید قضیه در زمینه‌ی دعوت و منهج حرکت است.

مردم - مگر کسانی که خداوند بر آنان رحم کرده باشد - در شرکی همانند شرک جاهلیت به سر می‌برند هر چند حکم شرک بر تمام آن‌ها جاری نباشد. کار اصلی ما در زمینه‌ی دعوت بیان حقیقت ایمان و نواقض آن است و نیز دعوت مردم به ترک شرکیاتی که به آن گرفتار شده‌اند - با چشم پوشی از این که آنان مشرک هستند یا غیر مشرک - و آنان را به گردن نهادن به حکم اسلام و عمل به آن در عالم واقعیت دعوت نمائیم نه در عالم آرزوها و خیال و وهم.

وظیفه‌ی اصلی ما این نیست که به شخصی از مردم بگوییم: تو مشرک هستی،

۱. مجموعه فتاوی، جلد ۳، ص ۲۳۱-۲۳۰.

۲. مجموعه فتاوی، جلد ۱۰، ص ۳۷۲.

بلکه وظیفه‌ی اصلی ما این است که بگویم آن‌چه انجام می‌دهی شرک است و او را با حمکت و پند نیکو به ترک شرک و داخل شدن در حقیقت اسلام دعوت کنیم. این از بیان واقعیتی که مردم در آن زندگی می‌کنند و وظیفه ما در مقابل آن. از طرفی دیگر اوضاع حاکم بر عالم اسلامی جو محاربه با دعوت است. اوضاعی که دعوتگران را از بیان حقیقت کامل ایمان و نواقض آن، و مخصوصاً در مورد مسائل مرتبط با تشریع غیر اسلامی نهی می‌کند. مسیر پر است از زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها و چوبه‌های دار که در کمین تمامی کسانی است که در صدد روشن کردن حقیقت "لا إله إلا الله" آنچنانکه از جانب خدا نازل شده است می‌باشند.

پس منهج و روش مناسب دعوت کدام است؟ به سوی چه چیزی دعوت دهیم؟ بر چه چیز متمرکز شویم؟ چه سائلی ما را به آن‌چه می‌خواهیم می‌رساند و یا ما را بدان نزدیک می‌کند؟

اگر اوضاع حاکم بر امت اسلامی را درست تصور کنیم و در عین حال اشکالاتی را که در صدور حکم بر نسل کنونی قبل از اقامه‌ی حجت و پند دادن نیکو متصور شویم در نتیجه وضعیت خود را به مرحله‌ی دعوت مکی نزدیک می‌بینیم اگر چه به دلیل تفاوت‌هایی که بین این اوضاع موجود است در وضعیتی کاملاً شبیه به آن به سر نمی‌بریم. تفاوت‌هایی که باعث اختلاف در صدور حکم بر مردم شده اما صدور حکم بر اوضاع تغییر نکرده است.

در حقیقت این شرایط و اوضاع است که حقیقت روش دعوت را مشخص می‌کند و نزدیکترین وسیله برای رسیدن به هدف را تعیین می‌نماید از اینجاست که در می‌یابیم مجال اقتدا به نسل اول از آن‌چه که در وهله‌ی اول تصور می‌کردیم بسیار وسیعتر است.

در قضایای بسیاری لازم است به آن دوره مراجعه کنیم و با دیدی باز در آن تأمل نموده و از آن در مسیر دعوت الهام بگیریم. اگر اوضاع امت اسلامی را آنچنانکه باید مطالعه کنیم انحرافات بسیاری را که در مسیر امت در خلال چهارده قرن گذشته روی داده خواهیم دید. انحرافات که به تدریج سبب دوری مردم از

حقیقت دین شده است تا جایی که اسلام به غربت دوم آن که رسول خدا ﷺ خبر داده بود رسید که: «اسلام با غربت شروع نمود و دوباره غریب خواهد شد چنان که در آغاز غریب بود.»

اگر این انحرافات را جستجو و بررسی کنیم - کما این که این کار بر ما لازم است زیرا ما باید برای تشخیص نوع درمان ابتدا بایستی درد را تشخیص دهیم - انحرافات را خواهیم دید که فقط مربوط به روش حرکت نیست بلکه به مفاهیم نیز رسیده است و تقریباً تمام مفاهیم اسلامی دچار انحراف شده است حتی مفهوم "لا إله إلا الله" - بلکه انحراف از مفهوم "لا إله إلا الله" آغاز شده است - و همچنین مفهوم عبادت، قضا و قدر، دنیا و آخرت، و مفهوم تمدن و تربیت، و نیز مفهوم جهاد و...

حال که وضعیت چنین است از چه چیزی شروع کنیم؟ آیا چاره‌ای جز این داریم که از تصحیح مفهوم "لا إله إلا الله" شروع کنیم؟ آیا تصحیح زندگی مردم بر مبنای اسلامی بدون تصحیح مفهوم "لا إله إلا الله" در عقل و قلب آنان امکان پذیر است؟ زیرا عقل وظیفه‌ی ادراک حق را دارد و قلب ادراک ذهنی را به شارژی وجدانی تبدیل می‌کند به گونه‌ای که انگیزه‌ی حرکت عملی را در عالم واقع فراهم می‌آورد و این راه اصلاح است.

حال بنگریم که مفهوم "لا إله إلا الله" در نظر مردم چه آسیبی دیده است؟ این مفهوم بسیار تنگ شده و فقط تبدیل به کلمه‌ای گشته که بر زبانها جاری می‌شود و در زندگی بسیاری از مردم تأثیر عملی ندارد مگر کسی که خداوند به او رحم کرده باشد و در بسیاری از مردم از واقع شدن در شرک هم جلوگیری ننموده است چه در شرک اعتقادی و چه در شرک عبادی و شرک تشریع.

فرق میان واقعیت عصر ما و واقعیت جامعه‌ی جاهلی زمان بعثت در این است که آن‌ها مرتکب شرک آشکار و واضح می‌شدند و در عین حال از این که "لا إله إلا الله" بگویند خودداری می‌کردند اما مردم عصر ما - مگر کسی که خدا به او

رحم کرده باشد - با زبان "لا إله إلا الله" را می‌گویند اما در عین حال به یکی از انواع شرک و یا به تمام اشکال آن گرفتارند.

لذا ما برای بیان حقیقت "لا إله إلا الله" و تطبیق آن بر واقعیت زندگی کسانی که به آن گردن نهاده‌اند، به روشی بسیار مشابه به روش پیامبر ﷺ در مکه نیاز داریم. که این عمل به نظر من بسیار سخت است که سختی تلاش برای اصلاح آن از آن‌چه که در مرحله‌ی اول دعوت برای زدودن غربت از اسلام انجام گرفته بود کمتر نیست آن هنگام که شخص رسول خدا ﷺ خود به عنوان رهبری زنده و منبع اسلام در میانشان حاضر بود.

سختی کار در مرحله‌ی اول بعثت، ناشی از لجاجت در دشمنی و پابیندی شدید به عرف پدران و نیاکان بود:

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِهِ لِسَانَكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لِّدَا﴾^۱ «ما قرآن را به زبان تو (که عربی است) ساده و آسان فراهم آورده‌ایم، تا به وسیله آن، پرهیزگاران را (به رضا و نعمت خدای مهربان) مژده دهی، و مردمان سرسخت (دشمن حق و طرفدار باطل) را با آن (از ناخوشنودی و عذاب یزدان) بترسانی».

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۲ «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آن‌چه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید (و راه رحمان را پیش گیرید، نه راه شیطان را)، می‌گویند: بلکه ما از آن‌چه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم (نه از چیز دیگری). آیا اگر پدرانشان چیزی (از عقائد و عبادات دین) را نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند (باز هم کورکورانه از ایشان تقلید و پیروی می‌کنند؟)».

اما در این دوران مشکل این نیست که به مردم بگویم "لا إله إلا الله" را به زبان آورند آن‌ها خود روز و شب آن را بر زبان می‌رانند لکن مشکل این است که

مردم فکر می‌کنند به محض گفتن "لا إله إلا الله" مسلمان شده‌اند و برچسب اسلام بر آنان زده شده است حال رفتار واقعی آن‌ها هر چه می‌خواهد باشد و نقض مقتضیات "لا إله إلا الله" به هر میزانی که باشد!

اگر به آن‌ها بگوییم "لا إله إلا الله" مقتضیاتی دارد که اسلام شخص جز با پایبندی به آن ثابت نمی‌گردد و در غیر این صورت اقرار زبانی او معتبر نیست و مرتد به حساب می‌آید، تو را دروغگو می‌خواند و می‌گوید: ما چنین چیزی را از گذشتگان خود نشنیده‌ایم.

آنها - بیشترشان - در نادانی فکر ایرجایی گرفتار شده‌اند که به آن‌ها می‌گویند: هرکس "لا إله إلا الله" بگوید مؤمن است هر چند یک عمل از احکام اسلام را به جا نیاورده باشد. و به آن‌ها می‌گوید: ایمان عبارت است از تصدیق قلب و یا تصدیق قلب و اقرار با زبان، و عمل در تعریف ایمان جایی ندارد. و تمام مخالفتها را به هر شکل که صورت گیرد تنها گناه می‌داند (در حالی که بسیاری از مخالفتها کفر است) سپس می‌گوید: گناه به ایمان آسیبی نمی‌رساند. زدودن این پلیدی از زندگی مردم و برگرداندن آن‌ها به مفهوم صحیح ایمان که سلف صالح بر آن بودند، آن مفهومی که می‌گوید: ایمان قول و اعتقاد قلبی و عمل است وظیفه‌ی اصلی «غریبانی» است که رسول خدا ﷺ آن‌ها را به اجر بزرگی مژده داده است: «خوش به حال غریبان» و فرموده است: "فطوبى للغرباء يصلحون ما أفسد الناس من سنتي"؛ «خوش به حال غریبان؛ آن‌ها که سنتهای مرا که مردم فاسد کرده‌اند اصلاح می‌نمایند».

ما در فصلی جدا گانه در مورد تربیت بحث می‌کنیم اما اکنون ثابت می‌کنیم شروع دعوت باید با شناساندن "لا إله إلا الله" باشد آن چیزی که حقیقتش در دوره غربت دوم اسلام مجهول مانده و هنگامی که حقیقتش را نمایان می‌کنند مردم از آن به وحشت می‌افتند.

ثابت می‌کنیم که شناساندن "لا إله إلا الله" - چه رسد به تربیت بر اساس

مقتضیات آن - صرفاً یکسری معلومات نیست که تلقین شود و یا خطبه و درس یا موعظه‌ای خالی نیست بلکه یک تلاش مستمر و حقیقی است که نیاز به پیگیری و تداوم دارد و نیازمند بررسی و کنکاش راههای نفوذ به روان افراد است تا آن را از ناخالصی که فکر ارجائی بر آن وارد کرده پاک کند افزون بر ناخالصی‌ای که فکر الحادی جدید به آن دچارش کرده است که هر دوی اینان مانند اسید خورنده‌ای هستند که بنیان عقیده را سست و از محتوای سرزندگی آن خالی می‌سازند.

سپس در آخر ثابت می‌کنیم که عجله نمودن در این کار - از این لحاظ که چون امری واضح و بدیهی است و نیاز به تلاش زیادی ندارد و یا از این لحاظ که تلاشهایی که صورت گرفته کافی است و یا این که ما کارهای زیاده‌تری داریم و از فرصت زیادی برای شناساندن "لا إله إلا الله" - چه برسد به تربیت بر مقتضای آن - برخوردار نیستیم - خیری به دنبال نداشته و به نفع دعوت نیست و در نهایت ثمری را حاصل نمی‌کند.

وجه اقتدا به نسل بی‌همتای اولیه اینجاست که در میزان عنایت قرآن کریم به این قضیه و نیز میزان عنایت شخص رسول ﷺ در بیان آن - افزون بر تربیت بر مقتضای آن - تدبر نماییم که در واقع قسمت اعظم سالهای دعوت و تلاشهای آن هنگام را به خود اختصاص داده بود.

و اگر گمان کردیم قرآن کریم به این دلیل در سوره‌های مکی روی این قضیه متمرکز شده است که مخاطبین اولیه قرآن مشرکان بوده‌اند پس ما نیز متذکر می‌شویم که ما نیز امروز با دعوت قومی مواجه هستیم که در شرک قرار گرفته‌اند هر چند به طور قطع همگی مشرک نیستند، و شرکی که مردم این زمان بدان گرفتارند از نوع همان شرکی است که مشرکین آن زمان بدان گرفتار بودند یعنی شرک در اعتقاد، شرک در عبادت و شرک حاکمیت.

همچنین لازم است که تذکر دهیم دلیل تمرکز بر این قضیه فقط این نیست که مخاطبین قرآن مشرک هستند بلکه مؤمنان نیز نیازمند تذکر مستمر به آن و نیز تذکر به مقتضای آن هستند و دلیلش هم آن است که سخن از "لا إله إلا الله" در

قرآن کریم قطع نشده است. حتی بعد از آن که جامعه‌ی مسلمانان شکل گرفت و در زمین استقرار یافت و به خاطر "لا إله إلا الله" وارد جنگ شد باز هم سخن از آن ادامه یافت چنانکه خداوند در سوره نساء می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیغمبرش (محمد) و کتابی که بر پیغمبر نازل کرده است (و قرآن نام دارد) و به کتابهایی که پیش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحریف و نسیان در آن‌ها صورت نگرفته است) ایمان بیاورید. هرکس که به خدا و فرشتگان و کتابهای خداوندی و پیغمبرانش و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از این‌ها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است».

خداوند آیه‌های بسیاری در سوره‌های مدنی نازل کرد که رویکردهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به "لا إله إلا الله" و مقتضایات آن مرتبط می‌ساخت: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، تُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرِزُّ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ «بگو: پروردگارا! ای همه چیز از آن تو! تو هر که را بخواهی حکومت و دارائی می‌بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارائی را بازپس می‌گیری، و هر کس را بخواهی عزت و قدرت می‌دهی و هر کس را بخواهی خوار می‌داری، خوبی در دست تو است و بیگمان تو بر هر چیزی توانائی. (بخشی از) شب را جزو روز می‌گردانی (و بدین سبب شبها کوتاه و روزها دراز می‌گردند) و (بخشی از) روز را جزو شب می‌گردانی (و لذا روزها کوتاه و شبها دراز می‌شوند) و زنده را از مرده پدید می‌آوری و مرده را از زنده، و به هر کس که بخواهی بدون حساب روزی می‌بخشی. مؤمنان نباید

۱. نساء/۱۳۶.

۲. آل عمران/۲۸-۲۶.

مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

و مثالها در این مورد فراوانند.

از این رو "لا إله إلا الله" درسی نیست که خوانده شود و پس از آن به درس بعدی رفت بلکه درسی است که خوانده می‌شود و همراه آن به درسهای بعدی می‌رویم و هم‌چنان به عنوان موضوع سخن امت اسلامی تا قیام قیامت باقی می‌ماند. حال راه شناساندن "لا إله إلا الله" کدام است؟

راه آن چنان که خداوند متعال مشخص نموده حکمت و پند نیکو است. ﴿إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِهِمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۲ «ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزه‌های نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که (بر تو تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلانه و آگاهانه، و به گونه بس زیبا و گیرا و پیدا، و بر ما

هدایت و ضلال و حساب و کتاب و سزا و جزا است.) بی گمان پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند.

لازم است بدانیم که معنای حکمت و پند نیکو این نیست که بر اساس اشتباهات و انحرافات مردم و دغدغه‌های آن‌ها حرکت کنیم تا از ما راضی باشند و دعوتمان را بپذیرند.

آگاه‌ترین مردم به این موضوع رسول اکرم ﷺ بود که آن را مستقیم از پروردگارش دریافت می‌کرد پس بنگریم او چگونه آن را برپا داشت؟ آیا بر سر شرک با آن‌ها مدارا نمود یا از این که آن‌ها را با حقیقت حالشان مواجه گرداند دوری ورزید؟ در حالی که از پروردگارش فرمان یافته بود که حقیقت را آشکار کند: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾^۱ «پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی».

مشرکان از رسول خدا ﷺ نزد عمویش ابوطالب شکایت کردند و گفتند: افکار ما را بی‌خردانه می‌داند و خدایانمان را دشنام می‌دهد و پدرانمان را کافر می‌خواند! و رویارویی با عرب با همه‌ی این حالتها و برخوردها، مقتضای حکمت بود چنانکه رسول خدا ﷺ چنین کرد.

حکمت در آن بود که از جنگ دست برداشته و در آن مدت با مشرکان وارد جنگ نشوند و به آن‌ها بهانه جنگ ندهند در عین حال تمام حقایق را بدون کم و کاست روشن سازند.

حال به قضیه‌ی مهمی از قضایای امروزی می‌رسیم تا ببینیم محل اقتدا به نسل بی‌همتای اولیه در چیست؟ آیا درست و شایسته است که ما در این زمان با صاحبان قدرت وارد جنگ شویم؟

دشمنی از جانب هر قدرتی که به شریعت خداوند حکم نمی‌کند امری است که ما باید انتظار آن را داشته باشیم زیرا این سستی از سستهای الهی است و هیچ

گاه سابقه نداشته که حکومتی جاهلی از "لا إله إلا الله" راضی بوده باشد یا حتی در صورت درخواست صلح نیز با آن سازش کرده باشد.

هنگامی که شعیب به قومش گفت: ﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾^۱ «و اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد)، و دسته‌ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بچسبد) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است».

سران و قدرتمندان قوم او سازش نکردند و برای اخراج مؤمنان و یا اجبار آنان برای رهاکردن دینشان پافشاری کردند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾^۲ «اشراف و سران متکبر قوم شعیب (که خویشتن را بالاتر از آن می‌دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟!».

در جاهلیت جدید که خود را دموکراسی نام می‌دهد آزادی برای همه‌ی گروه‌ها و تمام دعوت‌ها مهیا شده است مگر گروهی که به "لا إله إلا الله" دعوت می‌کنند!! و آنچه در الجزایر بوقوع پیوست برای نمونه کافی است آن هنگام که مسلمانان - جدا از این که کارشان درست یا نادرست بوده^۳ - به قوانین جاهلیت و برنامه آن‌ها ملتزم شدند و همانگونه که جاهلیت شرط کرده بود از طریق صندوق انتخابات به اکثریت آرا دست یافتند اما ناگهان جاهلیت تمام اصولش را منکر شد. اصولی که طبق آن به همه‌ی گروه‌ها و دعوت‌ها امتیاز می‌داد ولی با

۱. اعراف/۸۷.

۲. اعراف/۸۸.

۳. در این مورد بعداً صحبت خواهیم کرد.

خشونت در مقابل مسلمانان می‌ایستاد و می‌گفت: یا شما را اخراج می‌کنیم یا به دین و قانون ما باز گردید!

جای این نیست که کسی بپرسد آیا روشی هست که دعوت آن‌ها را به کار گیرد بطوریکه خشم قدرت جاهلیت را بر نیانگیزد؟ اینجا بحث سر این نیست! سوال ما این است آیا درست است که ما در این زمان با حاکمان و قدرتمندان وارد جنگ مسلحانه شویم؟

برای جواب این سؤال باید به درسی بازگردیم که از تاریخ نسل اول گرفتیم آن درسی که در فصل گذشته پیشاپیش بیان داشتیم پس می‌پرسیم چه هنگام خداوند با این فرمان به مسلمانان اجازه‌ی مقابله با ستیزه‌گران را داد: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^۱ «اجازه (دفاع از خود) به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می‌گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است (و آنان مدتهای طولانی در برابر ظلم ظالمان شکیبائی ورزیده‌اند و خون دل خورده‌اند) و خداوند توانا است بر این که ایشان را پیروز کند».

اجازه‌ی این کار پس از تحقق یافتن موارد زیر داده شد: روشن شدن قضیه‌ی "لا إله إلا الله"، روشن شدن قضیه‌ی حاکمیت، بنا کردن پایگاه اولیه‌ی دعوت بر اساسی استوار، وسعت بخشیدن به پایگاه با آمدن انصار، و تربیت آن پایگاه بر اساس اخلاص برای خداوند.

حال بنگریم چه تعداد و به چه میزان از این امور در مسیر اکنون ما محقق شده است؟

آیا قضیه‌ی "لا إله إلا الله" نه نزد همه‌ی مردم بلکه نزد خود داعیان روشن شده است؟

آیا نزد داعیان روشن است که حکم به شریعت غیر خدایی و رضایت به آن کفر می‌باشد؟ یا همچنان بر سر این قضیه بین مترددان و باورمندان مجادله برپاست؟
قضیه‌ی حکم دادن مردم را رها کن زیرا ما در اینجا به این قضیه نمی‌پردازیم

و همواره ندا می‌زنیم که نباید این قضیه ما را در امر دعوت به "لا إله إلا الله" به خود مشغول سازد.

آنها دو قضیه جدا گانه‌اند - یا لازم است که جداگانه باشند - یکی قضیه‌ای آموزشی و تعلیمی است برای بیان واقعیت، واقعیتی که نزد بسیاری از مردم به سبب غربت دوم اسلام ناآشناست و یک امانت خدایی است که باید بدون کتمان ادا شود هر چند مردم از عرض‌های آن به صورت حقیقی‌اش به وحشت افتند و قضیه‌ی دوم قضیه‌ای تطبیقی است که لازمه‌ی آن این است قبلاً اتمام حجت صورت گرفته باشد آن هم با بیانی روشن و رسا بدون آمیخته‌کردن آن با هر مسئله‌ی دیگری که آن را بپوشاند و یا بر آن سایه‌ای اندازد که مردم را از درک حقیقت آن بازدارد.

به سؤال باز می‌گردیم: آیا قضیه‌ی حکم "بغیر ما أنزل الله" نزد خود داعیان روشن شده است یا همچنان قول ابن عباس رضی الله عنه برایشان مشتبه است که گفت: کفری است پایین تر از کفر اکبر، کفری است که از دین خارج نمی‌کند؟

آنچه ابن عباس رضی الله عنه گفت در مورد تشریع "بغیر ما أنزل الله" نبود بلکه حکم در قضیه‌ای مشخص بنا به حکمی غیر از حکم خدا بود آن هم به خاطر جهل یا تأویل، یا از روی شهوت، یا دریافت رشوه و یا از روی هوا و هوس، نه این که آن را تشریعی مغایر با حکم خداوند قرار داده باشند.

یک قاضی که به نزد او کسی را آورده‌اند که شراب نوشیدنش ثابت گشته است و از دهانش بوی شراب می‌آید اما به خاطر گرفتن رشوه از خویشاوندان شخص، حد را برای او جاری نمی‌کند یا با دلیل و بهانه‌ای حکم خدا را پیچ و تاب می‌دهد این یک قاضی فاسق است اما به خاطر فسقش تکفیر نمی‌شود اما اگر روزی بگوید: خوردن شراب گناه نیست یا گناهی است که حد ندارد عقوبت دیگری در انتظار اوست و او کافر بوده و از دین خارج می‌شود زیرا او در یک قضیه حکمی مخالف حکم خدا را ابداع کرده است و جمهور فقها بر این قول متفق‌اند.

هنگامی که تاتار طبق یاسق حکم می‌کردند - یاسق چنانکه حافظ ابن کثیر

گفته است: مجموعه‌ای از قوانین بود که برخی از آن از قرآن گرفته شده بود و برخی از انجیل و برخی از تورات و برخی دیگر هم خود چنگیزخان وضع کرده بود. - ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۱ «آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سربپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟»

«اینجا خداوند از کسانی انتقاد می‌کند که از حکم او که شامل همه‌ی خوبی‌ها و مانع از همه‌ی بدیهاست خارج می‌شوند و به غیر حکم خدا که مجموعه‌ای از آراء و اصطلاحات بشری و بدون استناد به شریعت الهی است روی می‌آورند چنان‌که اهل جاهلیت به گمراهی‌ها و نادانی‌هایی حکم می‌کردند که از روی هوی و هوس خود قرار داده بودند و آن‌چنانکه تاتار در قوانین حکومتی خود بدان حکم می‌کند قوانینی که از پادشاه خود چنگیزخان که یاسق را برایشان وضع کرده بود گرفته‌اند. یاسق مجموعه احکامی است که چنگیزخان از دینهای مختلفی گرفته بود مثل یهودیت، مسیحیت و اسلام... و در آن احکام بسیاری بود که او از روی نظر و هوا و هوس خود آن را انتخاب کرده بود بعدها نزد فرزندانش قوانینی لازم‌الاجرا گشت و آن را بر حکم قرآن خدا و سنت رسولش ﷺ مقدم دانستند پس هر کس از آنان که چنین کرد کافر است و جنگ با او واجب است تا زمانی که به حکم خدا و رسولش ﷺ باز گردد زیرا به حکمی غیر حکم خداوند چه در کم و چه در زیاد حکم نمی‌شود.^۲»

در حالی که قطعاً ابن کثیر رحمه الله سخن ابن عباس رضی الله عنه را به نیکی می‌دانست و شکی در آن نیست اما گفته‌ی ابن عباس بر او مشتبه نشد زیرا او از روی علم و فقه، میان حکم کردن به غیر حکم خدا در یک قضیه از قضایا، و تشریع "بغیر ما أنزل الله" فرق قائل می‌شود.

۱. مانده/۵۰.

۲. تفسیر ابن کثیر، جلد ۲، ص ۶۸.

جناب شیخ "محمد بن ابراهیم ابن عبداللطیف آل شیخ" ^۱ در رساله‌ی "تحکیم قوانین وضعی" - او از لحاظ کثرت علم و قدرتش در بیان حق قابل اطمینان و موثق است - بعد از آوردن سخن ابن کثیر در این زمینه می‌گوید:

«بنگر که خداوند چگونه بر کسانی که به غیر فرمان او حکم کردند کفر، ظلم و فسق را نسبت می‌دهد و محال است خداوند کسی را که به غیر حکم او حکم می‌کند کافر بخواند ولی او کافر نباشد بلکه قطعاً چنین شخصی کافر است حال چه کفر عملی و چه کفر اعتقادی.

و آنچه از ابن عباس رضی الله عنه از طریق روایت طاووس در مورد این آیه نقل شده است دلالت می‌کند بر این که حکم کردن به غیر حکم خدا کفر است خواه کفر اعتقادی که شخص را تماماً از دین خارج می‌گرداند و خواه کفر عملی که (فسق است) و از دین خارج نمی‌گرداند. کفر اول که کفر اعتقادی است انواعی دارد:

یکی: این که شخصی که به غیر حکم خدا حکم نموده است شایستگی و برتری حکم خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را منکر شود و این معنای سخن ابن عباس رضی الله عنه است و ابن جریر آن را برگزیده است. این انکار حکم شریعتی است که خداوند نازل کرده است. این چیزی است که در بین اهل علم اختلافی در آن نیست و از قواعد اصولی که همگی بر آن متفق‌اند این است هر کس اصلی از اصول دین یا فرعی از دین را که بر آن اجماع وجود دارد یا سخنی از پیامبر را انکار نماید مرتکب کفری شده که او را از زمره امت بیرون می‌راند.

دوم: این که حاکمی که به غیر حکم خدا حکم نموده است حقانیت حکم خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را انکار نکند اما معتقد باشد که حکم کسی دیگر، از حکم پیامبر صلی الله علیه و آله نیکوتر، تمام‌تر و شامل‌تر است چه بخاطر احتیاج مردم در هنگام نزاع برای قضاوت بین آنها، و چه به خاطر بروز حوادث جدیدی که در اثر دگرگونی پدید می‌آید این عقیده را داشته باشد. در هر صورت در این که چنین چیزی کفر است شکی وجود ندارد به خاطر این که احکام مخلوقات را که زبانه‌ی فکر

۱. مفتی سابق کشور عربستان و از علمای بزرگ آن دیار می‌باشد.

آن‌هاست از حکم خدا برتر می‌دانند و اذهان را از حکم خدای حکیم و ستوده منصرف می‌سازند.

حال آنکه حکم خدا و رسولش ﷺ با گذر زمان و دگرگونی دوران، و تجدید حوادث تغییر نمی‌کند زیرا هیچ امری واقع نشده مگر این که حکمش در کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ چه با نصی ظاهری و چه با اجتهادی بر پایه استنباط موجود است حال هر کس بداند یا نداند.

سوم: این که بر این اعتقاد نیست که آن حکم از حکم خدا و رسولش ﷺ نیکوتر است اما معتقد باشد که همانند و همسان آن است این مورد نیز همانند دو مورد قبلی کفری است که از دین خارج می‌کند زیرا لازمه‌ی آن برابر داشتن خالق و مخلوق است و ناقض و معارض فرموده‌ی خداوند است که فرموده: (لیس کمثله شیء)^۱ و معارض دیگر آیه‌هایی است که خداوند را در همانندی با مخلوقات منزّه می‌داند هم در ذات، صفات و افعال، و هم در حکم کردن میان مردم.

چهارم: این که معتقد نباشد که حکم کردن به غیر حکم خدا، با حکم خدا و رسولش ﷺ برابر است چه رسد به این که آن را بهتر بداند اما معتقد باشد که حکم نمودن به آن چه مخالف خدا و رسولش ﷺ است جایز است این مورد هم مانند دو مورد قبلی است و حکم آن در موردش صادق است زیرا حکم به غیر حکم خدا را جایز می‌داند در حالی که با نصوص صحیح صریح، این عمل غیر جایز است.

پنجمی نیز بزرگترین و آشکارترین نوع آن در مخالفت با شرع، مغرور در مقابل احکام آن، و در دشمنی خدا و رسولش ﷺ می‌باشد و از همه لحاظ به دادگاه‌های شرعی مشابّهت دارد اعم از تدارکات، نظارت، فروع، تشکیل، انواع، حکم، إلزام و مراجع و مستندات. چنانکه برای دادگاه‌های شرعی مراجع و مستنداتی وجود دارد که به کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ رجوع می‌کنند برای این دادگاه‌ها نیز مراجعی وجود دارد که از قانون‌های بسیاری ترکیب شده است

۱. هیچ چیزی همانند خدا نیست.

مانند قانون فرانسه، قانون آمریکا، قانون انگلیس و دیگر قوانین و نیز از مذهبهای مبتدعین منتسب به شریعت.

ششم: عبارت است از آنچه که بسیاری از رؤسای عشایر و قبایل بادیه نشین و مانند آنها از حکایت و داستانهای آباء و اجدادی و سنتهای پیشینیان به آن حکم می‌کنند که به آن «سوالف» می‌گویند.

اما دسته‌ی دوم از کفر کسی که به شریعت غیر خدایی حکم می‌کند کفری است که از دایره دین خارج نمی‌کند و چنانکه تفسیر سخن ابن عباس رضی الله عنه در مورد آیه گذشت: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ شامل این دسته از کفر است. و این همان معنای سخن او بود که در مورد آیه می‌گفت کفری است یابین‌تر از کفر اکبر، و می‌گفت: این کفری نیست که شما می‌پندارید. این کفر بدین صورت است که شهوت و هوس او را در قضیه‌ای به حکمی غیر از حکم خدا وادار می‌کند در حالی که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را حق می‌داند و بر خطا و دوری خود از هدایت معترف است.

این کفر اگر چه او را از دایره امت خارج نمی‌کند اما گناهای او را از همه‌ی گناهان کبیره‌ای چون زنا، شرابخواری، دزدی و قسم دروغ بزرگتر است زیرا گناهی که خداوند در کتابش آن را کفر نامیده و از گناهان دیگری که آن را کفر نام ننهاده بزرگتر است. از خداوند می‌خواهیم که تمام مسلمانان را به گردن نهادن و حکم کردن به کتاب خدا از روی اطاعت و رضایت، جمع گرداند و او بر این کار تواناست.

حال آیا این قضیه نزد خود دعوتگران روشن شده یا همچنان امور بر آنان مشتبه است یک بار به دلیل سخن ابن عباس رضی الله عنه و بار دیگر بر اثر فکر ارجائی که بین ایمان و عمل فرق می‌گذارد حتی اگر عمل ناقض "لا إله إلا الله" باشد مانند تشریع به غیر شریعت خداوند؟

و اگر قضیه هنوز نزد برخی از داعیان مشتبه است پس از عموم مردم چه

۱. هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بیگمان کافرنند.

انتظاری می‌رود؟ ما باید تا چه اندازه‌ای تلاش کنیم تا قضیه بدون هیچ ابهامی برای مردم روشن گردد و حقیقت ربانی را بدون وحشت دریافت نمایند؟

این فقط در مورد قضیه‌ی حاکمیت است؛ اما این تنها چیزی نیست که در قضیه‌ی "لا إله إلا الله" نیاز به روشنگری دارد. بلکه بررسی قضیه نیازمند پاکسازی آن از قضیه‌های وطنی، ملی‌گرایی، عدالت اجتماعی و امثال اینهاست که در مسیر دعوت با آن تداخل پیدا کرده است.

در مقابل پیامبر ﷺ امور بسیاری بود که می‌توانست به وسیله‌ی آن‌ها تعداد بسیاری از مردم را تحریک کند. قوم فارس قسمتی از جزیره العرب و رومیان قسمتی دیگر را اشغال کرده بودند، پیامبر می‌توانست جمعیت عرب را تحریک کند تا مردم اطرافش جمع گشته و به ریاست او ایمان آورند و آنگاه به آن‌ها بگوید: "لا إله إلا الله" را بگوید.

در اینجا قضیه‌ای اجتماعی نیز موجود بود، ثروتمندان به بالاترین درجه‌ی ثروت رسیده و فقیران به پایین‌ترین درجه‌ی تیره‌بختی سقوط کرده بودند، کسی به میزان ثروت ثروتمندان نمی‌اندیشید تا لااقل با حذف ربا و گرفتن میزان اندکی از ثروت فراوان آن‌ها و دادنش به فقیران سطح زندگی آن‌ها را بالا ببرد، رسول خدا ﷺ می‌توانست با مطرح کردن این قضیه تمام فقرا را گرد خود جمع کند و از آن‌ها نیرویی ایجاد شود که با جبروت قریش مقابله کند و سپس در گرماگرم نبرد به آن‌ها بگوید: "لا إله إلا الله" را بگوید.

قضایای دیگری هم بودند که برای جمع کردن مردم و برانگیختن حماسه در آنها، و جذب کردن مردم به دعوت از طریق آن قضایای عمومی، عنصر مفیدی بودند، قضایایی که طبیعتاً بسیاری از مردم را به سمت خود می‌کشید و به راحتی برایش جمع می‌شدند و اطراف منادی آن گرد آمده و محبت و دلیری خود را نثارش می‌کردند.

اما پیامبر ﷺ طبق توجیه ربانی هیچ کدام از این قضایا را در دوران تربیت مکی تحریک نکرد بلکه تنها یک قضیه را برانگیخت که دشمنی بزرگان و به دنبال آن‌ها دشمنی مردم را در پی داشت اما او بر آن پافشاری کرد تا این که خداوند

دل‌های برترین مخلوقات بعد از پیامبران صلوات الله و سلامه علیهم را برایش گشود. این عمل به این خاطر نبود که این قضایا اهمیتی در زندگی امت ندارد هرگز! حرکت اسلامی به همه‌ی آن‌ها یکی پس از دیگری پرداخت، در واقع دلیلش این بود که قضیه‌ی بزرگ و مهم در منهج ربانی و واقعیت مردم همان قضیه‌ی "لا إله إلا الله" است، قضیه‌ای که برنامه‌ی زندگی انسان در دنیا و سرنوشت او در آخرت بر آن متوقف است و به این دلیل چون در منهج ربانی باید قضایای زندگی تماماً از "لا إله إلا الله" سرچشمه بگیرد و با آن ارتباط زنده داشته و تمام صداقت و اخلاص در راه آن قرار داده شود.

به این دلیل منهج ربانی در درجه‌ی اول به روشن ساختن قضیه‌ی "لا إله إلا الله" و پاکسازی آن از هر چیزی که ممکن است آن را در مرحله‌ی شکل‌گیری مبهم گرداند پرداخت تا عبادتی خالصانه برای خدا صورت گیرد که تنها هدفش رضایت خدا باشد، و زمانی که این قضیه خالصانه در دل معتقدانش جای گرفت بدون ترس از خلط مسائل، تمام قضایای لازم در زندگی امت به آن متصل شد، اما در مرحله‌ی شکل‌گیری این ترس موجود بود و اگر این خلط مسائل در زمان نشأت صورت می‌گرفت مصلحت‌های زمینی غلبه می‌یافت و به ورودی‌هایی برای شیطان تبدیل می‌گشت.

آیا قضیه‌ی "لا إله إلا الله" در دل خود داعیان - صرف نظر از دل مردم - خالص گردیده است تا عبادت خالصانه‌ی خداوند بدون اختلاط با قضایای قومی، میهنی و عدالت اجتماعی در آن جای گیرد. یا داعیان - به خاطر جذب کردن مردم - از "اسلام اشتراکی" و "دموکراسی اسلامی" و "تعددگرایی در اسلام" سخن می‌گویند؟

* * *

آیا بررسی قضیه‌ی مشروعیت - نمی‌گویم نزد مردم - بلکه حتی نزد داعیان پایان یافته است؟

منظور ما از مشروعیت چیست؟

ما در دوران غربت دوم اسلام - مخصوصاً پس از دورراندن شریعت اسلامی

از قسمت اعظم بلاد مسلمین - معیارهای اسلامی را از یاد برده ایم و معیارهای غربی را مخصوصاً در عرصه‌ی سیاست شرعی جایگزین آن نموده‌ایم.

غرب می‌گوید: مقیاس مشروعیت، پیروزی در انتخابات است. هر کس بیشترین تعداد آرا را کسب نمود صاحب مشروعیت است و به او حق حاکمیت می‌دهد. موقتاً تغییر شکننده‌ای را که بر این معیار وارد شد رها کنیم، آن‌گاه که پیروز میدان با بیشترین تعداد آراء در الجزایر مسلمانان بودند! غرب بزرگ به ما عادت داده که در هر قضیه‌ای که مسلمانان یک طرف آن باشند با دو پیمانۀ اندازه‌گیری می‌کند و این به خاطر شدت ایمان او به ارزشها و اصول، و احترام به دیگری و رعایت حقوق انسانها است!!

غرب و موضع‌گیری او را کنار بگذار، بیا از مسلمانان بپرس که آیا در قضیه‌ی مشروعیت معیار اسلامی این است؟

فرض کنیم که شخصی یا حزبی، یا گروهی - و یا هر گونه تشکیلات سیاسی - اکثریت قاطع را در انتخابات کسب نموده و به صددرصد آرا رأی‌دهندگان دست یافته است. اما به آن‌چه خدا نازل فرموده حکم نمی‌کند، آیا این در دین خدا از مشروعیت برخوردار است؟

دو چیز در غربت دوم اسلام بر ما مشتبّه شده است: طریقه انتخاب حاکم، و نوع حکمی که بوسیله‌ی آن بر مردم حکم می‌شود.

زمانی که اسلام بر سرزمین اسلامی حکم می‌کرد فقهای سیاست شرعی از شروط لازم برای حاکم سخن راندند و از بیعت آزادنه و شورا، و دیگر امور متعلق به حکم سیاسی صحبت کردند. همچنین از فقه اضطراری و چیزهایی که در شرایط اضطراری می‌توان از آن تنزل نمود بحث کرده و گفتند: «باید از غالب اطاعت نمود». اما هرگز به ذهنشان خطور نمی‌کرد که حاکمی به شریعتی غیر از شریعت خداوند حکم کند و در عین حال حاکم قانونی مسلمانان باشد!!

شرایط اساسی برای مشروعیت حکم در اسلام این است که بایست قانون مسلط و حاکم، شریعت ربانی باشد چنانکه قبلاً سخن "ابن کثیر" رحمه‌الله را از نظر گذراندیم که در مورد حاکمی که مطابق آن‌چه خدا نازل فرمود حکم نمی‌کند

می گفت همانا او به قانون مخالف با شریعت، حکم می نماید.

آیا این قضیه در ذهن خود داعیان جدای از توده های مردم، روشن شده است. یا این که همه ی صحبت هایمان در مورد انتخابات است، این که آیا آزادانه بود یا در آن تقلبی شد؟ چه تعداد کرسی را در مجلس به دست آورده ایم؟ برای افزایش کرسی ها چه مقدار باید تلاش کنیم؟

این گمان که اگر اکثریت مجلس را به دست آوریم در نتیجه راه برای تطبیق قانون خدا هموار می شود گمانی بی نهایت ساده لوحانه است و اتفاقی که در الجزایر به وقوع پیوست برای دلیل بر این سخن کافی است.

اما انتخاب این راه - از اساس - برای رسیدن به حاکمیت و تلاش برای تطبیق شریعت خدا از طریق آن خلاف شرع است زیرا مردم را مرجع انتخاب نوع حکمی قرار می دهد که طبق آن بر آن ها حکم می شود (در اینجا از انتخاب حاکم سخن نمی گوئیم) اگر اسلام را انتخاب کردند اسلام حکم می کند و اگر غیر اسلام را برگزیدند غیر اسلام حکم می کند آیا اسلام این است؟!

ما در کجای این فرموده ی خداوند قرار داریم؟ ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۱ «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد). هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می گردد».

مصدر إلزام برای برقراری قانون خداوند، در اختیار یا عدم اختیار انسان نیست مادامی که مسلمان باشد.

تا هنگامی که افراد مسلمانند باید به قانون خدا حکم کنند و گرنه در صورت رویگردانی از قانون خدا و روی آوردن به قوانین دیگر ایمانشان متفی خواهد بود هر چند نماز بخوانند، روزه بگیرند و خود را مسلمان فرض کنند. ﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا

بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ، وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ^۱ «می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این اذعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا (پیغمبر، برابر چیزی که خدا نازل فرموده است) در میانشان داوری کند، بعضی از آنان (نفاقشان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) رویگردان می‌گردند. (زیرا که می‌دانند حق به جانب ایشان نیست و پیغمبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید، و حق را به صاحب حق می‌دهد)»

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲ «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

این نکته حقیقت دارد تا زمانی که مؤمنانی نباشند که به تحکیم قانون خدا اصرار ورزند و قانون‌های دیگر را رد نمایند امکان ندارد اسلام حاکم شود، مؤمنانی که یقین داشته باشند که راضی شدن به غیر قانون خدا کفری است که انسان را از دین خارج می‌کند. از سوی دیگر این تعداد از مؤمنان در جامعه واقعاً اندک‌اند و جاهلیت آن‌ها را ضعیف نموده است. این‌ها حقیقت دارد اما لازم‌ه‌اش این است که به دعوت روی آوریم و حقیقت را برای مردم بازگو کنیم که اگر کسی به غیر قانون خدا راضی شود ایمان نخواهد داشت سپس مردم را بر مقتضیات این حقیقت تربیت کنیم تا این که هسته‌ی مؤمنان به درجه‌ای از قوت برسد که اداره‌ی امور را به دست بگیرد.

این وظیفه‌ی دعوت در عصر حاضر است هر اندازه تحقق آن نیز طول کشد،

وظیفه‌ی دعوت این نیست که از طریق صندوقهای رأی از مردم فتوا بگیریم که آیا می‌خواهند مسلمان باشند یا نمی‌خواهند.

آیا این قضیه در ذهن داعیان جدای از عموم مردم روشن گشته است یا آنها نادانسته به سوی معیارهای دموکراسی لغزیده‌اند. همانی که مردم را - لااقل در ظاهر کار^۱ - مرجع نوع حکم قرار داده نه خداوندی که خلقت و فرمان به دست اوست. ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۲ «آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد».

این تقاطع اصلی راه بین جاهلیت و اسلام است؟

آیا بنای پایگاه بر پایه و اساسی استوار پایان یافته است؟

از همان ابتدا می‌گویم که اگر قضیه‌ی "لا إله إلا الله" و قضیه‌ی حاکمیت لااقل در ذهن داعیان روشن نشود پس چگونه پایگاه طبق صفات مطلوب برپا می‌شود؟ پایگاه مطلوب - که اساساً از نسلی از داعیان که برای انتشار دعوت در حدی وسیع شکل یافته است - بر دو اساس بزرگ برپا می‌شود: بر فهمی هوشیارانه از حقیقت اسلام، و تربیتی عمیق بر اساس خواسته‌های این دین و تکالیف آن. چنان که دیدیم فهم هوشیارانه از حقیقت اسلام همواره از جهت دو قضیه‌ی اصلی دچار نقص می‌شود و آن دو قضیه، قضیه‌ی "لا إله إلا الله" و قضیه‌ی "مشروعیت" است و این علاوه بر قضایای دیگری است که به منهج حرکت مربوط می‌باشند و بعداً از آنها صحبت می‌شود.

اما امر تربیت خطرتر بوده و نقص در ابعاد آن به مراتب خطرناک‌تر است.

اگر به نسل اول رجوع کنیم می‌بینیم که مهمترین اهتمام رسول خدا ﷺ در دوران مکی تربیت پایگاه بر اساسی بسیار استوار و بسیار محکم بود به گونه‌ای که در تمام عرصه‌ها فائق باشد: چه ایمانی و اخلاقی، چه فکری و حرکتی، چه در

۱. در عرصه‌ی دموکراسی مردم فکر می‌کنند آنها هستند که حکم می‌کنند در حالی که حاکمیت در دست سرمایه داری است! اما از نظر اسلام فرقی نمی‌کند که حکم واقعاً در دست مردم باشد یا در دست سرمایه داری. در هر دو حالت، این عمل، حکم کردن به غیر چیزی است که خداوند نازل کرده است.

۲. اعراف/۵۴.

عرصه‌ی فهم و چه در عرصه‌ی عمل.

بی‌گمان نسلی مانند نسل صحابه علیهم‌السلام تا قیامت تکرار نمی‌شود - هر چند هیچ نسلی خالی از افرادی در آن سطح رفیع نیست - اما نقطه‌ی اقتداء در آن نسل بی‌مانند باقی می‌ماند، پایگاه باید از بالاترین اندازه از امکانات نفوذ عقیدتی و رفتاری، و بالاترین درجه در توان پیاده‌سازی صادقانه‌ی حقیقت اسلام برخوردار باشد زیرا دعوت به دوش او خواهد بود و در میان افراد آن اسوه قرار خواهد داشت و هم‌چنانکه برداشتن غربت اولیه‌ی اسلام بر دوش جماعت اولیه‌ی مسلمین قرار گرفت، ازاله‌ی غربت دوم اسلام نیز به تلاش پایگاه بستگی دارد.

یکی از فصلهای اصلی کتاب را به موضوع تربیت اختصاص می‌دهیم اما در اینجا می‌گوییم بر ما لازم است که از همین ابتدا بدانیم اکنون به نسبت پایگاه هر سطحی مطلوب ما نیست بلکه بایستی سطحی خاص داشته باشد؛ چون به انجام وظیفه‌ای خاص برمی‌خیزد و با مشکلاتی غیرعادی مواجه می‌گردد و نیز با عداوتی روبه‌روست که در نوع حیل و تدبیر، و مقدارخیانتی که تنها در صدر اسلام تحمل می‌شد منحصر به فرد است لذا هر سطحی صلاحیت بر عهده گرفتن این وظیفه‌ی بزرگ و مواجهه با آن مشکلات و دشمنی‌ها را ندارد.

به رغم مشقت آشکار برای رسیدن به سطح مطلوب، این امری است که چاره‌ای جز انجامش نیست، امت بهای شانه خالی کردن از حمل دین را پرداخت می‌کند، شانه‌خالی کردنی که او را به جایی کشاند که امت‌ها همانند کسانی که بر سفره‌ی غذا یورش می‌برند بر او یورش آوردند، در نتیجه امروز چاره‌ای جز بذل تلاشی غیرعادی وجود ندارد تا اندکی از آن طفره رفتن را که بیشتر از دو قرن استمرار یافته است جبران نماید، که در آن زمان دشمن توانست بر امور تسلط یافته و چنان بر سینه‌ی امت قرار بگیرد که توانایی حرکت نداشته باشد.

اگر نسل اول که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میانشان بود و وحی بر آنان نازل می‌شد تلاشی غیر عادی را صرف برداشتن غربت اولیه اسلام می‌کردند ما - که در میانمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شخصاً وجود ندارد و وحی مستقیماً به ما مسیر نمی‌دهد - به بذل تلاش بسیار بیشتری نیازمندیم از پروردگار بزرگوار، و مهربانِ بردبار یاری

می‌جویم که در تلاشمان برکت قرار دهد گامهایمان را استوار گردانند و زدودن غربت دوم اسلام را بر دستهای ما به انجام برسانند.

مهمترین عرصه‌ای که در آن نیاز به بذل تلاش داریم ساختن پایگاه است اما آنچه که امروز از لغزشهای فعالیت اسلامی می‌بینیم دلیل بر این است که در گام برداشتن عجله کرده‌ایم و در قضیه‌ی تربیت تلاش لازم و شایسته را مبذول نمی‌داریم حتی برخی اوقات نمی‌دانیم که این کار یا آن یکی، به تربیت و آماده سازی نیاز دارد!

* * *

حال آیا پایگاه در حد معقول گسترش یافته است بطوریکه برای آغاز دور حاضر مناسب باشد؟!

اگر منظور ما پایگاه مردمی است شکی نیست که آن از خلال دعوت پیوسته که بیشتر از نصف قرن از آن گذشته گسترش یافته است و از طریق شهیدانی که جان و خونشان را در راه دعوت تقدیم کردند و از خلال حماقت‌های جاهلیت در ریختن خونها، زندان، آواره کردن و شکنجه‌ی مسلمانان، البته این سنتی ربانی است که همواره طاغیان از آن غافلند و نمی‌دانند: دعوتی که خون برایش تقدیم شود هرگز نمی‌میرد!

طاغوتیان می‌پندارند اگر کشتن، زندان و شکنجه را بیشتر کنند بر دعوت فائق می‌آیند و این عمل را در مقابل آنان نوعی مبارزه طلبی قرار می‌دهند که بایستی حتماً در آن پیروز شوند اما این تقدیر خداوند برای خالص ساختن مؤمنان است و در نهایت نبرد سبب نابودی کافران می‌شود: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلَيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، وَلَيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ (و از جهاد در راه خدا به سبب آنچه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و (برای کشتگانتان) غمگین و افسرده

نگردید، و شما برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید (و بر ایمان دوام داشته باشید). اگر به شما (در جنگ احد) جراحی رسیده است (و به جانتان گزند و به دارائیتان زیانی وارد آمده است، نگران و پریشان نشوید) به آن جمعیت نیز (در جنگ بدر) جراحی همانند آن رسیده است، و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم (و گاهی بهره اینان و گاهی نصیب آنان می‌نمائیم) تا ثابت‌قدمان بر ایمان را (از سائرین) جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیبشان گرداند. و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. و تا این که خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد».

آری، پایگاه مردمی وسعت یافت و شاخه شاخه و شعبه شعبه شده و تمام عالم اسلامی را فرا گرفت و هزاران هزار جوان که در نظام جاهلیت متولد شده بودند اما خداوند اراده فرمود که اسلام را انتخاب کنند به حرکت پیوستند، آن هم با متاثر شدن از فعالیت دعوت و حماقتهای جاهلیت.

اما این توده‌های مردمی به نسبت حرکت اسلامی چه وزنی دارد؟ اینکه داعیان به گسترش دعوت خوشحال شدند امری است که در آن شکی وجود ندارد اما در این که این گروه‌ها آن چنانکه انصار برای دعوت رسول ﷺ بسیج شدند، خود را بسیج کرده باشند شک وجود دارد.

به همین جهت می‌پرسیم این توده‌های مردمی غیور، هنگامی که جاهلیت مرتکب حماقتهای خود می‌شود و مسلمانان را کشته و شکنجه می‌دهد و امنیت و آرامش را از آنان گرفته و به آن‌ها اذیت و آزار می‌رساند آیا همچنان بر غیرت خود باقی می‌مانند یا می‌گویند: صداقت ایمان ما به این درجه نرسیده است و راه را رها می‌کنند؟!

بلکه اگر فرض کنیم که مسلمانان در یکی از سرزمینها حکومت را به دست گیرند و جاهلیت جهانی یعنی صهیونیسم با تحریم اقتصادی - صرف نظر از روشهای دیگر - با آن‌ها مقابله کند آیا این گروه‌های مردمی غیور به خاطر برپایی

حکومت اسلامی بر گرسنگی صبر می‌ورزند؟ یا به خاطر لقمه‌ای نان عقب خواهند نشست؟!

یا اگر فرض کنیم که مسلمانان در یکی از سرزمینها حکومت را به دست گیرند و جاهلیت جهانی متعرض آنها نشود نه با جنگ اقتصادی و نا با هیچ نوع جنگ دیگری، بلکه آنها از رادیوها آوازه‌های مبتذل، و از تلویزیون‌ها تصاویر هرزه‌گی را بردارند و خودنمایی‌های خیابانی را تحریم کنند آیا این گروههای غیور همگی بر غیرت خود باقی می‌مانند یا لاقل برخی از آنها از زیر بار شانه خالی کرده و می‌گویند این نوعی سخت‌گیری است که نیازی به انجام آن نیست!! آیا ضروری نیست که این گروهها لاقل از مقداری تربیت برخوردار باشند تا خود را برای بلندکردن تکالیف اسلامی آماده کنند و هنگام رویارویی با دشمن یا زمانی که احکام اسلام بر پا شد از این تکالیف فرار نکنند؟

چه کسی این گروهها را تربیت می‌کند، خود پایگاه نیز سهم خویش را کاملاً از تربیت نگرفته و خود برای گسترش فراگیر مردمی آماده نکرده است، ولی توده‌های مردمی جلو آمده و غیرت و هیجان، آنان را ملتهب ساخته است اما کسانی که وظیفه‌ی تربیت آنها را به دوش گیرد نمی‌یابند؟!

ولی بحث کردن از اخلاص برای خداوند بحثی شک برانگیز است. شایسته نیست ما در مورد هیچ کس به طور معین در این زمینه سخن بگوییم، خود را نیز تبرئه نمی‌کنیم زیرا تنها خداوند از درون دلها خبر دارد؟: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۱ «خداوند از دزدانه نگاه کردن چشمها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می‌دارند، آگاه است».

لکن می‌گوییم پدیده‌ی تفرقه و اختلاف که امروزه حرکت اسلامی را فرا گرفته است دلالت ویژه‌ای دارد: یقیناً آنجا در میدان دعوت در تربیت «برادری اسلامی» در دل عاملین دعوت نقصی وجود دارد همچنین در خالص شدن حقیقی برای خداوند نقایصی هست.

اختلاف به خودی خود عیب نیست اما لازم است که دارای ضوابطی باشد به طوری که باعث تعصب برای هوای نفسانی یا تعصب برای اشخاص و گروهی خاص نشود. اصحاب پیامبر ﷺ با یکدیگر اختلاف داشتند اما تفرقه نمی‌ورزیدند و محور قضیه همین است. اگر ما اختلاف داشته باشیم اما برای خداوند و برای رسیدن به حق خالص باشیم نزاع و اختلاف به حداقل خود می‌رسد و پدیده‌ی حزب‌گرایی که امروز بر حرکت اسلامی حاکم است و به تعصب برای نظر، فکر، رهبر و جماعت می‌انجامد کاهش خواهد یافت.

طبیعتاً وحدت هم اگر بر خطا باشد در ذات خود هدف نیست و به دعوت خدمت نمی‌کند و اصرار بر آن فساد به دنبال دارد، اما اخلاص در بیان حق، بیشتر از تفرقه به بهانه‌ی تصحیح خطا و اظهار صواب سبب نزدیکی دلها می‌شود. خلاصه این که ما در راه شتاب کرده‌ایم، و در مقابل ما مسیری است که باید حتماً آن را طی کنیم تا نزد خدا شایستگی استقرار را بیابیم.

خداوند راه استقرار را برایمان مشخص نموده است: ﴿هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِفَضْلِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ، وَالْفَتْحَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ...﴾^۱ «او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد، و (خدا بود که عربها را با وجود دشمنانگی شدیدشان در پرتو اسلام دگرگون کرد و) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دلهای پر از حقد و کینه آنان را به هم نزدیک و مهربان کرد، به گونه‌ای که) اگر همه آن‌چه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا، و کارش از روی فلسفه و حکمت انجام می‌پذیرد). ای پیغمبر! خدا برای تو و برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند کافی و بسنده است

(و ضامن و مراقب همگی شما است). ای پیغمبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن برای اعلاء فرمان خدا) برانگیز».

اینها چهار شرط در چهار آیه متوالی در یک سوره است که شرط اساسی پیروزی را مشخص می‌کند: وجود مؤمنانی که در ایمان خود صادق باشند، نزدیکی دل‌های آن‌ها به یکدیگر، اخلاصشان برای خدا و آمادگی برای جنگ هنگامی که شرایط جهاد اقتضا کرد.

اگر در پرتو این شرایط به واقعیت دعوت نظری بیافکنیم می‌بینیم که ما گامی را طی کرده‌ایم اما در راه شتاب ورزیده‌ایم!

اسباب شتابزدگی در حرکت معاصر و آثار ناشی از آن

سه سبب اساسی، به شتاب در حرکت معاصر منجر شده است:

اول: عدم تعیین دقیق از میزان انحراف امت از حقیقت اسلام.

دوم: فریب حماسه و احساسات شورانگیزانه توده‌های مردم، و این که گمان شود هدف اگر چه مشکل است اما در اندک زمانی دست‌یافتنی است.

سوم: نبود برنامه ریزی کافی برای پاسخ به کنش دشمنان.

در ادامه تا حدودی به هر کدام از این اسباب خواهیم پرداخت:

زمانی که دعوت در سالهای قبل از نصف قرن آغاز گردید حقیقت اوضاع امت از تمامی جوانب آن نمایان نبود، پس‌مانده‌هایی از مظاهر اسلامی برای بیننده چنان می‌نمود که او گمان می‌برد خیر کماکان باقی است، از طرف دیگر تهاجم فرهنگی به صورت اکنون بر امت چیره نشده و رسوم باقی مانده، پرده بر خلأ مخفی شده‌ی پشت آن نهاده بود لذا تصویری که بر اساس حقیقت باشد ظاهر نمی‌شد.

تهاجم فرهنگی از همان زمانی که جهان اسلام به چنگ غرب افتاد شروع گشت و به موازات آن جهان اسلام نیز از پیشرفت مادی و علمی غرب به شگفت آمده بود در حالی که مسلمانان آن روز خود در همه عرصه‌ها عقب مانده بودند. سپس شیوه‌های آموزشی و رسانه‌ها بر بنیادین کردن تهاجم فرهنگی و بیرون کشاندن تدریجی نسل‌هایی از اسلام و فرو بردنشان در پروسه‌ی غرب‌گرایی فعالیت کردند.

اما زمانی که دعوت در قبل از پنجاه سال پیش آغاز گردید (تهاجم فرهنگی) نتیجه‌ی تمام نداده بود، (مثلاً در قضیه آزادی زنان) جز طبقه‌ی اشرافی در ساحل دریاها و رودخانه‌ها عریان نشدند! اما هم چنان طبقه‌ی متوسط از آن نوع عریان شدن شرم داشتند هر چند بخاطر انتشار فراوان اخبار و تصاویر آن در مجلات و

روزنامه‌ها نسبت به آن تمایل پیدا کرده بودند! ولی دختران توده‌ی مردم از آن وضعیت شدیداً تنفر داشته و آن را رد می‌کردند.

یا دوست گیری‌های پاک! بین پسران و دختران، در نهایت کم رویی، مخفیانه و دور از چشم‌های پدران و مادران شکل می‌گرفت که اگر دخترانی لو می‌رفتند از دید مردم کم ارزش و بی‌وقار تلقی می‌شدند!

فکر غربی در روزنامه و کتابها تبلیغ می‌شد که یا به صاحبان اصلی آن یعنی متفکران غرب منسوب بود و آن هم به شرطی که ناقل، در نقل سخن امانت داری می‌کرد و یا اینکه، در بیشتر اوقات به دروغ به آنان نسبت داده می‌شد! تئاتر، سینما، رادیو و تلویزیون، همگی این‌ها به نفع تهاجم فرهنگی کار می‌کردند اما تا آن وقت، پیشروان آن محدود بوده و تاثیر آن هم‌چنان در ابتدای نشأت خود بود. به طور خلاصه، فرآیند تحولات به اندازه‌ی سرعتی که بعدها بویژه در حد جهش‌های شتابنده‌ای که پس از جنگ جهانی دوم به خود گرفت نبود.

از سوی دیگر باقیمانده‌ی آداب و رسوم هم چنان وجود داشت و برای بیننده تظاهر می‌کرد هم چنان که قبل از پنجاه سال پیش مقاومت کرده این بار نیز در مقابل فشار تهاجم فرهنگی غرب مقاومت خواهد کرد. کسانی از جوانان حتی در مراکز بزرگی که تهاجم فرهنگی بر آن تمرکز کرده بود کماکان به مساجد رفت و آمد داشتند، در ماه رمضان کوچک و بزرگ روزه می‌گرفتند و کسی جرأت روزه خواری در ملأ عام نداشت هرچند روزه هم نبود! ازدواج در غالب اوقات با معرفی پدر و مادر و یا از طریق آنان صورت می‌پذیرفت، کیان خانواده هم چنان از انسجام برخوردار بود، به سخن پدر خانواده اعتنا می‌شد، پسران و دختران به آداب و رسوم عمومی ملتزم بودند و آن را نمی‌شکستند و هر کس سنت شکنی می‌کرد با تنفر و روی گردانی مردم روبه رو می‌شد؛ در مجموع روستا نیز هم چنان بر حال خود مدتها باقی مانده بود و بر فساد موجود در شهر اعتراض می‌کرد و به حال این ایام افسوس می‌خورد.

در چینی شرایطی ممکن بود حقایق بزرگی بر بیننده‌ی این اوضاع مخفی بماند! در مدتی نه چندان کم اسلام بیشتر از آن که شارژی حقیقی و پویا باشد به

مجموعه‌ای از آداب و رسوم تحول یافت و در دوره‌ای معین از زندگی ملت‌ها، تمسک مردم به رسومات و سنت‌ها به اندازه‌ای سرسختانه بود که انسان گمان می‌کرد مردم بر دین حقیقی قرار گرفته‌اند!

اما سنت‌ها بعد از دوره‌ای با قطع نیروی حیاتی‌ای که به او سرزندگی و کارآیی می‌داد رنگ می‌بازد؛ از طرفی خشک و بی روح شده و از طرف دیگر تناسب و هم پیوستگی اش را از دست می‌دهد، و چه بسا در صورت روی ندادن تغییری شکننده و خشن در جامعه، سده‌هایی نیز به همان صورت باقی بماند اما با تأثیر عوامل "عریان کننده" فکری و فرهنگی - اگر تعبیر صحیح باشد - عاقبت آن در نهایت رو به زوال و نابودی است؛ اما هنگام رخ دادن تغییراتی شکننده و خشن، سنت‌ها یارای مقاومت را نخواهد داشت و به سرعت منهدم می‌شود. چیزی که در عالم اسلامی رخ داد این بود که کلنگ‌های نابودی - در قالب تهاجم فرهنگی - بسیار خشن و شکننده ظاهر شدند، که به شدت در پی انهدام ذات اسلام بودند چه رسد به سنت‌های ظاهری آن، و بدون شک سنت‌ها زیر ضربات کلنگ‌هایی که شب و روز کار کرده و خستگی ناپذیر و مصرانه به تلاش ایستاده‌اند به گونه‌ای که از اهداف خود منحرف نمی‌شوند به زودی محو خواهند شد.

در نصف قرن، اوضاع تغییر سهمگینی کرد گویی امت نخستین رخت برپسته و به جای آن امت دیگری آمده که هیچ ارتباطی با آن، جز تشابه اسم‌ها ندارد! فساد به سرعت هم چون جریان سم در بدن مارگزیده در تن امت سریان کرد، فسادی که بر آن اسم "نهضت" گذاشتند. دیگر تنها دختران اشرافی نبودند که بر کناره‌ی آب‌ها لخت می‌شدند بلکه لختی، دختران طبقه‌ی متوسط را نیز فراگرفت و کم کم به روستا رسید!

ارتباط بین دختران و پسران - ارتباط پاک! و غیر پاک - به امری عادی در جامعه تبدیل شد و بلکه به یکی از اصول جامعه مبدل گشت. خانواده از هم گسیخت و پدر خانواده تسلطی بر آن نداشت. از ارتباط نامشروع به عنوان شأن خصوصی دختر و پسر یاد می‌شد که پدر و مادر اجازه دخالت در آن را نداشتند، عموماً دین نماد جمود و بسته بودن و نماد عقب ماندن از کاروان پر تحرک

حیات شمرده می‌شد، ثبات بر هر چیزی عیب و عار بود و بر صاحب آن خرده می‌گرفتند چرا که نزد آنان اصل در هر چیزی تغییر و دگرگونی بود و نه ثبات. در نصف قرن این همه اتفاق افتاد، و همه‌ی این اتفاقات به پیشرفت و نهضت، هم رکاب شدن با جهان متمدن، انقلاب تکنولوژی و انقلاب ارتباطات نسبت داده شد!

طبیعتاً جهان اسلام ممکن نبود بیرون از حوادثی که در زمین موج می‌زد باقی بماند، اما اگر اسلام در قلب یاورانش زنده می‌بود و تنها سنت‌هایی بی روح نبودند حق این بود که تصویری کاملاً متفاوت روی دهد.

پیشرفت علمی و تکنولوژی برای شخص مسلمان مشکلی ایجاد نمی‌کند، چرا که سابقاً مسلمانان هر حرکت علمی موجود در زمین را برای خود گرفتند سپس بر آن زیاداتی ریشه‌ای افزودند که نمونه بارز آن استفاده از روش تجربی در تحقیق علمی بود، سوای اکتشافات علمی دیگر که هسته‌ی پیشرفت کنونی است. اما مسلمان وقتی که علم می‌آموزد عقیده‌اش مضطرب نمی‌شود و ایمانش به خدا و روز واپسین تزلزل نمی‌یابد چرا که او از ساختاری متناسب برخوردار است که در آن گرایش ایمانی و علم‌گرایی بدون هیچ تعارض و تناقضی با یکدیگر همکاری می‌کنند: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱ «تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند».

بلکه تعارض و تناقض در اروپا رخ داد و آن هم نتیجه‌ی ضعف دینی بود که به آن پایبندی داشت و ضعف کیانی بود که آن دین را به ارث برده بود، نه این که طبیعت دین با علم تناقضی داشته و یا این که علم می‌تواند جایگزینی برای دین باشد! اگر اسلام در درون باورمندان زنده می‌بود، و تنها سنت‌ها و آدابی بی روح نمی‌بودند حقیقتاً شایسته امت اسلامی بود که به بشریت الگویی از تمدن ارائه دهد که با الگوی جاهلی غرب که از ضعفی به ضعف دیگر روی آورده بود تفاوت داشته باشد؛ تمدنی که در هر از یک تغییراتی که کرده بود گنجایش تنها

یک بُعد انسان را داشت: یا بعد روحی و یا بعد مادی؛ یا بعدی که بخاطر آخرت تلاش می‌کند و حیات دنیوی را وا می‌گذارد و یا بعدی که برای دنیا فعالیت کرده و به آخرت اعتنایی ندارد، تمدنی که انسان را با همه‌ی ابعادش درک نمی‌کند به همان شکلی که خداوند او را آفریده است و با هر دو جنبه اش که با یکدیگر هماهنگ و پیوستگی دارند: مشتی از خاک و دمی از روح: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱ «وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلق به خود در او دیمدم، در برابرش سجده (بزرگداشت و درود) ببرید».

ناتوانی امت اسلامی از اخذ پیشرفت علمی و تکنولوژی پدید آمده است و عجز او از ارائه‌ی الگویی ممتاز از تمدن، بر امر خاصی دلالت می‌کند که دعوتگر نباید آن را اهمال کند، دلالت عمومی آن این بود که شعله‌ی پویا و سرزنده این دین در درون باورمندانش فروکش کرد و یا تا حدی ضعیف گشت که دیگر هم چون گذشته که با رخدادهای تاریخ واکنش داشت این بار از واکنش زنده با رخدادها ناتوان ماند.

بدون شک این ضعف به شکل طبیعی دارای اسبابی است، این ضعف از طبیعت دین پویایی که سرزندگی تولید می‌کند نیست، دینی که در زندگی بشر شگفتی‌ها ساخت زمانی که باورمندانش بدان صادقانه و آگاهانه ایمان آورند و با آن در جهان واقعیت حرکت کردند. حتماً آن جا بیماریهایی قلب را فرا گرفته بنابراین همه‌ی جسد نیز بیمار گشته است: "أَلَا إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ"^۲: «هان که در جسد تکه گوشتی است که اگر اصلاح گردد همه‌ی جسد اصلاح می‌شود و اگر فاسد شود همه‌ی جسد فاسد می‌گردد، هان که آن تکه گوشت، قلب است».

۱. ص/۷۲-۷۱.

۲. بخاری آن را روایت کرده است.

اگر این بیماریها در ابتدای مسیر برای دعوتگران تشخیص داده می‌شد، پیش از هرکاری و قبل از گام نهادن، برای درمانش تلاش می‌کردند. اگر برای آنان روشن می‌شد که انواع عقب ماندگی‌ها اعم از علمی، مادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی‌ای که مسلمانان در آن غوطه می‌خوردند همگی ناشی از عقب ماندگی عقیدتی است که بویژه در دوره‌ی اخیر به آن دچار آمده بودند در نتیجه شیوه‌ای متفاوت از راهی که فعلاً بر آن سیر می‌کردند برای دعوت وضع می‌نمودند و برای راه علاج دیدگاهی متفاوت داشتند.

بی هیچ شکی، حقیقت دور بودن امت از صورت صحیح اسلام برای دعوتگران کاملاً واضح است؛ چرا که روشن‌تر از آن است که بر کسی پوشیده بماند، اما میزان این دوربودن و نوع آن، دو مسأله‌ای است که زیر پوست سنت‌ها و آداب گمراه کننده مخفی مانده است، همان سنت‌هایی که برای بیننده چنان می‌نماید که اساس این بناء هم چنان سالم بوده و یا این که جز ترمیم و تعمیراتی جزئی - اینجا و آنجا - به چیز دیگری احتیاج ندارد!

لازم است دعوت از خود اساس بناء پرده بردارد تا اگر سالم باقی مانده یا اگر در خلال زلزله‌های متوالی که در طول تاریخ بر امت گذشته، فرو ریخته است آن را مشاهده نماید و نقطه‌ی شروع در تصورش مشخص گردد که آیا: نقطه‌ی شروع ترمیم بناء است یا تجدید اساس آن؟

فسادی که امت را به درد آورده تنها فساد اخلاق و رفتار نیست بلکه فراتر از آن به فساد مفاهیم نیز رسیده و فساد مفاهیم بسیار خطرناک‌تر و راه درمان آن سخت‌تر از فساد رفتاری است.

هنگامی که با داشتن مفاهیم صحیح، رفتار فرد یا گروه و یا امت به فساد می‌گراید، اصلاح - هر اندازه که سخت باشد - آسان‌تر و امیدبخش‌تر از زمانی است که خود مفاهیم فاسد شده باشند چون در آن حالت به تلاشی مضاعف نیاز است: تلاشی در جهت تصحیح مفاهیم که بسیار مشقت بار است و تلاشی در جهت تصحیح رفتار.

زمانی که دعوت آغاز شد - هم چنانکه پیشتر اشاره کردیم - تمامی مفاهیم در

حقیقت فاسد شده بودند حتی مفهوم "لا إله إلا الله" و بلکه شروع فساد مفاهیم از مفهوم "لا إله إلا الله" بود.

از این مفهوم جز کلمه‌ای که با زبان نطق شود چیزی باقی نمانده بود و در کنار آن بعضی شعایر عبادی در نزد برخی از مردم نیز وجود داشت که آن را بیشتر از آن که پویا و آگاهانه، به نحوی که به منهج زندگی متکامل ارتباط دهد، از روی عادت و تقلید انجام می‌دادند، آن هم منهجی که تمامی زندگی را با همه جوانب آن به طور همزمان، اعم از عبادت، کار، سیاست، اقتصاد، روابط اجتماعی و فکری در بر می‌گرفت.

عوامل بسیاری بر فاسد کردن مفاهیم اساسی اسلام در تصور مردم تأثیر گذاشت که دیگر آگاهانه و به شکل صحیحی که در ابتدا از جانب خداوند نازل گشت و آن طور که نسل اول علیه السلام و نسل‌های بعدی درک کرده و انجامش می‌دادند بدان باز نگشتند.

فکر ارجائی عمل را از مسمای ایمان خارج کرد! و گمان می‌کرد ایمان تنها تصدیق قلبی و اقرار زبانی است! و هر کس بگوید: "لا إله إلا الله"، او مؤمن است هر چند که عملی اسلامی انجام نداده باشد!

فکر تصوف نیز اسلام را به شورانگیزی معنوی تغییر داد، اوراد و اذکار، شیدائی درونی که در واقعیت دنیا تحرکی نداشت و نه به معروفی امر کرده و نه از منکری نهی می‌کرد و نه به جهاد می‌پرداخت. این سوای نقایض عقیدتی بود که تصوف در عبادت قبور و اولیاء و صرف کردن انواع عبادت، که جز برای خدا جایز نیست به آن مبتلا شد.

استبداد سیاسی از بنی امیه گرفته تا بنی عباس و ممالیک و عثمانی‌ها مردم را از مشغول شدن به امور عمومی جامعه واداشت و آنان را به اهتمام به امور شخصی خود سوق داد و مفهوم عبادت را در شعایر عبادی و فضایل فردی که به شئون جامعه ارتباطی ندارد خلاصه کرد.

توکل به تواکلی^۱ منفی بدون بکارگیری اسباب تحول یافت، و عقیده قضاء و قدر به سستی و کم کاری تغییر یافت عقیده‌ای که قبلاً عبارت بود از اقدام کردن و جرأت یافتن در مواجهه با دشمنان و رویدادها: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ، قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ﴾^۲ «بگو: آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا، و یا شهادت و بهشت در آخرت). ولی ما درباره شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این جهان یا آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (مذلت و خواری نصیبتان سازد). پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) خدا باشید و ما هم با شما در انتظاریم». مسیر عمل برای دنیا و عمل برای آخرت از یکدیگر جدا شد در حالی که قبلاً مسیرشان یکی بود که ابتدای آن در دنیا و انتهایش در آخرت قرار داشت: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۳ «به وسیله آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی (و بهشت جاویدان را فرا چنگ آور) و بهره خود را از دنیا فراموش مکن»

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾^۴ «او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است». غالب امت راه دنیا را اعم از علم و قدرت، تمکین و آبادانی در زمین و بهبودی اوضاع احوال کرد، و به چیزهایی مانند حلقه‌های ذکر و وجد شورانگیز روی آورد که گمان داشت به خداوند نزدیک می‌کنند، در عین حال گروه دیگری از

۱. تواکل به معنای سپردن امور به دیگران و تکیه کردن بر دیگری است. (مترجم)

۲. توبه/۵۲.

۳. قصص/۷۷.

۴. ملک/۱۵.

بدکاران، به دنیا و فریبنده هایش از اموال و اولاد، زیور و زینت و رفاه و سلطه یافتن بر مردم روی آوردند و زنده شدن و قیامت، حساب‌کشی و پاداش را به دست فراموشی سپرده و به فساد در زمین پرداختند و امت با سکوت و سکون منفی خود به آن‌ها کاری نداشت.

تمامی این بیماریها که دین را از محتوای سرزندگی و پویای خود فارغ کرده و مفهوم "لا إله إلا الله" را از شارژ تأثیر گذار خود خالی نمودند الزام می‌کند که شروع با تصحیح مفهوم "لا إله إلا الله" باشد و قبل از روی آوردن به توده‌های مردم تربیت از "پایگاه مستحکم و استوار" شروع شود.

* * *

اگر در حین شروع دعوت، باقیمانده‌هایی از سنت و آدابی که در جامعه وجود داشت، دعوت‌گران را نسبت به حقیقت دردی که امت در اساس عقیده‌اش بدان مبتلا بود فریب داد، حماسه‌ی توده‌های مردم نیز در پذیرش دعوت، آنان را در نشناختن واقعیت به مراتب اغواء کرد.

توده‌های مردم، دعوت را با حماسه‌ای قابل ملاحظه پذیرا شدند، و پیرامون امام شهید (حسن البنا) در سالهای معدودی گرد آمدند که نیم میلیون تخمین زده می‌شد و اکثرشان از قشر جوان بودند. اگر آمار کشور مصر را در آن زمان کمتر از بیست میلیون تخمین داده باشیم و هم چنین اگر از تعداد زنان، اطفال و پیرمردانی که به هیچ مسأله‌ی عمومی فکر نکرده و به هیچ امر تازه‌ای که در میدان ظاهر می‌شود خوش آمد نمی‌گویند صرف نظر کنیم! تعداد این افراد نسبت به آن جمعیت، نسبتی عالی است.

بی شک آن فیض روحی که امام شهید از آن بهره می‌برد و قدرت برتری که در تأثیر بر احساسات مردم داشت بر حماسه‌ی فزاینده‌ای که منجر به پذیرش دعوت از جانب توده‌های زیادی از مردم می‌شد تأثیرگذار بود که برای کسی که فاقد این موهبت بود امکان نداشت این جمعیت عظیم از بشر را در آن زمان کم جمع کند.

اما از زاویه‌ای دیگر به این توده‌ها نگاه کنیم، آنان دقیقاً برای چه چیزی جمع

شده بودند؟

آن توده‌ها مردی را یافتند که تشنگی معنویتشان را با شیوه‌ای "روشنفکرانه" اشباع می‌کرد که با حلقه‌های ذکری که عوام برای اشباع معنویتشان به نزد مشایخ طریقت‌های صوفیانه می‌رفتند متفاوت بود، همانی که افراد با فرهنگ، از آن فرار می‌کردند اما جایگزین روشنفکرانه‌ای برایش نداشتند، آن توده‌ها این نوع معنویت را در شخص امام شهید و کلام مؤثرش یافتند به گونه‌ای که معنویتشان را اشباع کرده و در عین حال از آگاهی و بیداریشان محافظت می‌کرد و در بیهوشی‌ای که شعورشان را می‌زدود غرق نمی‌ساخت.

آنان کسی را یافتند که بعد از عقب گرد شدیدی که مردم با زوال خلافت به آن مبتلا بودند آرزوهایشان را مبنی بر بازگشت اسلام به عرصه وجود زنده می‌کرد و کسی را پیدا کردند که انواع پلشتی‌هایی که جامعه را به گند کشانده بود می‌زدود و آن را به الگوی عالی و اخلاق فاضل برمی‌گرداند، اما همه‌ی این‌ها برای زمانی بود که با امر خطرناکی روبه رو نشوند و برای آن جز حضور رسانیدن و شنیدن تلاشی ننمایند!

اما همه‌ی این توده‌ها که به آسانی آمده بودند زمانی که در افق، آتش خطرها پدیدار می‌شد به آسانی نیز می‌رفتند! می‌رفتند و باز نمی‌گشتند! زیرا هرگز در سنجش و حسابش نبود که حضور و شنیدن، او را در خطر می‌اندازد و به هیچ وجه برای رویارویی با خطرات آمادگی نداشت، که اگر در آغاز کار، آن را می‌دانست و یا آن را پیش بینی می‌نمود نمی‌آمد و به آمدن فکر نمی‌کرد! پیرامون امام کسی باقی نماند جز کسانی که مقابل چشمان خود تربیت کرده و توان و تلاش حقیقی‌اش را به تربیتشان داده بود.

آیا آمدن این توده‌ها که با ظهور اولین خطرات فرار کردند برای دعوت امتیازی سودمند بود یا این که یکی از علل تأخیر در امر دعوت به شمار می‌رفت؟ ما در این موضوع هنگامی که واکنش دشمنان را بررسی کنیم خواهیم نگرست، اما اینجا باید توقفی داشته باشیم: چه چیزی در این مدت کم دعوت را به سمت توده‌های مردم متوجه کرد؟ توهم حسن نیست؛ حسن ظن به اوضاع

مردم، و این که گمان می‌شد نقطه‌ی نقص آنان فساد رفتاری و اخلاقی است که اگر با سخنان مؤثر نصیحت شوند مشکل حل خواهد شد و این توده‌ها در راه اسلام پایداری می‌کنند و برای امر دعوت سربازانی مخلص خواهند شد یا لاقبل آنان به مثابه‌ی مواد خامی هستند که برای سرباز شدن مناسب‌اند و دعوت با آنان به سمت هدف تعریف شده حرکت خواهد کرد!

در ابتدای کار، برای دعوت‌گران - چنانکه بعداً روشن شد - واضح نبود که ضعف و نقص تنها در فساد رفتار و اخلاق نیست بلکه ایضاً به مفاهیم رسیده است بویژه در موضوعاتی که به تحکیم شریعت خداوند ربط داشت، و کار هم چنان نیاز به تلاش برای رساندن حقایق به توده‌ها دارد، بعدها این قضیه روشن شد^۱ اما بعد از آن که در جهت دادن دعوت به سمت توده‌ها گام برداشته بود بر این اساس که آنان مناسب هستند - و با موعظه‌های تأثیرگذار و شارژ عاطفی - سربازانی مخلص برای دعوت و یا حداقل ناپخته‌هایی مناسب سرباز شدن هستند، بعد از روی آوری دعوت به توده‌های مردم و جمع گشتن آنان به این صورت و حرکت با آن در میدان سیاسی، واکنش‌های قابل انتظار و غیر قابل انتظار را از سوی دشمنان برانگیخت.

زمانی که اقشار مردم حرکت می‌کنند حکومت‌های محلی به خشم می‌آیند و زمانی که حرکت از نوع اسلامی باشد حکومت‌های محلی و حکومت‌های جهانی همزمان خشمگین می‌شوند، و چه بسا خشم حکومت‌های جهانی شدیدتر باشد! برای این که این موضوع را به صورت حقیقی‌اش درک کنیم لازم است صفحاتی از تاریخ را مطالعه کنیم.

در دو قرن اخیر، به روشنی نمایان شده بود که اوضاع جهان اسلام در تمامی عرصه‌ها مدام رو به انحطاط است. دولت عثمانی که اروپا از آن می‌ترسید

۱. امام شهید سال ۱۹۴۸ سلسله مقالاتی به عنوان "معرکه المصحف" را انتشار داد که در آن به واضحی روشن کرد که اوضاع امت، اسلامی نیست، و اسلامی نخواهد بود تا این که شریعت اسلامی بدون حضور دیگر قوانین در آن حکم فرما شود. این سخن به این وضوح در ابتدای سیر اول دعوت واضح نبود و این مرحله‌ی جدیدی از توجیه به شمار می‌رفت. اما این مقالات به سبب جنگ فلسطین متوقف شد و بعدها هم خود امام قبل از آنکه دیدگاه جدید را به اتباعش بفهماند در فوریه سال ۱۹۴۹ ترور شد.

قدرتش به ضعفی گرایید و رفته رفته روسیه‌ی قیصری به املاکش تجاوز می‌کرد بدون آنکه او بتواند جوابی بدهد یا ولایت‌هایی را که از دست داده استرداد کند. سرزمین "بلقان" با تحریک دولت‌های اروپایی تمرّد کرده بود، اقلیت‌ها نیز در عالم اسلامی سرکشی می‌کردند و کم‌کم دولت زیر رخدادها له و لورده شد.

اما امت اسلامی نیز اوضاعش بهتر از حکومت نبود، عقب ماندگی از هر سو او را دربر گرفته بود، فقر، جهل، به خود مشغول شدن و خود را به بی‌خبری زدن از رویدادها. در این هنگام اروپا مشاهده کرد فرصت آخر برای از بین بردن دشمن قدیمی‌اش پیش آمده است لذا گردآمده و حيله کردند و برای سلطه بر کل عالم اسلامی و در اختیار نهادن آن به کشورهای اروپایی که به "استعمار" نام گذاری شدند نقشه کشیدند.

همراه با اروپای صلیبی عنصر جدیدی وارد معرکه شد و آن یهودیت جهانی بود که برای اهداف خاص خود نقشه می‌ریخت که هدفش تأسیس سرزمینی یهودی در خاک فلسطین بود اما با همکاری همه‌جانبه با صلیبیت.

بعد از نپذیرفتن خواسته‌های یهود مبنی بر تأسیس سرزمینی یهودی در فلسطین از جانب "سلطان عبدالحمید"، به طور کامل مصالح یهود جهانی با مصالح صلیبیت جهانی یکی شد در نتیجه نقشه‌ای واحد ریخته شد هر چند هر کدام از آنان در نهایت برای تحقق مصالح خود تلاش می‌کردند.

نقشه از تمامی ابعاد آن دقیق و استوار بود و به دلیل عدم آگاهی اسلامی در امت و فقدان عزیمتی که خداوند وی را بدان توصیه کرده بود اجرا کردن آن به نسبت اتحاد صلیبیت - صهیونیسم آسان بود: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ «و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید».

خطرناک‌ترین سلاحی که دشمنان در نبرد با اسلام بکار گرفتند - بعد از آنکه

بستر برای او از نظر نظامی و سیاسی مناسب گشت - تهاجم فرهنگی بود، همانی که هدفش از بین بردن روح مقاومت در برابر جنگ صلیبی - صهیونی است و این کار را با میراندن ماده‌ی عقیده در دلها و ایجاد نسل‌هایی به انجام می‌رساند که اگر مجذوب عبادت غرب نشوند و آن را گوارا نیافته و راه نجات ندانند حداقل پرستش غرب را پذیرا شده و به آن رضا دهند.

بر اتحاد صلیبی - صهیونی پوشیده نبود که روزی امت اسلامی از خواب گرانش بیدار می‌شود، و تبعیت مذلت‌بار غرب را نمی‌پذیرد، و برای استقلال تلاش می‌کند لذا خود را برای این پیشآمد نیز آماده کرده بود، با پاشیدن بذر جریان‌های ملی و قومی، و ساختن رهبرانی که توده‌های مردم بدان تعلق گرفته و گردش جمع شوند در حالی که آن رهبران تحت نظارت و راهنمایی پنهان و آشکار غرب ساخته شده بودند تا این که اگر انقلابی ضد استعماری روی داد که غرب از آن هراس داشت، آن انقلاب خواسته‌ها و اهداف بسیار محدودی داشته باشد، (مثلاً) استقلال نظامی مطالبه کند - اگر هم بتواند - یا - لا اقل در ظاهر امر - استقلال نظامی و سیاسی بخواهد بدون این که به استقلال فکری، فرهنگی و یا روحی بیندیشد به این صورت در واقعیت هم‌چنان امت از خلال نظام‌های ملی و قومی و یا انقلاب‌های آزادی خواه تابع و پیرو غرب باقی می‌ماند و توده‌ی مردم با غفلت در مقابل این خیمه‌شب‌بازیهایی که به او نمایش داده می‌شد سوت بکشند و شادی کنند!

خلاصه این که، چیزی که اتحاد صلیبی - صهیونی از آن می‌ترسید و با اشکال مختلف سعی بر منع آن می‌کرد روی دادن "بیداری اسلامی" بود. این چیزی بود که با آن کنار نمی‌آمد و در میانه‌ی راه با آن نقطه‌ی مشترکی نداشت، همانی که دشمنان به خوبی مقدار خطرناک بودن آن را بر مصالحشان می‌دانستند: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾^۱ «آنان که بدیشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، او را (که محمد نام و پیغمبر خاتم است، خوب) می‌شناسند، بدان گونه

که پسران خود را می‌شناسند».

زمانی که حرکت اسلامی به دست امام شهید آغاز شد، جهان صلیبی - صهیونی با خوفی آشکار آن را می‌پایید و سعی داشت مقدار خطر را بودن آن را دریابد. نویسنده مستشرق بریتانیایی "جب" - مستشرقان همان ابزار فرهنگی اطلاعات صهیو صلیبی‌ها بودند - کتابی به عنوان "دیدگاه‌های معاصر در اسلام" نوشت که چاپ اولش سال ۱۹۳۶ م بیرون آمد.

در آن کتاب از حرکت "جمال الدین افغانی" و "محمد عبده" سخن می‌گوید و با شور فراوان آن را مدح می‌کند اما در جایی از حاشیه‌ی کتاب می‌نویسد: «بعد از آن حرکت، گروه جدیدی به نام "اخوان المسلمین" ظهور کرده است که مردی به نام "حسن البناء" آن را رهبری می‌کند، هر چند وقت قضاوت درباره‌ی این جماعت فرا نرسیده اما ظاهراً دارای خطرات خاصی است و جای نگرانی دارد». در این تعلیق میزان خوف و رغبت به بررسی و غور در این جماعت با خطرات خاص آن واضح است.

هر اندازه توده‌های مردم حول دعوت جدید بیشتر می‌شدند طبیعتاً در نظر اتحاد صلیبی - صهیونی خطرهای خاص آن بیشتر می‌شد، آن هم دعوتی که به اسم اسلام حرکت کرده و مردم به نام اسلام پیرامونش جمع گشته‌اند. اما اتحاد صهیو صلیبی درباره‌ی آنچه که داخل گروه می‌گذشت تحقیق نکرده بود و از آماده‌سازی بسیار خطرناک، آماده‌سازی سربازانی که برای دعوت حاضر بودند در راه اسلام بمیرند، خبر نداشت.

بمب سال ۱۹۴۸ م در خطرناک‌ترین مکان و خطرناک‌ترین زمانی که امکان انفجار داشت منفجر شد: در فلسطین و در لحظه‌ی زمینه‌سازی برای بنیاد نهادن دولت یهودی.

موج انفجار بسیار سهمگین و خطرناک‌تر از چیزی بود که اصحاب دعوت در آن وقت تخمین زده بودند.

اما این که اصحاب دعوت، دشمنی و ترس اتحاد صلیبی - صهیونی را از اسلام شناخته و رغبت آن را برای نابودی اسلام و تنفرشان از بازگشت مردم به آن را دانسته باشند واضح تر از آن است که بیان شود چرا که از بدیهیات تصور یک مسلمان است. کافی است شخص مسلمان در کتاب الله ﷻ این آیات را بخواند: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾^۱ «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواستهای نادرست) ایشان پیروی کنی».

﴿إِنْ تَتَّبِعْهُمْ هِنًا وَتُؤْمِرْ بِالنَّافِلَةِ﴾^۲ «اگر نیکی به شما دست دهد ناراحت می شوند، و اگر به شما بدی برسد، شادمان می شوند».

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾^۳ «ای پیغمبر! خواهی دید که دشمن ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند».

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾^۴ «بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند (به جانب کفر و به حال سابق که داشتید!) با این که حَقَانِیت (اسلام و درستی راهی که برگزیده اید، از روی خود کتابهای آسمانی شان) برایشان کاملاً روشن گشته است».

برای او کافی است این آیات کتاب الله ﷻ را تلاوت کند تا بداند آن دشمنی هم چنان پابرجا و از بین نرفته است. اما درک میزان آن دشمنی و مقدار کید آنان و هم چنین مکان و زمان آن، امر متفاوت دیگری است، و چیزی که در گذر حوادث روشن شده این است که تعیین و ارزیابی آن دشمنی و کید به حد کافی دقیق نبوده است.

۱. بقره/۱۲۰.

۲. آل عمران/۱۲۰.

۳. مائده/۸۲.

۴. بقره/۱۰۹.

در واقع نقشه‌ی یهودی - که صلیبی‌ها با تمام امکانات یاری‌اش می‌دادند - برای زمینه‌سازی تأسیس دولت یهودی هر چه را که به ذهن می‌رسید تدارک دیده بود.

از آن هنگام که "سلطان عبدالحمید" پیشنهادات فریبنده یهودیان را در مقابل اجازه‌ی ساختن سرزمینی یهودی در فلسطین رد کرد، از رشوه‌ی خصوصی پنج میلیون جنیه‌ی استرلینی گرفته (که آن زمان پول هنگفتی به شمار می‌رفت) تا وعده رایزنی برای منع کردن بریتانیا و فرانسه از شوراندن اقلیت‌ها (که آن برای یک دولت سیاسی، مشکل به شمار می‌رود) و هم چنین وعده‌ی وام‌های دراز مدت برای نیرودادن به اقتصاد ورشکسته‌ی عثمانی (که آن هم مشکل اقتصادی دولت است)، از آن زمان که "سلطان عبدالحمید" پیشنهادات فریبنده و در عین حال برنامه‌ریزی شده را رد کرد یهود نیز نقشه‌ی خود را بر مبنای سیاست دراز مدت تهیه کرد که همانطور "هرتصل" در کنفرانس صهیونی سال ۱۸۹۷ در شهر "بال" سویس بیان داشت مدت آن پنجاه سال بود.

"سلطان عبدالحمید" را عزل کردند و جنگ جهانی اول را به راه انداختند تا بدین وسیله اروپای صلیبی را برای نبرد با دولت عثمانی و نابودی آن متحد سازند. آنان عبدالحمید را "مرد بیمار" می‌خواندند و سپس ترکیه‌ی مرد مریض را بعد از نابودی‌اش بین بریتانیا و فرانسه که آن روزگار دوست یهود بودند تقسیم کردند (طبیعتاً تا الآن نیز دوست او هستند با این که مرکز ثقل از بریتانیا رهبر "دنیای آزاد" آن روزها به رهبری معاصر یعنی آمریکا تغییر کرده است)

آنان فلسطین - میدان کشمکش آینده - را برای زمینه‌سازی جهت بنیاد نهادن دولت یهودی تعیین کردند و این کار را تحت قیومیت بریتانیا و در سایه‌ی تصریح "بالفور"^۱ انجام دادند او گفته بود: «حکومت باشکوه ملکه به چشم مهربانی به ساختن دولت یهودی در فلسطین می‌نگرد».

آنان تنها به این نقشه‌ی حيله‌گرانه اکتفا نکردند بلکه سرزمین‌های اطراف

فلسطین را نیز به دولت‌های ضعیف، متخاصم و تکه شده که در جهان جنگ، سیاست و اقتصاد وزنی نداشتند تقسیم کردند و این علاوه بر منازعات مرزی بین آن‌ها و منازعات ملی و قومی میان آنان بود.

یهودیان تنها به این حيله نیز بسنده نکردند، از آنجا که جوانان هرگاه به صورت جدی به سمت مسائل بزرگ روی آورند پتانسیل خطرناکی به شمار می‌روند لذا لازم است با همه‌ی ابزارها جوانان را از جدیت در هر امری باز داشت به ویژه در اموری که بیم جدیت آنان در رویارویی با نقشه‌های دشمنان می‌رود. پس به همین خاطر همه‌ی وسایل ضایع ساختن را بر آنان مستولی کردند تا به امور پست و بی‌ارزش اهمیت داده و از ارزش‌های والا منصرف شوند و این در حالی است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: "إن الله يحب المعالي الأمور ويكره سفاسفها"؛ «الله تعالی امور والا و ارزشمند را دوست می‌دارد و از امور پست و بی‌ارزش کراهت دارد».

بر جوانان سینما، رادیو و تئاتر را چیره کردند (هنوز تلویزیون وجود نداشت، و هنوز یهود "جنون توپ" را در سطح جهان شیوع نداده بودند) و برایشان قضیه "آزادی زن" به راه انداختند تا پسران و دختران را نخست در چارچوب ارتباط‌های پاک! و سپس رابطه‌های غیرپاک به همدیگر مشغول کنند، و برایشان تعصبات سیاسی حزبی که وقت، تلاش و اهتمامشان را می‌ربود به راه انداختند که در نهایت بدون هیچ دستاوردی حقیقی از معرکه بیرون می‌رفتند. بین مدارس مختلف غربی تعصبات "فرهنگی" بدون هیچ دستاورد ذاتی فرهنگی و تعصبات "هنر" بین این زن آوازخوان و آن یکی، و این مرد آوازخوان و آن یکی به راه می‌انداختند و تمامی اینان بی‌ارزش و فاقد اهمیت بودند.

سپس در زمان مقرر، یعنی دقیقاً پنجاه سال بعد از کنفرانس "هرتصل" که در آنجا ضرورت بناء دولت یهودی را در خلال پنجاه سال اعلام داشت، دولت یهودی خود را اعلان کرد.

جنگ‌های نمایشی که سپاهیان عربی در آن گرفتار آمده بودند بالا گرفت آن هم به شیوه‌ای که بیشتر به پوچی و بیهودگی نزدیک بود تا به جدی بودن آن؛ هم‌چنان که خیانت‌ها برپا شد و سلاح‌ها بیهوده شلیک شده و لشکریان چپ و راست حرکت می‌کردند تا در نهایت کنار خط تقسیمی که قبلاً بین همه طرف‌ها بر آن اتفاق شده بود توقف کنند.

آن‌گاه در دشوارترین لحظه به نسبت نقشه‌های دشمن، بمب منفجر شد که موج ناشی از آن بسیار سهمگین بود. مسلمانان فدائی به عرصه‌ی معرکه وارد شدند و یهود و صلیبیت جهانی به حقیقت آنان پی برد.

بمب بسیار خطرناک بود، و بی‌اندازه موج آن در سطح جهانی وحشتناک بود! بسیار خطرناک‌تر از چیزی که اصحاب آن تخمین زده بودند. هنگامی که یهود با فدائیان اسلامی برخورد کرد فوراً دریافت که آنان نوع دیگری هستند که با آن لشکریانی که برای ایفای نقش خود در جنگ سیاسی آمده بودند تفاوت دارند. آنان اصحاب عقیده بودند که با انگیزه‌ی عقیدتی آمده بودند و آنان پیش آمده بودند تا در راه عقیده‌اشان بجنگند و در راه آن بمیرند، آنان جان برکف راه الله تعالی بودند، و دارای همان هویتی بودند که از قبل با آن آشنایی داشتند.

این امر آنان را ترساند و دست‌پاچه کرد، آنان هرگز تصور نمی‌کردند این نمونه‌ی بشری بتواند دوباره بازگردد، به ویژه در مصری که تهاجم فرهنگی در ایام حمله‌ی فرانسه بر روی آن کار کرده بود تا از دین و بلکه حتی از عربیت با این شعار که (مصر للمصریین: مصر برای مصریها) دورش کنند در حالیکه معنای عمیق و کتمان شده‌ی این شعار آن بود که: در مصر مجالی برای اسلامیت و عربیت نیست.

ترس آنان بیشتر از حد تصور بود تا کار به جایی کشید که فریاد (الله اکبر و لله الحمد) آنان را می‌ترساند و سنگرها، زاغه‌ها و پناهگاهیشان را ترک کرده و برای نجات فرار می‌کردند.

در آن زمان بود که به تمامی در تصور آنان واضح شد که دولتی اسرائیلی

وجود نخواهد داشت - چه رسد به توسعه‌ی آن در آینده که برایش نقشه‌ها داشتند - مادامی که حرکت اسلامی زنده باشد و برای این که اسرائیل زنده بماند، امنیت داشته، استقرار یافته و آن‌طور که می‌خواهد توسعه یابد چاره‌ای جز نابودی حرکت اسلامی نیست. از این روی دستورات اتحاد صلیبی - صهیونی مبنی بر انحلال گروه "اخوان المسلمین" صادر شد و سپس رهبر آن به قتل رسید و رخدادهای یکی پس از دیگری پیش آمد.

با حرکت به صورتی خشن، بسیار خشن‌تر از حد انتظار مقابله شد و انتظار نمی‌رفت هیچ‌کدام از دست‌اندرکاران دعوت از اذیت و آزار در امان بماند اما کسی انتظار نداشت که آزارها تا به این حد از وحشی‌گری که عملاً رخ می‌داد برسد. اینکه وسط روز روشن و در خیابان به رهبر گروه تیراندازی شود و سپس بیمارستانها به فرمان دولت از درمان او امتناع کرده تا فوت کند و این که هزاران جوان در زندانها طوری وحشیانه شکنجه شوند که حیوانات وحشی نیز از آن پرهیز می‌کنند، همه‌ی این‌ها گمان نمی‌رفت و کسی فکر نمی‌کرد روی دهد.

طبیعی است که هیچ چیزی این وحشی‌گری انسان را توجیه نمی‌کند هر اندازه هم تلاش کند بر جنایاتش با ادعای حفظ امنیت یا سرکوب فتنه و شبیه این بهانه‌ها سرپوش بگذارد که در حقیقت این توجیهات در دنیا چیزی را نمی‌پوشاند و روز قیامت: ﴿يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقُّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ «خداوند جزای واقعی آنان را بی‌کم‌وکاست بدیشان می‌دهد، و آگاه می‌گردند که خداوند حق آشکار است».

از سوی دیگر ما می‌پرسیم آیا حرکت بر منهج صحیحی سیر می‌کرد یا این که در حرکتش قبل از رسیدن موعد شتاب نمود؟

کسی گمان نکند که اگر حرکت راه دیگری را طی می‌کرد با او به نرمی رفتار می‌شد. ما می‌دانیم زمانی که شعیب علیه السلام به قومش گفت صبر کنند تا خداوند بینشان حکم کند بزرگان قوم چه واکنشی داشتند: ﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا

بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَهُ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ»^۱ «و اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد)، و دسته‌ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بچسبد) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است. اشراف و سران متکبر قوم شعیب (که خویششان را بالاتر از آن می‌دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟».

هرگز! امکان ندارد جاهلیت، دعوت "لا إله إلا الله" را تحمل کند یا با آن صلح کند و یا در مقابلش صبوری نماید.

ما نمی‌گوییم: اگر حرکت بر منهج صحیح استقامت می‌نمود از آزارهایی که ممکن است به شکنجه و قتل برسد رهایی می‌یافت؛ دسته‌ی نخست، که پیامبر ﷺ تحت نظارت خود تربیت کرد و بر بزرگترین منهجی که یک حرکت می‌تواند بر آن سیر کند سیر کرد چون گام به‌گام هدایت آنان را وحی ربانی سرپرستی می‌کرد اما با این وجود از آزار و اذیت امین نماند و به سرحد آوارگی، گرسنگی، شکنجه و قتل رسید.

سیر کردن بر منهج صحیح بخاطر حمایت و حفاظت از دست‌اندرکاران امر دعوت، در ذات خود هدف نیست! بلکه بخاطر خود دعوت مطلوب است تا این که همه‌ی ثمره و نتایج خود را عطا کرده و رسالتش را به وجه احسن ادا نماید.

با حرکت برخورد خشنی شد، هنگامی که "پایگاه مستحکم" خود را بر اساسی استوار بنیاد نهاد و تکمیل گشت حرکت، فدائی‌های مخلص‌ی را تحویل داد که آماده بودند در راه خدا بمیرند، و بی‌پروا آزارها را به خاطر دعوت به سوی خدا

تحمّل کنند.

حرکت، قومی را تربیت کرد که رابطه‌ی اخوت فی الله ﷻ آنان را به یکدیگر متصل می‌ساخت که نزد آنان همانند رابطه‌ی خون و بلکه بالاتر از آن بود؛ قومی درست شد که دارای رفتار و منشی پاک بودند چون خوف خدا در دل داشتند، قومی ساخته شد که در آنان صفات "مثبت بودن" و صلابت در بذل تلاش و کوشش وجود داشت.

تمامی این‌ها، صفات پاک و مطلوبی برای پایگاه هستند اما همه چیز نیست و به تنهایی برای ساختن پایگاه مطلوب کافی نیستند.

آن فدائیان صرفاً افرادی نیستند که برای خدا خالص شده و برایش قربانی شوند، آنان خود، دعوتی هستند که می‌خواهد همگی امت را از اوضاع ذلت‌باری که به سبب دوری از خدا به آن گرفتار شده نجات دهد و این امری است که بسیار بیشتر می‌طلبد.

ما در فصل بعدی از تربیت مطلوب صحبت خواهیم کرد چه در حق "پایگاه مستحکم" و چه در حق توده‌هایی که دعوت با آنان حرکت می‌کند، ولی ما فعلاً اسباب شتابزدگی و آثار ناشی از آن را بررسی می‌کنیم.

حرکت هم‌چنان در دعوت توده‌های مردم و حرکت با آنان قبل از تکمیل بناء "پایگاه" استمرار یافت و در جنگ‌هایی نابرابر با نیروهای حکومتی درافتاد که بر این قضیه نتایجی مترتب گشت که چندان به سود دعوت نبود.

وقتی این‌گونه شد در نتیجه إبهام پیرامون قضیه‌ی "لا إله إلا الله" باقی ماند اگر نگوییم: إبهام را بیشتر کرد، با کارهایی که آن را با قضایای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آمیخته می‌کرد قبل از آنکه در قلب مردم - یا لاقلاً در قلب داعیان - ریشه بدواند به این معنا که "لا إله إلا الله" قبل از هر چیزی یعنی عبادت خالصانه‌ی خداوند؛ صرف نظر از آثار آن در حیات دنیوی اعم از آثار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن، سپس زمانی این قضایا مطرح شود که نقش آن پیش آید آن‌هم با سرچشمه گرفتن از "لا إله إلا الله" به طوریکه از آن جدا نبوده و متصل باشد و از آن پیشی نگرفته و در راستای آن باشد.

فراموش نمی‌کنیم حرکت دادن توده‌های مردم قبل از تکمیل آگاهی اسلامیشان - اگر نگوئیم قبل از شکل‌گیری آگاهی اسلامیشان - احزاب و تشکیلات سکولار را از مردمانی که از زیر دستهایشان خارج شده و به حرکت اسلامی می‌پیوندند به خشم می‌آورد، پس تحدی‌گونه با حرکت اسلامی درافتاده و به تدریج آن را از مسیر اصلی خود منحرف می‌کنند. می‌گویند: به ما نشان دهید کجا هستند آن برنامه‌هایی که برایش تبلیغات می‌کنید و با آن مشروعیت را از ما گرفته و به خود نسبت می‌دهید؟ حرکت اسلامی نیز در واکنش به این مطالبه، برنامه‌هایی را جستجو می‌کند که تحدی آن‌ها را پاسخ دهد و به این ترتیب با این کار حرکت را از قضیه‌ی نخست، قضیه‌ی "لا إله إلا الله" باز می‌دارد.

قضیه‌ی "لا إله إلا الله" - ذاتاً در مرحله‌ی شکل‌گیری - در تصور باورمندانش که بر منهج صحیح تربیت می‌شوند به هیچ یک از نتایجی که در حیات دنیوی بر این قضیه مترتب می‌شود ارتباط پیدا نمی‌کند. نتایجی مانند سلطه و حکم، استقرار سیاسی، رفاه اقتصادی، امنیت اجتماعی و... در دنیا هیچ کدام از این نتایج مترتب نمی‌شود بلکه سرنوشت باورمندانش همان سرنوشت ساحران فرعون است که ایمان آوردند، ولی نصیبشان قتل و اعدام بود، یا همانند سرنوشت اصحاب الأخدود است، کسانی که ایمان آوردند ولی نصیبشان این شد که همگی زنده در آتش سوزانده شوند - در حقیقت آن‌ها نمونه‌هایی برای مؤمنان بعد از خود بود - اما قسمت و نصیبی که خود بدان راضی بودند رضایت الله ﷻ و بهشت جاویدانی بود که زیر آن نهرها جاری است.

اما شتاب در جمع کردن مردم و حرکت با آنان قبل از پخته‌شدن و بلکه قبل از پخته‌شدن خود "پایگاه" همان عاملی است که به إبهام بیشتر پیرامون قضیه‌ی "لا إله إلا الله" منجر می‌شود و تمام دعوت به اسلام، تبدیل می‌شود به این که تطبیق اسلام همه‌ی مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌ای را که امروزه مردم از آن رنج می‌برند حل خواهد کرد و همچنین یافتن برنامه‌هایی عملی که با تحدی سکولارها رویارویی کند.

این که اسلام، راه حل است و حلال مشکلات است حقیقتی است که خود

پروردگار ضمانت کرده و به آن وعده داده است و وعده‌ی او حق است: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ «اگر مردمان این شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.» اما این که به مجرد رسیدن اسلامی‌ها به حکومت، این شعار محقق شود نه از کتاب خدا و نه از وقایع تاریخی برایش دلیلی نیست.

پیش‌تر مسلمانان، بعد از به دست گرفتن حکومت و تأسیس دولتی که براساس حکم خدا حکومت می‌کرد در تنگدستی شدیدی قرار گرفتند و تا زمان امام عمر رضی الله عنه ادامه یافت. با این وجود بر تنگدستی و انواع مشکلات شکیبایی کردند چون آنان مؤمن بودند و خود را برای دعوت نذر کرده بودند و به آخرت امید داشتند و به چیزی از کالاهای دنیا چشم ندوخته بودند و به خاطر همین بود که دعوت اسلام در زمین ریشه دواند و تمیکن و گسترش یافت.

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را فریب می‌داد که اگر اسلام به قدرت دست یابد همه‌ی مشکلات حل می‌شود و در نعمت‌ها غرق خواهند شد! تردیدی نیست که دیگر بر تنگدستی‌ای که بعد از تأسیس دولت اسلامی پیش‌آمد صبر نمی‌کردند و آن دعوت شگفت‌آوری که زمین را دگرگون ساخت وجود نداشت.

زمانی که مردم - کسانی که هنوز برای "لا إله إلا الله" خالص نشده‌اند - با این گمان که اگر به مسلمان‌ها قدرت داده شود همه مشکلات در لحظه حل خواهد شد آنان را انتخاب کنند سپس اسلامی‌ها برای سالیان مدید در رأس قدرت مانده و در عین حال مشکلات حل نگردد و بلکه در نتیجه جنگ صهیونیستی‌ها، برشدت مشکلات افزوده شود، آیا مردمانی که از در عبودیت خالصانه‌ی خداوند وارد نشده و از باب مصالح دنیوی داخل شده‌اند بر این اوضاع صبر خواهند کرد؟ آیا تا زمانی که وعده‌ی خداوند در وقت مقدر خود محقق شود بر مضیقه و محرومیت، و بر جهاد سخت صبوری می‌کنند؟ یا نه؛ به حکمی که هدفشان را

محقق نساخته و آرای خود را به او داده بودند پشت می‌کنند؟!

دعوت در ابتدای کار و قبل از هر چیزی، برای بیان مسئولیت بندگان نسبت به خالقشان است، مسئولیت عبادت خالصانه‌ی خداوند و التزام به اوامری که از جانب اوست بدون در نظر گرفتن آثاری که بر اخلاص در عبادت مترتب می‌شود: پیروزی، یا شکست به معیار زمینیان.

بلکه تنها پاداش اخروی مطرح است با آنکه خداوند به طور ویژه به خلافت، قدرت، و امنیت در حیات دنیا وعده داده است اما شرطی واضح دارد: این که تنها او را بدون هیچ شریکی پرستیده و عبادت را برایش خالص گردانند، نه به مجرد این که به سوی صندوق‌های انتخابات رفته و بعد از کسب اکثریت آراء، حکومت را به دست گیرند: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۱ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دله‌ره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند)».

شکی نیست دعوت بر این اساس با کندی شدیدی پیش خواهد رفت و در

زمانی کوتاه، انبوه توده‌های مردم حول آن جمع نمی‌گردند، اما در این حالت به موجب منهج ربانی و سنت‌های الهی، تمکین صحیح شروع می‌شود و تقدیر خداوند رقم می‌خورد: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ «خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند».

* * *

برای بار دیگر از دو سو إبهام بیشتر می‌شود وقتی که بعضی از شاخه‌های حرکت به نبردهای خونین با حکومت می‌پردازند و زمانی که گروه‌هایی نیز به مجلس نمایندگان - پارلمان - وارد می‌شوند!

خشم اتحاد صهیو صلیبی از حرکت اسلامی به‌علاوه‌ی بعضی عوامل دیگر به تغییری بزرگ در سیاست جهانی منجر شد که اینجا مجال تفصیل آن نیست اما لازم است درباره آن‌چه که به جهان اسلام مربوط است اشاره‌ی سریع بکنیم. بریتانیا و فرانسه از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ — ۱۹۴۵) خسته و کوفته بازگشتند در حالیکه آمریکا با سلامتی کامل دررفت و از خرابی‌های جنگ چیز قابل‌ذکری به او نرسید و این باعث شد زعامت آن‌چه را که به "دنیای آزاد" معروف است در دست بگیرد و نفوذ بریتانیا و فرانسه را از مناطق تحت سیطره‌ی خود قطع نماید و به جای آن‌ها سرکرده‌هایی که در واقع مزدور و گماشته‌ی خود او بودند بنشانند، و به آن‌ها قهرمانی‌های دروغین عطا کند و به مردم توهم دهد که آن‌ها استعمار را نابود کرده و ملت را از شر آن نجات داده‌اند.

چه بسا این نمایش با وجود آثار جنگ، منطقی به نظر می‌رسید اما در واقع هدفی مخفی دیگری را دنبال می‌کرد، هدفی که صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها بر سر آن به توافق رسیده و با یکدیگر ترتیب داده بودند و آن نابودکردن حرکت اسلامی بویژه در مناطق عربی بود تا بدین وسیله امنیت اسرائیل تأمین گردد و به او این فرصت داده شود که استقرار و تمکین یافته و چنانکه میل دارد سیطره‌ی

خود را در زمین بگسترانند و این بعد از آن صورت گرفت که به روشنی معلوم گشت سرکوب اولیه‌ای که در آن "امام شهید"، به قتل رسید و جوانان بسیاری شکنجه شدند تمام کننده نبوده و برعکس انگار توشه‌ی حرکت شده است، توشه‌ای برای جنب و جوش بیشتر و توسعه‌ی آن در اقصی نقاط دنیا.

بنابراین بخاطر این هدف، سرکرده‌هایی مناسب که همگی نظامی بودند انتخاب شدند ولی هر نظامی نیز برای این مسئولیت خطرناک مناسب نیست بلکه بایستی سه شرط اساسی در آن‌ها موجود باشد: جنون قدرت و حکمرانی، سنگدلی، و تنفر از اسلام، و اگر صفات اضافی دیگری داشته باشند ایرادی ندارد که دقیقاً مصداق صفت اول کمال آتاتورک است که بسیار نزد آنان معتمد بود.

وقتی که این صفات در شخصی معین یافت شد خودبه‌خود با خشونت لازم به سرکوب حرکت‌های اسلامی روی می‌آورد! با این وجود اوضاع به دست شانس و تصادف داده نمی‌شد بلکه مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گرفت تا هر چه بیشتر حرکت‌های اسلامی زمین‌گیر شده و بزرگان و سرکرده‌هایش کشته شوند و هزاران جوان دستگیر شده و به انواع شکنجه‌ها و به طرز وحشتناکی مورد آزار قرار گیرند، اینجاست که حکمت انتخاب شخص نظامی به جای شخص غیر نظامی روشن می‌شود!

با وجود نظامی می‌توان همه چیز را درست و موجه دانست: قوانین نظامی، دادگاههای نظامی، برخورد خشونت‌آمیز، قاطعیت و خشونت در اجرا کردن طرح‌ها و... اما اگر غیر نظامی باشد دیگر تا این حد در جنایت‌ها جرأت ندارد و در انتقام از آن قوت و خشونت، و آن وحشت‌افکنی برخوردار نیست.

در هر منطقه‌ای که نظامی بر آن سلطه داشت کشتارگاهایی برای مسلمانان ایجاد شد که امکان نداشت از سر تصادف باشد! بلکه قصدی و از روی برنامه‌ریزی و تدبیر بود. کل منطقه انواع شکنجه‌های وحشیانه را تجربه کرد شکنجه‌هایی که در طول تاریخ همانند آن وجود نداشته است مگر دادگاههای نفتیش در آندلس، که می‌خواست کار اسلام را یکسره کند.

سرکوب‌ها ادامه یافت و چندین سال و - احياناً چندین ماه - نمی‌گذشت که

اینجا و آنجا کشتارگاههایی دیگر درست می‌شد و صدایش عالم‌گیر می‌گشت، صهیونیسمی‌ها نیز با شادی می‌رقصیدند و از خوشحالی موفقیت (بچه‌ها) در وظیفه‌ای که (مادر) پرمهر! به آنان سپرده بود دست‌هایشان را به همدیگر می‌ساییدند. در این اوضاع دردآور، دو شاخه‌ی مختلف - و بلکه متضاد - از صفوف حرکت پدید آمد، یکی شاخه‌ی جوانان، که تروریسم وحشیانه‌ی حاکم نظامی آن را تحریک کرد بنابراین تصمیم گرفت خشونت را با خشونت پاسخ دهد چون گمان می‌کرد مقاومت مسلحانه در نهایت بر خشونت حاکم نظامی چیره می‌شود و آنان را مجبور به تغییر شیوه می‌کند.

دیگری هم شاخه‌ی سالمندان بود که توالی سرکوب‌ها، آن را به زانو آورده بود در نتیجه به شیوه مسالمت‌آمیز تا سر حد ممکن روی آورد و تصمیم گرفت در نمایش دموکراسی مشارکت نماید تا نگویند آن‌ها طرفدار خشونت هستند. ولی هر دو شاخه سبب ازدیاد ابهام حول قضیه‌ی "لا إله إلا الله" شدند.

صرف‌نظر از توجیهات هر دو گروه برای توجیه کردن مسلک خود، ما در این فصل از آثار شتابزدگی در حرکت از ابتدای آن صحبت می‌کنیم، آثاری که بیشتر از آنکه یاریگر حرکت برای پیشرفت باشد بر مشکلات موجود، مشکلات جدیدی افزود اگرچه در تصور هواداران آن، گام‌های مثبت و مناسبی برای حرکت و نزدیک کننده به هدف مطلوب تلقی می‌شد.

اگر قبول کنیم وضعیت دعوت در حال حاضر بیشتر به وضعیت مسلمانان در دوران مکی با بعضی تفاوت‌ها شبیه است نتیجه می‌گیریم رو آوردن به خشونت، به دعوت کمکی نمی‌کند و بیشتر از آنکه قضیه را برای مردم روشن و واضح کند به ابهام آن می‌افزاید. فراموش نکنیم بیان حقیقت قضیه - قضیه "لا إله إلا الله" - در کل مسیر حرکت، عنصری اساسی است چه برای پایگاه و چه برای توده‌های مردم، و مادامیکه این قضیه در فکر و سلوک مردم تبلور نیابد امکان احراز پیشرفتی حقیقی در طی مسیر دعوت وجود ندارد.

وقتی در جنگ‌هایی نابرابر، قبل از مشخص شدن قضیه‌ی "مشروعیت" در نزد مردم، با حکومت درمی‌افتیم همزمان دو اتفاق می‌افتد که هر دو به حرکت

ضربه می‌زنند:

اتفاق اول: قضیه بعد از - گذشت مدتی کوتاه یا طولانی از شروع جنگ - به قضیه‌ی "زد و خورد" و "غالب و مغلوب" تبدیل خواهد شد و قضیه‌ی اساسی که همه‌ی نبرد بر سر آن است فراموش شده و یا به حاشیه می‌رود: قضیه‌ی "معبود"؛ "معبود حقیقی کیست؟ الله ﷻ یا خدایان دروغین؟"

قضیه‌ای که در درون خود، مجموعه قضایای دیگری در بردارد که همگی از آن نشأت گرفته و بر آن مترتب می‌شوند: قضیه‌ی قانون‌گذاری یا تشریع.

قانون‌گذار کیست؟ الله ﷻ یا بشر؟ چه کسی ارزشها را وضع می‌کند؟ چه کسی معیارها را تعیین می‌کند؟ و چه کسی برای مردم منهج ترسیم می‌نماید؟ و مانند این قضایا، که - از زمانی که آدم به زمین پا گذاشته تا روز قیامت - همواره نقطه‌ی کشمکش بین اسلام و جاهلیت، و بین اهل حق و اهل باطل بوده است، و بخاطر این قضایا بود که پیامبران مبعوث شدند و وحی نازل گشت، و بهشت و جهنم قرار داده شد.

اتفاق دوم: با روی آوردن به جنگ، این فرصت بزرگ را به نظام‌های دشمن اسلام خواهیم داد که به مردم إلقاء کنند آن‌ها با اسلام نمی‌جنگند با تروریسمی مبارزه می‌کنند که خود اسلام آن را نمی‌پذیرد. بعد از چند مدتی کوتاه یا دراز، مردم نیز می‌پذیرند! و قطعاً این خسارت بزرگی برای دعوت است: چون بر موضع‌گیری حقیقی که بایست نسبت به این نظام‌ها گرفت سرپوش می‌گذارد و تبلور قضیه‌ی "مشروعیت" را در تصور مردم به تأخیر می‌اندازد در حالی که این از اصلی‌ترین قضایایی است که نهایتاً سرنوشت نبرد بین جاهلیت و اسلام به آن بستگی می‌یابد.

ازسوی دیگر اگر به نمایش وارد دموکراسی شویم در قضیه‌ی "لا إله إلا الله" بسیار ضررمند می‌شویم.

اولین ضرری که می‌کنیم این است که قضیه‌ی "إلزام" به قضیه‌ی "اختیار" تبدیل می‌شود به این معنا که بایست مردم انتخاب کنند در حالی که خدای

سبحان می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۱ «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد)».

قضیه‌ی عبادت خداوند، بدون قرار دادن هیچ شریکی همان قضیه‌ی "لا إله إلا الله" است و معنایش چنین است که این تنها الله ﷻ است که معبود است، تنها الله ﷻ در شعائر تعبدی معبود است، و تنها او قانون‌گذار است، او تعیین‌کننده‌ی ارزشها و معیارهاست، و اوست که منهج زندگی را برای مردم وضع می‌کند.

این قضیه، قضیه‌ای الزامی است و یک مسلمان در آن از خود هیچ اختیاری ندارد مادامیکه اسلام را پذیرفته است و بلکه برای هر کسی که بر زبانش "لا إله إلا الله" نطق می‌کند، قضیه‌ای الزام‌آور است هر چند در صمیم قلبش منافق و از اسلام متنفر باشد، اگر او از شریعت خدای متعال روی‌گردان شد اقرار زبانی او معتبر است و مرتد شناخته می‌شود: ﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ، وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^۲ «و می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا (پیغمبر، برابر چیزی که خدا نازل فرموده است) در میانشان داوری کند، بعضی از آنان (نفاقشان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) رویگردان می‌گردند. (زیرا که می‌دانند حق به جانب ایشان نیست و پیغمبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید، و حق را به صاحب حق می‌دهد)».

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱ «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

وقتی ما وارد بازی دموکراسی می شویم اولین کاری که انجام می دهیم تغییر این إلزام الہی به قضیہی نظرخواہی از مردم است، و گرفتن رأی موافق یا مخالف با آن است. علاوه بر این، این فرصت را به هر کسی خواهیم داد که بگوید: شما اقلیت هستید و اقلیت نمی تواند نظر خود را بر اکثریت تحمیل نماید پس قضیہ، قضیہی نظر است و إلزام آور نیست، قضیہ ای است که باید منتظر ماند تا آراء موافق آن به حد معینی برسد و سپس تصمیم گیری و حکم کرد البته با صرف نظر از کاری که جاهلیت در "الجزائر" انجام داد آن هم زمانی که آراء انتخاباتی به حد مطلوب رسید! باید یادآور شد تجربہی الجزائر درسی است که باید ہمہی کسانی که به پیروی از این مسلک فرا می خوانند از دلالت آن غافل نمانند.

بنابراین بایستی قضیہ براساسی دیگر و متفاوت تعیین شود، چون تحکیم شریعت، إلزامی الہی است و به تعداد آراء ارتباطی ندارد و در مورد آن مردم مخیر نمی شوند که آیا قبول می کنند یا رد می نمایند چرا که آنان نمی توانند رد کنند و باز مسلمان باقی بمانند!

تفاوت بسیار زیادی وجود دارد بین این که اقامہی اسلام در زمین - بعد از ارادہی خداوند - به وجود پایگاهی مؤمن با تعدادی معین بستگی پیدا کند که توانایی تحقق این إلزام الہی را در عالم واقعیت داشته باشد و بین این که در خود این إلزام، جای بررسی و جای استفتاء باشد! حال چه بتوانیم آن را در عالم واقعیت محقق کنیم و چه این که به خاطر ضعف و ناتوانی، و ذلت ما در میان مردم امکان تحقق آن را نداشته باشیم.

ضروری است دعوت را بر این اساس به مردم عرضه کنیم: که این قضیہ، إلزامی الہی است و کسی که از آن امتناع کند در حکم خدا، مرتد تلقی می شود و

تحقیق آن از همه‌ی مردم - حاکم و محکوم - مطالبه می‌شود چه گروهی وجود داشته آن را مطالبه کند و چه نباشد؛ چرا که این قضیه پس از آن‌که پروردگار بزرگ با صیغه‌ی امر إلزام آور طلب کرده دیگر به مطالبه‌ی هیچ احدی از بشر بستگی ندارد.

وقتی وارد نمایش دموکراسی می‌شویم، این مفهوم به کلی از احساس مردم مخفی می‌ماند - یا در کمترین حالت خود، شارژ کارایی خود را از دست می‌دهد - چون این نمایش از حیث مبدئی بنا را بر غیر إلزامی بودن همه چیز گذاشته مگر چیزی که اکثریت آراء تعیین کند.

ضرر دومی که در موقع ورود به نمایش دموکراسی متحمل می‌شویم، ضایع شدن قضیه‌ی "مشروعیت" است.

در دموکراسی مشروعیت از آن کسی است که اکثریت آراء را بدست گیرد اما این معیار، معیاری إلهی نیست، بلکه - چنان‌که پیش‌تر گفتیم - معیار إلهی، تحکیم شریعت خداوند است، و کسی که از شریعت خداوند روی گردان باشد او در دین خدا مشروعیت ندارد، هر چند - نه فقط اکثریت - بلکه تمامی آراء را هم کسب کند، و این تفاوت شدید مابین اسلام و دموکراسی است.

ما زمانی که در بازی دموکراسی شرکت می‌کنیم بایستی حتماً مشروعیت کسی را که اکثریت را بدست آورده قبول کنیم ولو این که به شریعت خداوند نیز عمل نکند، چرا که این قانون بازی است و ما یارای مخالفت با آن را نداریم. اینجاست که حرامی اعتقادی مرتکب می‌شویم و آن اعطاء مشروعیت به امری است که خداوند فرموده کفر، و تشریع "بغیر ما أنزل الله" است. و هر چه آشکارا و مخفیانه داد بزنیم: ما به قانونی به غیر از قانون خداوند رضا نمی‌دهیم، دموکراسی ما را ملزم می‌کند مادامیکه به بازی تن داده‌ایم برای قانون بازی سرخم کنیم، حتی بسیاری اوقات خود می‌خواهیم به ما اجازه‌ی بازی داده شود و وقتی که از این حق محروم می‌شویم مجادله و سروصدا راه می‌اندازیم.

دشمنان هم فرصت پیش آمده را از دست نمی‌دهند تا ما را در تنگنا قرار دهند. پس فشار را بر ما زیاد می‌کنند و می‌گویند: اگر در انتخابات شرکت کنید و پیروز

نشوید و در عوض، کسانی پیروز شوند که به شریعت خداوند حکم نمی‌کنند شما چه موضعی خواهید داشت؟ ما هم می‌گوییم: - شگفتا - ما به رأی امت احترام می‌گذاریم!

باز می‌پرسند: اگر حکومت در دست شما بود و امت از شما روی گردانید و به دیگران رأی داد، چطور؟ می‌گوییم: - عجباً - ما برای تصمیم و حکم امت سرخم می‌کنیم!

آیا اگر تصمیم و حکم امت با حکم خداوند در تناقض بود باز می‌پذیریم؟! آیا از این بدتر نیز، قضیه‌ی "لا إله إلا الله" و قضیه‌ی "مشروعیت" ضایع می‌گردد؟ با این وجود مادامی که ما در بازی شرکت می‌کنیم دیگر نمی‌توانیم قانون بازی را نپذیریم، چرا که منطبق چنین اقتضا می‌کند. زمانی ما حق داریم قانون بازی را رد کنیم که اصلاً در بازی شرکت نکنیم، و آن وقت است که با خود و با مردم منطقی هستیم و به آن‌ها می‌گوییم: ما در بازی شرکت نمی‌کنیم چون قانون آن مخالف حکمی است که خداوند بندگان را به آن ملزم کرده است.

طبیعتاً وقتی ما این سخن را ابراز می‌کنیم دشمنان می‌گویند: شما دشمن دموکراسی هستید و ما می‌گوییم: هر چه می‌خواهید بگویند، ما نظامی را که ابتدائاً به بشر حکم تشریعی را می‌دهد که مخالف شرع خداست نمی‌پذیریم. چون اگر ما این را قبول کنیم مسلمان نیستیم و چیزی که بر ما نازل شده اسلام است نه دموکراسی، و چیزی که خداوند ما را بدان ملزم ساخته اسلام است نه دموکراسی، و چیزی که خداوند ما را بنحواً آن در روز قیامت ملزم می‌کند اسلام است و نه دموکراسی: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ «بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام (یعنی خالصانه تسلیم فرمان الله شدن) است».

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲ «و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و

۱. آل عمران/۲۹.

۲. آل عمران/۸۵.

او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

در اسلام شورا وجود دارد اما شورا، دموکراسی نیست، شورا جهت تطبیق نص از راه صحیح آن است و هم چنین جهت اجتهاد مسلمانان در اموری است که نصی در آن وجود ندارد.^۱ اما دموکراسی قبل از هر چیز، حاکمیت را به بشر می‌سپارد و با این اعتبار که حاکمیت حق خداوند است و در آن شریکی ندارد مخالف است بنابراین بین دموکراسی و شورای اسلام تفاوت‌های بسیاری است: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۲ «آیا (آن فاسقان) از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و جوای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟»

اگر در ورود ما به نمایش دموکراسی ضرر دیگری وجود نداشت مگر این دو ضرر: ضایع شدن قضیه‌ی "لا إله إلا الله" و قضیه‌ی مشروعیت، باز همین دو امر برای اجتناب ما از ورود به این بازی کافی است؛ دیگر فوائد جزئی‌ای که ممکن است در ورود ما به پارلمان حاصل شود و یا در صورت عدم ورود، آن را از دست دهیم هر چه می‌خواهد باشد.

خداوند شراب و قمار را علی‌رغم منافعی که دارند - بنابر آیه‌ی صریح قرآن - حرام کرده است و چنان‌که آیه صراحت دارد هر دو حرام هستند چون ضررشان بیشتر از نفعشان است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾^۳ «در باره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند. بگو: در آن‌ها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم دربر دارند، ولی گناه آن‌ها بیش از نفع آن‌ها است».

۱. حدود اجتهاد در فقه اسلامی معروف است، بایست نه حلالی حرام گردد و نه حرامی حلال شود و با مقاصد شریعت نیز تصادم نداشته باشد. مجال اجتهاد وسیع است به طوریکه هر امر تازه‌ای را که در زندگی مسلمانان پیش می‌آید در برمی‌گیرد اما به شرطی که به ضوابط شریعت مقید باشد.

۲. مائده/۵۰.

۳. بقره/۲۱۹.

این یک قاعده‌ی فقهی است که در اموری که نص در آن وجود ندارد برای ما راهنماست.

قضیه‌ی پارلمان و شرکت در آن، موضوعی است که در آن نص وجود ندارد اما تدبیر آگاهانه‌ی قضیه، ما را به این نتیجه می‌رساند که ورود به پارلمان باعث ضایع شدن قضیه‌ی "لا إله إلا الله" و قضیه‌ی مشروعیت می‌شود و بر دعوت تأثیری عکس دارد چون دو قضیه‌ی اساسی دعوت را در فهم مردم دچار نابه‌سامانی می‌کند، و آن دو یکی این است که: تحکیم شریعت خداوند، إلزامی ربانی است و در آن از مردم رأی خواسته نمی‌شود و منشأ إلزام از رضایت و یا عدم رضایت اکثریت مردم نیست بلکه منشأ آن، از این است که ما مسلمانی و حتی از این است که ما صرفاً گمان کنیم مسلمانی.

دومی هم این است مشروعیت در دین خدا، به تعداد آرائی که فلانی کسب کرده ربطی ندارد بلکه تعداد آراء به شخص حاکمی ربط دارد که امت او را انتخاب کرده تا شریعت را تطبیق نماید نه به نوع حکمی که حاکم به آن عمل می‌کند و بعد از آن که امر إلزام آور خداوند بر تطبیق شریعت و حکم صریح او بر نفی قطعی ایمان از کسی که از شریعت روی گردان است قرار گرفته، اُحدی از مردم چه حُکام و چه محکوم در آن اختیاری ندارند: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾^۱ «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند».

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ «و می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند».

۱. نساء/۶۵

۲. نور/۴۷

این‌ها قضایای اساسی دعوت هستند که اگر توده‌های مردم به خوبی این قضایا را درک نکنند و به آن ایمان راسخ نیاورند، پایگاه مردمی صحیحی که بر آن حکم اسلامی برپا شود مهیا نمی‌گردد.

تمام جاهلیت جهانی در کمین ایستاده تا از تحقیق حکم اسلامی بر زمین ممانعت کند، پس ایمانی آگاهانه و راسخ که این فشار جهانی را تحمل کرده و در مقابلش مقاومت کند لازم و ضروری است و هر ایهامی که حول این قضایا ایجاد می‌کنیم دعوت را به تعویق خواهد انداخت هرچند گمان کنیم که مسیر را کوتاه‌تر می‌کند.

این خلاصه‌ای گذرا بر اسباب شتابزدگی در فعالیت حرکت معاصر و آثار ناشی از این شتابزدگی بود، آثاری که اهمیت آن می‌طلبد در محاسبات خود تجدیدنظر کرده و رفته رفته برای اصلاح تلاش کنیم.

در فصل‌های آینده از تربیت مطلوب صحبت خواهیم کرد، چه تربیت "پایگاه مستحکمی" که مسئولیت دعوت را متحمل شده است و چه تربیت "پایگاه مردمی"، پایگاهی که ساختن آن اجتناب‌ناپذیر است تا حرکت در شرایط و ظروف موجود تکمیل شده و به یاری خداوند به اهداف خود برسد.

در ادامه با راهنمایی از مراحل منهج نبوی در امر دعوت، بحث را پی می‌گیریم، منهجی که نقطه‌ی شروع آن پی‌نهادن "پایگاه مستحکمی" است که تمام بناء را بر دوش خود خواهد داشت.

پایگاه مستحکم

نیازی به گفتن این سخن نیست که تمام پیامبران الگوی عملی رسالت خود بوده‌اند و اسوه‌ای بوده‌اند که باید پیروانشان از آن‌ها تبعیت می‌کردند و آن‌چه در توان داشته‌اند برای اقتداء به آن‌ها در اقوال و افعال، و اجرای اوامر و دوری از نواهی آن‌ها صرف می‌کردند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱ «و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود».

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۲ «چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۳ «سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند».

«... فإذا نهيتكم عن شيء فاجتنبوه، وإذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم»^۴: «هرگاه شما را از چیزی نهی کردم از آن دوری کنید و اگر به چیزی امر کردم هر اندازه از آن که توانش را داشتید به انجام رسانید»

همچنین نیازی به گفتن ندارد که رسالت خاتم پیامبران رسالتی یکتا در میان تمام رسالت‌هاست زیرا رسالتی است که دین بوسیله‌ی آن تکمیل می‌شود و خطاب به تمام بشریت است به عکس رسالت‌های پیشین که مخصوص قومی خاص بود؛ همچنین از این جهت که رسالتی است که برای در برگرفتن تمام جوانب زندگی

۱. نساء/۶۴

۲. حشر/۷

۳. احزاب/۲۱

۴. بخاری این حدیث را روایت نموده است.

فرود آمده است و برنامه ی کاملی را از زمان بعثت پیامبر ﷺ تا زمان آخرت برای بشر ترسیم می نماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ (امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم).

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾^۲ (ای پیغمبر! (به مردم) بگو: من فرستاده خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم).

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۳ (ای پیغمبر!) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده ایم).

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾^۴ (و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنهاست. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است).

تمام این ها - در تقدیر خداوند - مناسب پایان رسالت و بعثت خاتم پیامبران ﷺ است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۵ (محمد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما (نه زید و نه دیگری) نبوده و بلکه فرستاده خدا و آخرین پیغمبران است).

۱. مائده/۳.

۲. اعراف/۱۵۸.

۳. انبیاء/۱۰۷.

۴. مائده/۴۸.

۵. احزاب/۴۰.

" لا نبی بعدی " :^۱ « پیامبری بعد از من نخواهد آمد. »

از خصوصیات رسالت پایدانی این است که باید شامل تمام چیزهایی باشد که مردم در هنگام نزول آن و نیز در آینده پس از آن تا بر پایی قیامت به آن احتیاج دارند به گونه‌ای که در صورت تمسک و پابندی بر آن گمراه نشوند و در تدبیر امور زندگی به غیر آن نیازمند نباشند.^۲

" ترکت فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلوا، کتاب الله وستی " :^۳ « در میان شما چیزهایی را به جا نهاده‌ام که اگر به آن‌ها متمسک گردید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت من. »

طبیعی است - هنگامیکه رسالت آخر چنین خصوصیت‌هایی دارد - آخرین پیامبر هم بزرگترین پیامبر از میان پیامبران باشد همچنین از حقیقت دور نشده‌ایم اگر بگوییم مردانی را که پیامبر ﷺ تربیت کرد بعد از پیامبران صلوات الله علیهم بزرگترین مردان تاریخ بودند.

به طور کلی می‌توانیم بگوییم که ذات ارزشها و اصولی که برنامه‌ی تربیتی از آن‌ها برخوردار است در کسانی که بوسیله‌ی آن تربیت می‌شوند تأثیر فراوانی دارد و به اندازه‌ی بزرگی این ارزشها و اصول، سطح تربیت شوندگان هم در برخورداری از صفات نیکو و اخلاق والا افزون است.

از طرف دیگر می‌توانیم بگوییم شخصیت مربی نیز در تربیت شوندگان تأثیر بسیاری دارد و به اندازه‌ی بزرگی مربی سطح تربیت شوندگان هم در منزلت و اخلاق نیکو بالاست.

از طرف دیگر استعداد فطری‌ای که از مربی اخذ می‌شود در رسیدن تربیت شوندگان به سطوح والا در آن زمینه تأثیر زیادی دارد و این به اندازه‌ی سلامت فطری و دوری از امراض بستگی دارد، اگر این موارد را در نظر بگیریم می‌توانیم

۱. بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

۲. همواره در زندگی مردم امور جدیدی پیش می‌آید که از علم خدا در هنگام فرستادن رسالت مخفی نیست او قابلیت‌هایی به شریعتش بخشید که بتواند بوسیله‌ی آن با امور جدید به طور کامل و مسلط روبرو شود که علمای فقه و اصول این امور را با جزئیات کامل در کتب خود برای کسی که قصد مطالعه آن را دارد شرح داده‌اند.

۳. بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

تفکری را که پایگاه مستحکم اولیه بر پایه‌ی آن توسط رسول خدا ﷺ برپا شد و کیفیت این پایگاه را که صورت تاریخ را عوض کرد بازسازی کنیم.

کافی است اساس مسائل اصولی بر پایه‌ی توحید یعنی "لا إله إلا الله" باشد زیرا توحید آن چیزی بود که این امت را به وجود آورد و به بهترین امتی که در میان مردم پدیدار شده است تبدیل کرد: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱ «شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

اما افضلیت ناشی از توحید در هیچ چیز و هیچ کسی آنچنانکه در پایگاه اولیه پدید آمد، پایگاهی که رسول خدا ﷺ با نظارت خود در مکه و سپس در مدینه پرورش داد، به وقوع نمی‌پیوندد.

توحید - یعنی آن حقیقتی که از جانب خدا نازل گشته و قلب رسول خدا ﷺ آن را به کمال دریافته بود و اصحابش را بر پایه‌ی آن پرورش می‌داد - بزرگترین حقیقت در عالم وجود است و بزرگترین عامل بنای هستی و ساختن نفوس است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^۲ «جز خدا، خدائی نیست و او زنده (به خود) و متصرف (در کار و بار جهان) است».

تمام هستی به طور فطری در حال بندگی است، انسان نیز بر اساس فطرت خود، بنده است، آسمانها و زمین فرمانبردار و تسلیم خداوند هستند اما انسانها برخی تسلیم می‌شوند و اطاعت می‌کنند و برخی دیگر تکبر می‌ورزند و شانه‌هایشان را به نشانه‌ی تکبر بالا می‌اندازند: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۳ «سپس اراده آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل صحابیها در گستره فضای بی‌انتهاء

۱. آل عمران/۱۱۰.

۲. آل عمران/۲.

۳. فصلت/۱۱.

پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای).»

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾^۱ «آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمانها بوده و همه کسانی که در زمین هستند، و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوهها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان، برای خدا سجده می‌برند (و به تسبیح و تقدیس او مشغول و سرگرمند؟) و بسیاری از مردمان هم (غافل بوده و برای خدا سجده نمی‌برند و عذاب ایشان حتمی است.

اصل و ریشه‌ی فطرت انسان بر پایه‌ی توحید است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ «روی خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی، و از دینداری به بی‌دینی، و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند».

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا﴾^۳ «(ای پیغمبر! برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظم و شگفت‌انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالاخره با

۱. حج/۱۸.

۲. روم/۳۰.

۳. اعراف/۱۷۲.

خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده جهان، انگار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری! گواهی می‌دهیم (توئی خالق باری. ما دلائل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده‌ایم)»

"كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ"^۱: «هر کودکی بر اساس فطرت — که اقرار به اسلام است — متولد می‌شود».

"إِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حَفَاءَ كُلِّهِمْ"^۲: «من تمام بندگانم را راستگرا و متمایل به حق آفریده‌ام»

اما خداوند از روی فضل و بزرگواری خویش نخواست است که انسان را همانند تمام هستی به اجبار بر توحید وادار کند: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَهْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۳ «ما آدمیزادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

و از نشانه‌های این تکریم آزادی انتخاب است: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۴ «و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است)! سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است). (قسم به همه این‌ها!) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس

۱. بخاری.

۲. مسلم.

۳. اسراء/۷۰.

۴. شمس/۱-۷.

خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.

علی رغم این که، آزادی انتخاب تکریمی ربانی است که خداوند به انسان بخشیده است اما بعضی فطرتها به جای آنکه هدایت را انتخاب کنند و بر آن استقامت ورزند سقوط می‌کنند و آزادی خود را در خدمت نافرمانی و سرپیچی از عبادت خداوند به کار می‌برند، لذا برخی مؤمن و برخی دیگر کافر می‌شوند: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ﴾^۱ «او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید».

مؤمنان کسانی هستند که بر فطرت سالم استقامت می‌ورزند و به اندازه‌ی صداقت در ایمان و رسوخ ایمان در وجودشان، جایگاهشان در رده‌بندی کسانی که برای محقق ساختن هدف بزرگ آفرینش گام بر می‌دارند، والاتر است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ «من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

توحید چه تاثیری بر جانهای آدمی می‌گذارد؟

آیا قطعه‌ای آهن را هنگامی که تحت جریان برق یا مغناطیس قرار می‌گیرد دیده‌ای؟ چه تغییری در ساختار آن بوجود می‌آید؟ - چنانکه علم فیزیک می‌گوید - ذره‌های آن دوباره با نظمی معین بازسازی می‌شود و در آن نیرویی الکترومغناطیسی که قبلاً وجود نداشت بوجود می‌آید و به نیرویی متحرک تبدیل می‌شود در حالیکه قبلاً نه حرکت می‌کرد و نه حرکت می‌داد.

این نیرو در کجای آن وجود داشت؟ این نیرو پراکنده بود، دیده نمی‌شد و

۱. تغابن/۲.

۲. ذاریات/۵۶.

عمل نمی‌کرد و وجود واقعی قابل مشهودی نداشت؛ اما اکنون با نظامی مشخص جمع گشته است، آشکار شده و عمل می‌کند و آثاری قابل شهود در عالم واقع پیدا کرده است.

چیزی که در ارواح آدمی هنگام ترکیب با اسلام روی می‌دهد نیز شبیه همین موضوع است، آنگاه که توحید را می‌شناسد و به "لا إله إلا الله" ایمان می‌آورد، بعد از پراکندگی و پریشانی یکپارچه گشته و جهت آن دقیقاً مشخص می‌شود.

اما اینجا لحظه‌ای توقف کنیم و بپرسیم: چه چیز در درون آدمی پراکندگی ایجاد می‌کند؟ آیا نفس آدمی طبیعتاً چنین است؟ یا هنگامی که بدون نظارت و توجه رها شود این چنین می‌شود؟ هنگامی که انسان در مقابل نفس خود به تزکیه‌ی مطلوب نپردازد: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱ «کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیات) پاکیزه دارد و بپیراید و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید».

پراکندگی و آشفتگی بر اثر پیروی از خدایان گوناگون بوجود می‌آید و در اثر فشار شهوت ایجاد می‌گردد و هم‌چنین از عدم اتخاذ هدفی مشخص در زندگی پدید می‌آید؛ این‌ها حداقل سه سبب اساسی در ایجاد پراکندگی در نفس انسان هستند اما ایمان می‌آید و آن‌ها را می‌زداید و نفس را بعد از پراکندگی و تباه‌شدن، یکپارچه و جمع‌وجور می‌کند در نتیجه به نیرویی بزرگ مبدل می‌شود که حرکت می‌کند و به حرکت می‌اندازد.

انسان در جاهلیت عربی نیز خدایان مختلفی را پرستش می‌کرد که برخی از آن‌ها همانند بتها ظاهری و آشکار بودند و برخی دیگر همانند قبیله و عرف پدران و پیشینیان پنهان و مخفی بودند.

پرستش بتها چنان آشکار است که انسان در وهله‌ی نخست فکر می‌کند که

تنها خدایی که در جاهلیت عرب پرستش می شد تنها بوده اند اما پس از بررسی مشخص می شود که آن ها تنها معبودانی نبوده اند که به جای خدا عبادت می شدند چنانکه آن شاعر^۱ می گوید:

و هل أنا إلا من غزیه إن عَوْتُ غویتُ وإن ترشد غزیه أرشد
«مگر جز این است که من عضوی از طایفه ی غزیه هستم که اگر غزیه گمراه شود من هم گمراه خواهم شد و اگر غزیه هدایت شود هدایت می یابم»

اگر این عبادت نیست پس عبادت تبعیت چیست؟ او می داند قبیله اش گمراه است اما - با علم به گمراهی آنها - باز هم از آن پیروی می کند زیرا قبیله اش در نظر او خدایی است که باید پرستش شود و در گمراهی و هدایت نباید با آن مخالفت کند!

همچنین عرف پدران و پیشینیان نیز خدایانی بودند که به جای الله ﷻ پرستیده می شدند: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»^۲ «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید (و راه رحمان را پیش گیرید، نه راه شیطان را)، می گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم (نه از چیز دیگری). آیا اگر پدران شان چیزی (از عقائد و عبادات دین) را نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند (باز هم کورکورانه از ایشان تقلید و پیروی می کنند؟)».

همین عرف پدران و پیشینیان بود که سبب می شد ابوطالب از اسلام عقب بنشیند و از آن دوری کند - با وجود این که برادرزاده اش ﷺ را دوست می داشت و با وجود تمام حمایت، نظارت و پشتیبانی از او در مقابل قریش - تنها به این خاطر که به او نگویند با عرف پدران و پیشینیان مخالفت نموده است! پس کدام بندگی از این بندگی سرسخت تر است؟

۱. این شاعر "درید بن صمه" است.

۲. بقره/۱۷۰.

اما انسان جاهلیت معاصر، خدایانی بیشتر و مخفی‌تر از خدایان جاهلیت عرب پرستش می‌کند؛ (مصالح قومی) معاصر جایگزین قبیله در جاهلیت عرب قدیم هستند که در درون پیروان خود نفوذ بیشتری دارد و خطرناک‌تر هم هست. (آراء مجامع جهانی) معاصر جایگزین عرف پدران و پیشینیان در جاهلیت قدیم است که تاثیر آن خطرناک‌تر و بدتر است مخصوصاً بر قشر مستضعف در تمام زمین، حال آنکه این آراء محصول دست شیاطینی است که بر زمین حکومت می‌کنند چه در ظاهر و چه پشت پرده.

علاوه بر این‌ها (پیشرفت) خدا شده است، (علم) خدا شده است، (سکولاریسم) خدا شده است، (تولید) خدا شده است، (آزادی شخصی) خدا شده است و....

و علاوه بر این‌ها شهوت‌ها هم موجود است که در گذشته و آینده خدایانی به غیر از الله ﷻ بوده و هستند، خدایانی که بندگان را نابود کرده و به نیستی و زیان می‌کشاند.

شهوات در حالت طبیعی غذایی ضروری برای نفس انسان هستند تا به وسیله آن‌ها به آبادانی زمین پردازد که جزئی اساسی از وظیفه‌ی خلافتی است که خداوند انسان را برای انجام آن خلق نموده است. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ «زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم».

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾^۲ «او است که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است»

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ

الْمَاءِ^۱ «برای انسان، محبت شهوات (و دلبستگی به امور مادی) جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار (و مرکبهای ممتاز) و چهارپایان (همچون: شتر و گاو و بز و گوسفند...) و کشت و زرع. این‌ها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است و سرانجام نیک (تلاشگران در راه حق) در پیشگاه خدا است».

اما همانگونه که می‌تواند غذایی مفید باشد در صورتی که از حد تجاوز نماید به سمی کشنده تبدیل می‌شود درست همانند غذای جسم؛ جسم نیز - برای این که به فعالیت طبیعی خود پردازد - به میزانی معین از پروتئین، نشاسته، نمک، و ویتامین‌ها نیاز دارد که اگر در مقدار یکی از این موارد اسراف شد در فعالیت جسم اختلال ایجاد می‌شود و دیگر جسم قادر نخواهد بود فعالیت را که باید، داشته باشد در نتیجه بیماری‌ها آغاز می‌شود؛ نفس آدمی نیز چنین است و به این شهوات یا "محرک‌ها" برای ادامه‌ی حرکت طبیعی‌اش نیاز دارد اما اگر دنباله‌رو تحریک این شهوات باشد سیستم او مختل شده و فاسد می‌گردد و از ادامه‌ی فعالیت مفید باز می‌ماند و اگر به انواع فعالیت‌های منحرف پردازد همانطور که یک سلول سالم هنگام ابتلاء به سرطان مختل می‌شود او نیز فعالیت می‌کند اما فعالیت او به تباهی منجر می‌شود.

اینجا مکان ابتلائی است که انسان در زندگی با آن مواجه می‌شود و یکی از اهداف خلقت است: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۲ «ما انسان را از نطفه آمیخته (از اسپرماتوزوئید و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزمائیم، وی را شنوا و بینا، (به عبادت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم».

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَتَيْتُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۳ «ما همه چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم (و جهان پرزرق و برق، و پرنعمتی را برای

۱. آل عمران/۱۴.

۲. انسان/۲.

۳. کهف/۷.

انسانها آراسته‌ایم) تا ایشان را بیازمائیم (و ببینیم از آنان) کدام یک کار نیکوتر می‌کند».

موضوع ابتلاء شیوه‌ی دسترسی انسان به کالاهای دنیوی است آیا انسان در برابر حد و مرزی که خداوند برایش مقدر کرده است توقف خواهد کرد - چرا که خداوند آگاه و علیم است و می‌داند چه کسی را خلق کرده است و مصالح و زیان‌های او را می‌داند - یا این که فرد زیاده‌روی می‌کند و از حد خارج می‌شود و کالای دنیوی به سمی کشنده تبدیل می‌شود که بیشتر از منفعت، مضر خواهد بود و یا اصلاً سودی در بر نخواهد داشت؟: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱ «مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!»

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾^۲ «اینها حدود و مرزهای (احکام شرعی) الهی است و از آنها تجاوز نکنید».

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾^۳ «این (احکام روزه و اعتکاف) حدود و مرزهای الهی است و بدانها نزدیک نشوید».

انسانی که در جاهلیت عرب می‌زیست در شهوات غرق بود و به هر اندازه که وضع اجتماعی و اقتصادی به او امکان می‌داد به شهوت رانی مشغول می‌شد و در این کار مشکلی نمی‌دید بلکه این عمل را مایه‌ی افتخار و به عنوان ارزش قلمداد می‌کرد و با منطق بیمار و ناسالم خویش جایز می‌شمرد.

"طرفة بن العبد" می‌گوید:

ولولا ثلاث هن من عيشة الفتى	و جدك لم أحفل متى قام عودي
فمنهن سبقى العاذلات بشربة	كُمَيْتٍ متى ما تُعَلَّ بالماء تزبد
وكرّى إذا نادى المضاف محبباً	كسید الغضا - نبهته - المتورد
وتقصير يوم الدجن، والدجن معجب	بیهكنة تحت الطراف المعمد

«اگر آن سه چیز از خوشگذرانی‌های جوانی نبودند، به بخت تو قسم، هرگز از

۱. ملک/۱۴.

۲. بقره/۲۲۹.

۳. بقره/۱۸۷.

این که کی بر سرم نوحه گر حاضر شود (و یمیرم) باکی ندارم. یکی از آن‌ها این است که بامدادان قبل از بیدار شدن ملامتگران جامی از شراب کهنه و خالص سرکشم، شرابی که چون آب بر آن بریزند کف برآرد! دیگری آن است که وقتی کسی از هراس دشمن به من پناه آورد با اسب اصیل و تیزرو خود که همانند گرگ جنگلی که برای نوشیدن آب بیرون می‌آید تاخته و به یاری او بشتابم (و دشمن او را نابود کنم) آن یکی هم آن است روزی ابری و ذوق‌آور را با دلبری خوش‌اندام و زیبا در زیر خیمه‌ای برافراشته به پایان برسانم».

او از شراب و زن و جنگ نام می‌برد در حالی که قبل از آن می‌گوید:

أَلَا أَيُّهَا اللَّائِمِي أَحْضِرِ الْوَعْيَ وَأَنْ أَشْهَدَ لِلذَّاتِ هَلْ أَنْتَ مَخْلُودِي؟
 «ای کسی که مرا ملامت می‌کنی که مبدا در جنگ حضور یابم و از لذت‌ها بهره‌مند شوم، آیا تو می‌توانی مرا جاویدان کنی؟»

به این دلیل که جاودانه زیستن در دنیا محال است منطق جاهلیت چنین بود که انسان تا توان دارد مشغول شهوت باشد زیرا فرصت همین یکبار است و اگر ضایع شود دوباره به دست نخواهد آمد.

اما انسانی که در جاهلیت معاصر به سر می‌برد شهوت‌ها اصلی است که به خاطر آن زندگی می‌کند و اگر تولید و فعالیت دارد به این خاطر است که به وسیله‌ای دست یابد که مقدار بیشتری از کالاهای دنیوی را برایش فراهم کند! فرقی نمی‌کند که شهوتش برای قدرت باشد و برای به دست آوردن آن تلاش کند و یا شهوتش برای مالکیت باشد و برای به دست آوردن مالکیت تلاش نماید، و یا برای سکس و لذت‌های جنسی باشد، لذتهایی که جاهلیت معاصر آن را به ارزشی پسندیده برای کوچک و بزرگ، عاقل و دیوانه و مرد و زن تبدیل نموده است!

اما هدف؛ هدفی در جاهلیت فراتر از زندگی دنیا و کالاهای آن نیست:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾^۱ «می‌گویند:

حیاتی جز همین زندگی دنیائی که در آن بسر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد!»

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۱ «حیاتی جز حیات این جهان وجود ندارد که (گروهی از ما) می‌میریم (و گروه دیگری جای آنان را می‌گیریم) و زندگی می‌کنیم، و ما هرگز (پس از مرگ) برانگیخته نمی‌شویم».

﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۲ «از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد. منتهای دانش ایشان همین است».

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۳ «این اکثریت کوتاه‌بین) تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند، و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند».

هنگامی که انسان در زندگی دنیا و اهداف نزدیک آن - هر چند دور به نظر رسد - محصور شود بسیاری از جوانب سرشتی را که خداوند برایش خلق کرده از دست خواهد داد، آن هنگام که او را از مستی خاک آفرید و از روح خود در آن دمید. لذا ارزشهای بلند را از دست خواهد داد، ارزشهایی که ارکان حقیقی انسان هستند: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۴ «وقتی (این گفتگو در ملاء اعلی و عالم بالا درگرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از روح متعلق به خود در او دمیدم، پس در برابرش سجده (بزرگداشت و درود) ببرید».

تمام هم و غم انسان در جاهلیت عرب قدیم، قبیله و موضوعات وابسته به آن

۱. مؤمنون/۳۷.

۲. نجم/۳۰-۲۹.

۳. روم/۷.

۴. ص/۷۲-۷۱.

بود به همین دلیل حفظ نسب و افتخار به آن، هجو، داستان جنگها و معرکه‌ها، دنیایی بودند که در آن و به خاطر آن زندگی می‌کرد؛ شعرایش در مورد آن شعر می‌سرودند و داستانسرایی‌های مهمانی‌هایشان در این باره بود و در مورد آن با هم مسابقه می‌دادند، به علاوه فعالیت‌هایی که در راستای جمع اموال و اولاد، و برای لذات و شهوات انجام می‌دادند.

اما انسانی که در جاهلیت معاصر به سر می‌برد در زندگی دنیا و عالم ماده گمراه‌تر و محصورتر است و از ارزشهای والا دورتر گشته و بر دستیابی به کالاهای دنیوی حریص‌تر است چرا که معماران این جاهلیت بر دورراندن کامل انسان از ارزشهای انسانی بسیار حریص‌اند و انسان را از حیوان پایتتر نگه می‌دارند به همین دلیل در آراسته کردن دنیا و آراسته کردن کالاهای پست دنیوی به هر وسیله‌ای که به ذهن خطور کند - یا خطور نکند - مهارت دارند.

در تمام جاهلیت‌ها - چه قدیم و چه جدید - هنگامی که مردم در زندگی دنیوی محصور می‌شوند و به آخرت و زنده شدن دوباره و حساب و کتاب ایمان نمی‌آورند زندگی در نظرشان بیهوده و بی‌معنی جلوه می‌کند و برای ارزشهای آن ارزشی قائل نیستند مگر به اندازه‌ای که در راستای شهوترانی و مصلحت‌هایش در این عمر کوتاه باشد و انسان را حیرتی فرا گرفته که شاعر جاهلی معاصر (یلیا أبو ماضی) با این ابیات آن را تعبیر می‌نماید:

جئت لا أعلم من أين ولكنی أتیت!

و لقد أبصر قدامی طریقاً فمشیّت!

و سأبقى ماشياً إن شئت هذا أو أبیت

کیف جئت؟ کیف أبصرت طریقی؟ لست أدري!

«آدم؛ نمی‌دانم از کجا، ولی آمدم! در مقابل گامهایم راهی را می‌بینم پس می‌روم! و همچنان در حرکت خواهم بود چه بخوام و چه نخواهم! چگونه آدم؟ و چگونه راهم را دیدم؟ خودم هم نمی‌دانم!»

شراب همیشه جزئی از زندگی جاهلیت است زیرا وسیله‌ای است برای فرار از درک پوچی دنیا، احساسی که بر درون آدمی سنگین است همان احساسی که

انسان را غرق لُهو می‌کند تا وقتی را که هم‌چنان فارغ و در عین حال سنگین است تلف نماید، آن‌وقت که مردم از کشمکش‌های پست و مصلحت‌های دنیایی فارغ می‌شوند و به دنبال هدفی برای پر کردن فراغت هستند اما چیزی نمی‌یابند.

در جاهلیت قدیم عرب، شراب و مجالس آن، و بازیهای قمار وسیله‌ی بزرگ آنان برای فرار از درک تباهی دنیا بود و در جاهلیت معاصر داروهای مخدر نیز به شراب افزوده شده و مجالس رقص، موسیقی و قمار وسیله‌ی فرار از واقعیت شده است.

از طرف دیگر اضطراب روانی، بیماریهای عصبی، خودکشی، و دیوانگی محصول این حس بیهوده دانستن دنیاست زمانی که هیچ وسیله‌ای نمی‌تواند این احساس بیهودگی و پوچی را از شخص هوشیار دفع کند.

* * *

اینها همه اسباب پراکندگی و آشفتگی روح بشر در جاهلیت هستند و ایمان همان چیزی است که می‌تواند این آشفتگی را از انسان دفع کند.

معنای اولیه ایمان اعتقاد به این موضوع است که او خدایی یکتاست که بجز او خدایی دیگر وجود ندارد و تمام خدایان و معبودان دیگر خیالی و وهمی بوده و حقیقت ندارند و فقط در گمان صاحبان این عقاید وجود دارند، گمانی که جای حقیقت را نخواهد گرفت.

معنای ایمان این است که معبودی حقیقی غیر از الله ﷻ وجود ندارد زیرا خدایی حقیقی غیر از او وجود ندارد و هر عبادتی که برای او صورت گیرد از اساس باطل است زیرا برای چیزی صورت گرفته که خدای حقیقی نیست.

معنای ایمان پایبندی به فرامینی است که از جانب او آمده است زیرا عاقلانه نیست که او معبود حقیقی، و یگانه خدای شایسته‌ی عبادت باشد و در عین حال فرمان غیر او که در برگیرنده معصیت اوست اطاعت شود!

و نهایتاً معنای ایمان این است که قانونگذار فقط خداست، اوست که حلال و حرام را تعریف می‌کند، نیک و بد، و مباح و غیر آن را تعیین می‌نماید، اوست که ضوابطی را که مردم در امور دنیوی باید رعایت کنند وضع می‌کند، و اوست که

برنامه‌ی زندگی را برای مردم تعیین می‌کند و اهدافی را که مردم برای آن زندگی می‌کنند برایشان مشخص می‌سازد.

از خصلتها و تأثیرات ایمان این است که اسبابی را که سبب پراکندگی و آشفته‌گی روح است از میان می‌برد.

هنگامی که خداوند به یگانگی گرفته شود در فکر و احساس تمام خدایان خیالی از میان برداشته می‌شوند، معبودانی خیالی که روح آدمی از پیروی نمودن آن‌ها دچار آشفته‌گی می‌شود و هر کدام از این معبودان خواسته‌هایی دارند که در یک راستا نمی‌گنجند لذا روح میان آن‌ها توزیع می‌شود و هیچ خدایی از آنان، به خدایی خود نمی‌پردازد مگر این که به حدود خدای دیگر تجاوز می‌کند: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ «خداوند مثالی زده است: مردی را که برده شریکانی است که پیوسته درباره او به مشاجره و منازعه مشغولند (و هر کدام او را به کاری دستور می‌دهد و او در میان دستورهای ضدّ و نقیض ایشان سرگردان و ویلان است)، و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است (و تحت سرپرستی او خطّ و برنامه‌اش مشخص است و لذا سرگردان و حیران در میان این و آن نیست). آیا این دو (برده که نمونه مشرک و موخّندن) برابر و یکسانند؟ (هرگز). حمد و سپاس تنها خدا را سزا است (نه بتها و انبازها و معبودهای دروغین را) و لیکن بیشتر آنان نمی‌دانند (و این حقیقت را فراموش کرده‌اند)».

اما هنگامی که خداوند به یگانگی گرفته شود، شهوتها و امیال طبق حدودی که خداوند تعریف نموده است نظم می‌گیرند و به غذایی مفید برای روح تبدیل می‌شوند و دیگر سمی کشنده نخواهند بود، و همّ و غمی نیستند که از فعالیت بازدارند، و به گونه‌ای نیستند که نه سیر شوند و نه کوتاه آیند، و فرصتی برای آرامش نفس باقی نگذارند.

هنگامی که خداوند به یگانگی گرفته شود هدفی که تمام اهداف دیگر را

مرتب کند مشخص می‌شود و ارزشهایی که اهداف را محقق خواهند ساخت معین می‌گردد و بیهودگی از زندگی رخت برمی‌بندد چرا که انسان به زنده شدن پس از مرگ، و حساب و کتاب باور دارد.

* * *

حال که نقش مقدمات و اصول در برپایی "پایگاه مستحکم" مشخص شد سخنی سریع و گذرا در مورد نقش مربی یعنی شخص رسول ﷺ که بزرگترین مربی تاریخ است بیان می‌داریم هرچند حق مطلب را در این سخن و سخنان دیگر ادا نمی‌کنیم.

در توصیف شخصیت رسول ﷺ همین کافی است که پروردگار می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱ «تو دارای اخلاقی بزرگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی».

اما ما نمی‌توانیم این پایگاه اولیه را بشناسیم مگر این که به تأثیر بزرگی که وجود شخصیت رسول ﷺ در میان این پایگاه داشت اشاره کنیم.

همیشه پیروان از خلال محبت و مصاحبت، چیزهایی از صفات رهبران را اقتباس می‌کنند اگر چه گاهی بدون آگاهی کامل از جانب آن‌ها صورت می‌گیرد چرا که شیفتگی پیروان به شخصیت رهبر، آن‌ها را به همانند کردن با او در برخی از اعمال، اقوال و موضع‌گیری‌ها سوق می‌دهد. این چیزی بود که برای اصحاب ﷺ به نسبت پیامبرشان نیز روی داد پیامبری که او را بسیار دوست می‌داشتند و برتر از هر احترامی که در کل تاریخ پیروان برای رهبر خود قائل بودند ایشان را احترام می‌گذاشتند.

هرقل از ابوسفیان در حالی که هنوز اسلام نیاورده بود در مورد رابطه‌ی مؤمنان با پیامبر ﷺ سوال نمود، او جواب داد: من هیچ کس را ندیده‌ام که مردم او را به اندازه‌ی حبّ یاران محمد برای محمد دوست داشته باشند.

اما قضیه‌ی تأثیر رسول خدا ﷺ تنها در حد شیفتگی پیروان بدون آگاهی کامل

از جانب آن‌ها محصور نبود، بلکه تاثیری آگاهانه به فرمان خداوند و نیز به فرمان خود رسول ﷺ وجود داشت: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۱ «سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند».

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۲ «چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید. از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد».

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَن حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ﴾^۳ «درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۴ «ای مؤمنان! فرمان خدا را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد».

" لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من نفسه وماله وولده " : «کسی از شما ایمان ندارد مگر این که من در نزد او از جان، مال و فرزندان او محبوب‌تر باشم»
 " صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصْلِي " : «نماز بخوانید همانگونه که من نماز می‌خوانم»

۱. احزاب/۲۱.

۲. حشر/۷۱.

۳. توبه/۱۲۰.

۴. انفال/۲۴.

۵. بخاری و مسلم.

۶. بخاری.

"خذوا عني مناسككم" ^۱: «آداب و مناسک خود را با پیروی کردن از من یاد بگیرید».

چرا که او فقط رهبری نبود که عده‌ای از مردم را رهبری کند، بلکه پیامبری بود که از جانب خدایش تبلیغ می‌کرد و آن‌چه که نازل آمده بود برای مردم روشن می‌کرد پس اطاعت از او امر بود و اطاعت او عبادت محسوب می‌شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ ^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ ^۳ «هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است».

به همین سبب آن محبت بی نظیر برای شخص رسول در دل پیروانش جمع گردید و به اطاعت از او که در واقع عبادت خداوند بود ملتزم گشتند و چنان تأثیری در درون اصحابش نهاد که در تاریخ بی‌مانند است، تأثیر یک شخصیت بی‌مانند و نیز تأثیر اصولی بی‌مانند آن هم در یک زمان واحد.

۱. مسلم.

۲. نساء/۵۹.

۳. نساء/۸۰.

در مورد اصول به صورت کلی بحث کردیم و دوباره به بحثی جزئی در مورد آن باز خواهیم گشت.

اما در مورد شخصیت رسول ﷺ در اینجا کافی است که بگوییم: شخصیت او یک شخصیت جامع بود که تمام صفات نیکی را که هر کدام از پیامبران دیگر داشتند در خود جمع نموده بود: روحانیت عیسی، صبر نوح، زیرکی موسی، دل نرمی ابراهیم علیهم السلام و خصلتهای دیگری که مخصوص خود ایشان بود و به پیامبر دیگری قبل از او عطا نشده بود.

هم چنین شخصیت یک رهبر سیاسی در او جمع شده بود که می توانست امتی را از پراکندگی نجات داده و متحد کند و به مرتبه‌ی بلندی در میان سایر امت‌ها نائل سازد، و شخصیت یک فرماندهی نظامی را داشت که می توانست سپاهی بی مانند را از لحاظ شجاعت و نیرومندی پرورش دهد و با آن در سخت ترین نبردها وارد شود، و شخصیت یک مربی که در رساندن پیروانش به اوج اخلاق نیکو از هیچ تلاشی کوتاهی نمی کند، و شخصیت یک عابد مخلص که از عبادت در ساعاتی از شب و اطراف روز غفلت نمی ورزد، و شخصیت مجاهدی که از جهاد کوتاهی نمی کند، و شخصیت یک شوهر نمونه و یک پدر مهربان و دلسوز؛ تمام این‌ها به صورت متوازن در این شخصیت موجود بود و هیچکدام تعادل دیگری را بر هم نمی زد؛ به همین دلیل تاثیر وی در پیروانش بزرگترین تاثیری بود که یک پیامبر در قومش و یک بشر در تاریخ بر جای می نهاد.

* * *

چنانکه در مورد اصولی که پایگاه اولیه را بنیان نهاد و پس از آن در مورد شخصیت مربی بزرگی که آن پایگاه را پرورش داد بحثی مختصر داشتیم بحثی را نیز در مورد خصوصیات مردانی که این پایگاه را بر دوش داشتند خواهیم داشت: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ «خداوند بهتر می داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد (و به چه کسی بسپارد)».

انتخاب پیامبر ﷺ از جانب خدا و انتخاب سرزمینی که رسالت از آنجا به حرکت می‌افتد و انتخاب قومی که اولین بار رسالت را بر دوش می‌گیرند بدون شک در پس خود حکمتی بزرگ دارد چرا که خداوند برای رسالت خویش بزرگترین پیامبر را برگزید و سرزمینی انتخاب نمود که می‌دانست مناسب‌ترین سرزمینی است که باید رسالت پایانی از آنجا به راه افتد، سرزمینی که در آن زمان محل طمع هیچکدام از دولتهای بزرگی که بر زمین حکومت می‌کردند نبود زیرا بیابانی بی علف بود، به همین دلیل گروه مؤمن در آن رشد کرده و استقرار یافتند بدون آنکه قدرتی خارجی آنها را سرنگون و یا تضعیف کند و یا از وظیفه اصلی باز دارد، تا آن زمان که دولتهای بزرگ از خطر آن آگاه شدند و قصد ایجاد مانع در برابر آن را داشتند، آنها حکومت خود را ایجاد کرده و نیرویی مهاجم تربیت کرده بودند که دشمنان را به وحشت می‌انداخت.

اما مردم این سرزمین، خداوند می‌دانست که آنها مناسب‌ترین کسانی هستند که این رسالت را حمل کرده و آن را به سراسر جهان می‌رسانند.

بت پرست بودند، آری؛ مشرک بودند، در دشمنی بسیار سرسخت بودند، در جنگ سخت گیر بودند، همه این‌ها درست بود اما در پس تمام اینها، فطرت آنها از مردم سایر سرزمین‌ها سالم‌تر بود، سرزمین‌هایی که تمدن جاهلی با رفاه، گشایش در رزق و روزی و ماندگاری‌اش بر زمین، و با ابتذال فاسد کرده بود چنانکه دو امپراطوری عظیم! ایران و روم در سمت راست و چپ این جزیره چنین بودند، به علاوه این که مردم را زیر سلطه‌ی حاکمان مقدسی که گردنها در مقابلش کج است قرار داده بودند، حاکمانی که رفتارشان با مردمان رفتار آقا با برده بود پس آقا از حد خود طغیان می‌کرد و برده سر خم می‌نمود.

بی گمان جاهلیت عرب روح اعراب مشرک را فاسد ساخته بود اما در واقع این فساد فقط در پوسته بود و بر اصل فطرت تسلط نداشت پس اگر عقیده جدید این پوسته فاسد را از میان می‌برد تا به عناصر نیکوی ذخیره شده در فطرت می‌رسید، امری بزرگ روی می‌داد.

جدا از کافرانی که بر کفر خویش اصرار می‌نمودند و با درندگی تمام با این

دین مبارزه کردند همانا مردمانی که این دعوت را استجابت کردند آن را به زیبایی استجابت نمودند، به حدی که در میان پیروان پیامبران پیشین بی مانند بود چون فطرتشان در زیر آن پوسته‌ی دروغین، سالم مانده بود و برای این دین اخلاصی کامل داشتند و نیز شجاع و آماده‌ی فداکاری بودند.

ویژگی دیگری که باید به آن اشاره کرد آمادگی آنان برای نقل مکان سریع به جاهای جدیدی بود که در آن اقامت کنند، روابط بازدارنده، آنان را زمین گیر نساخته بود هم‌چنانکه کشاورز به زمینش وابسته می‌شود و چندین قدم از زمینش دور نمی‌گردد که فوراً احساس غربت می‌کند، لذا با این خصلت در زمین پراکنده شدند که قبلاً هیچ مردم دیگری این چنین انتشار نیافته بودند و با خود هدایت و نور را برای تمام بشریت حمل می‌کردند.

* * *

تاکنون در مورد عوامل سه گانه‌ای که در استحکام "پایگاه اولیه" سهیم بودند بحثی کلی داشتیم: بزرگی اصول و مقدماتی که پایگاه بر آن بنا شده بود، بزرگی مربی علیه السلام و نیز سلامت فطرت کسانی که این اصول بزرگ را دریافت می‌کردند و از عظمت مربی متأثر شدند، اما از نقش تربیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن پیروانش را پرورش می‌داد صحبت نکردیم.

اصول و مقدمات دست یافتنی است - و امروز هم همانند روزی که از جانب خدا نازل شد موجود است - اما به تنهایی تأثیر گذار نیست مگر این که مربی آن‌ها را در روح پیروان بکارد و پرورش دهد و با رعایت و توجه دنبال بگیرد. گاهی هم مربی یافت می‌شود اما تأثیر کاملی ندارد مگر این که تلاش لازم برای تربیت صورت گیرد زیرا مربی باید در جهت تعمیق ارزشهای مورد نظر و تثبیت آن‌ها در روح پیروانش تلاش نماید.

من در کتابی دیگر در مورد روش تربیت اسلامی^۱ بحث نموده‌ام اما اکنون می‌خواهم نقش تربیت در برپایی "پایگاه اولیه" را مشخص کنیم زیرا موضوعی

است که در حرکت اسلامی معاصر با آن روبرو هستیم و در اکثر مواضع جای این بحث را خالی می‌یابیم.

چنانکه گذشت گفتیم ایمان به "لا إله إلا الله" تاثیر عمیقی بر نفس بشر دارد چرا که ذرات درون آدمی را به حالت اولیه بر می‌گرداند، چنانکه جریان الکتریکی در قطعه‌ای از آهن تاثیر می‌گذارد، با این تفاوت که نفس زنده - به خاطر میل، رغبت، تاثیر پذیری و جاذبه‌های مخصوص خود - به قطعه آهن ساکن شباهت ندارد، قطعه آهنی که می‌توان مدتی نه چندان کوتاه آن را به همان صورت که هست نگهداری کرد اما حتی قطعه آهن را که حسی در آن جریان ندارد نمی‌توان به همان حالتی که جریان الکتریکی در آن تاثیر نموده تا ابد نگهداری کرد مگر این که حفاظ‌هایی برای آن قرار داده شود که اجازه ندهد ذرات آن دوباره پراکنده شوند و به حالت قبل باز گردند.

لذا نفس آدمی اولی‌تر است که با تاثیرپذیری، گرایشات و جاذبه‌های خاص خود - دوباره به حالت پراکندگی بازگردد در صورتی که محافظی برای جلوگیری از پراکندگی قرار داده نشود.

هم‌چنانکه قطعه آهن باز هم تمام خاصیت مغناطیسی خود را در صورت رها شدن بدون حفاظ از دست نخواهد داد اما به تدریج خاصیت مغناطیسی آن ضعیف می‌شود، به همان صورت نیز روحی که ایمان آورده است اگر مدتی بدون حفاظ آن را رها کنی ایمانش ضایع نمی‌شود اما به تدریج ضعیف می‌گردد به گونه‌ای که به ایمانی غیر فعال تبدیل می‌شود که خواسته‌های تو را بر آورده نمی‌کند به طوریکه انگار در عالم واقعیت وجود خارجی ندارد و اینجاست که نیاز ضروری به تربیت ایمانی و نه فقط خود ایمان آشکار می‌شود.

نفس آدمی در زندگی دنیوی از حرکت‌های پنهانی و گذرا در وجودش رنج می‌برد که همان شهوتهایی هستند که در قرآن ذکر شده‌اند: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ

وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ^۱ «برای انسان، محبت شهوات (و دلبستگی به امور مادی) جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار (و مرکبهای ممتاز) و چهارپایان (همچون: شتر و گاو و بز و گوسفند...) و کشت و زرع. این‌ها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است و سرانجام نیک (تلاشگران در راه حق) در پیشگاه خدا است (و همو داند که در آخرت به نیکوکاران چه چیزهایی عطاء خواهد کرد)».

قبلاً گفتیم که این حرکت‌های پنهانی و گذرای درون نفس - که انسان را به اعمال و سلوکی معین سوق می‌دهد - همان نقطه ابتلای انسان در زندگی دنیوی هستند که از روحی تا روحی دیگر و سلوکی تا سلوک دیگر فرق دارد: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۲ «ما همه چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم (و جهان پرزرق و برق، و پرنعمتی را برای انسانها آراسته‌ایم) تا ایشان را بیازمائیم (و ببینیم از آنان) کدام یک کار نیکوتر می‌کند. «آیه مبارکه، شهواتی را که درون روح آدمی در حال حرکتند و به سوی اعمال و سلوکی معین حرکت می‌کنند به صورت کلی بیان نموده است زیرا مجال ذکر آن به صورت جزئی وجود ندارد^۳ اما تاثیرپذیری انسان، میل و جاذبه‌های آن قابل شمارش نیست و پایان نمی‌پذیرد چنانکه شاعری گفته است: "نیازهای کسی که در حال زندگی است انقضاء ندارد."؛ به همین دلیل ابتلا در هر لحظه پا بر جاست و نیاز به تربیت نیز هر لحظه احساس می‌شود تا روح انسان به وضع مطلوب برسد و از بندگی شهوات نجات یابد و به حالت استقامت که مانند اصلی برای آن است باز گردد و بر آن تطابق یابد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَاقُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۴

۱. آل عمران/۱۴.

۲. کهف/۷.

۳. جزئیات مربوطه در آیه‌های دیگر و نیز در بسیاری از احادیث رسول بیان شده‌اند.

۴. فصلت/۳۰.

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مرثه می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد».

با وجود این‌ها انسان از خطا معصوم نیست و انسان از دعوت درون به چیزهایی که او را در خطا می‌افکنند ایمن نیست هر چند در توبه همیشه در مقابل انسان باز است: "کل بني آدم خطاء وخير الخطائين التوابون" ^۱: «تمام فرزندان آدم خطاکارند اما بهترین خطاکاران، توبه کاران هستند» پس در اینجا نقش تربیت و نیاز بشر به آن، و ضرورت اهمیت دادن به آن تا بیشترین حد ممکن ظهور می‌یابد.

تربیت فقط برای حفظ شهوات نفس و خواسته‌ها و انفعالات آن مطلوب نیست هرچند این‌ها ارکانی هستند که به آن نیاز داریم و زندگی بدون این‌ها پا بر جا نمی‌ماند بلکه بخاطر سطح‌های دیگر رفتاری و ارزشهای لازم زندگی، مطلوب است.

خداوند در زندگی دنیایی انواع گوناگونی از ابتلاء را قرار داده است که برخی از آن‌ها ناشی از فشارهای درون نفس آدمی است که همان انگیزه‌ها و امیال و شهوت‌های اوست و برخی دیگر فشارهایی است که از خارج ذات او بر او وارد می‌شوند هرچند بر درون نفس هم تاثیر می‌گذارند، چه فشارهای سیاسی باشند و چه اقتصادی و چه اجتماعی؛ عرف و تقالید مردم هم جزء دسته‌ی دوم هستند و همگی به خضوع و گردنکجی مردم در برابر مقتضیات آن منجر می‌شود، هرچند بسیاری از این‌ها در جاهلیت به جای این که ضروریات واقعی باشد امیالی است که گردنکشان و زور گویان بر ضعیفان و گردنکجان تحمیل نموده‌اند: ﴿وَلَوْ أَتَّبَعَ

الْحَقُّ أَهْوَاءُهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»^۱ «اگر حق و حقیقت از خواستها و هوسهای ایشان پیروی می کرد (و جهان هستی بر طبق تمایلاتشان به گردش می افتاد) آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها بسر می برند تباه می گردیدند».

برای این که زندگی در سطح مورد لیاقت انسان - انسانی که خداوند او را اکرام نموده و بر بسیاری از مخلوقات برتری داده است - پا گیرد، باید انسان در برابر این فشارها مقاومت کند هر چند این مقاومت باعث برخی ها محرومیت ها شود. اگر نفس انسان بدون نظارت ترک شود بنای آن ضعیف می شود و توانایی مقاومت در برابر فشارها را نخواهد داشت و انحناپذیر و انعطاف پذیر خواهد بود، پس مستکبران در بکارگیری فشار بیشتر تشویق می شوند تا بدین وسیله مردم بیشتر تسلیم شوند: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۲ «همیشه چنین بوده است که) تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی پدیدار گشته است که مردمان انجام می داده اند».

در این معامله طغیان طاغیان و تسلیم تسلیم شوندگان در فساد مساوی است و هردویش فساد است که زندگی را از وضع سالمی که باید باشد تغییر خواهند داد. در اینجا بار دیگر نقش تربیت در دستیابی نفس به استحکام لازم در رویارویی با فشارها بروز می یابد، ارزشها و اصول نیز سنگهای محکمی هستند که بنای نفس را از تخریب در اولین برخورد یا از له شدن تحت فشار، حفظ می کنند.

استحکام حقیقی نفس به اندازه ی تمسک واقعی به این ارزشها و اصول است و این تمسک همانی است که تربیت با تلاش مداوم خود ایجاد می کند، اما این تمسک ایجاد نمی شود مگر این که برکنترل شهوات و امیال عادت یافته باشد، چرا که بدون این عمل به استحکام لازم و توان کافی برای حمل تکالیف دست پیدا نمی کند: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳ «محکم

۱. مؤمنون/۷۱.

۲. روم/۴۱.

۳. زخرف/۴۳.

چنگ بزن بدان چیزی که به تو وحی شده است. چرا که تو قطعاً بر راه راست قرار داری». ﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^۱ «و آنان که به کتاب (آسمانی) تورات سخت پای بند بوده و بدان (متمسک می شوند و نماز (واجب بر خویشان) را به جای می آورند (پاداش بزرگی دارند و) ما پاداش اصلاحگران (خود و جامعه انسانی) را هدر نمی دهیم».

نیاز به تربیت در همین حد خاتمه پیدا نمی کند و در این سطح پایان نمی پذیرد مخصوصاً نسبت به مؤمنان، چرا که اراده‌ی خداوند این است که مردم همگی گروه واحدی نباشند: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ، إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾^۲ «اگر پروردگارت می خواست مردمان را (همچون فرشتگان در یک مسیر و بر یک برنامه قرار می داد و) ملت واحدی می کرد (و پیرو آئین یگانه‌ای می نمود) ولی (خدا) مردمان را مختار و با اراده آفریده و) آنان همیشه (در همه چیز، حتی در گزینش دین و اصول عقائد آن) متفاوت خواهند ماند مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد (و در پرتو لطف او بر احکام قطعی الدلاله کتاب خدا متفق بوده، هرچند در فهم معنی ظنی الدلاله آن که منوط به اجتهاد است، اختلاف داشته باشند) و خداوند برای همین (اختلاف و تحقق اراده و رحمت) ایشان را آفریده است».

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾^۳ «او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است) پس گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می گردید».

لذا جزء سنت خداوند است که پیکار میان مؤمنان و کافران (میان اهل حق و اهل باطل)، در زمین روی دهد، تا مبدا با غلبه‌ی اهل باطل بر زمین فساد حاکم شود: ﴿وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى

۱. اعراف/۱۷۰.

۲. هود/۱۱۸-۱۱۹.

۳. تغابن/۲.

الْعَالَمِينَ»^۱ «و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد».

خداوند در نابودی اهل باطل، و نابودی طغیان آن‌ها ناتوان نیست چرا که او به هر چه بگوید "بشو" همان "می شود": ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ «ماهرگاه چیزی را بخواهیم (پدید آوریم) کافی است که (خطاب) بدان بگوئیم: باش! پس فوراً می شود».

اما سنت خداوند چنین اقتضا کرده است که نابودی آن‌ها به دست اهل حق باشد آن هم با کمک و تأیید خود او، و هم چنین اقتضای سنت الهی چنین است که به نسبت اهل حق بخشی از همان ابتلایی باشد که درسنت خداوند برای آنان مقدر شده است و سبب بزرگی و بلندمرتبگی آنان خواهد شد: ﴿ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَا تَصَرَّ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ﴾^۳ «و اگر خدا می خواست خودش (از طریقهای دیگری همچون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سایر بلایا و مصائب، بدون جنگ شما) از آنان انتقام می گرفت. اما خدا خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید».

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۴ «ای مؤمنان! شما کافران را (با قوت و قدرت خود در نبرد بدر) نکشتید، بلکه خدا (با پیروز نمودنتان بر آنان و افگندن هراس به دلهایشان) ایشان را کشت. و (ای پیغمبر! بدان گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشمان ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیت و کیفیت آن توانائی را ندارد) بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و

۱. بقره/۲۵۱.

۲. نحل/۴۰.

۳. محمد/۴.

۴. انفال/۱۷.

با اعطاء خوبیها آزمایششان نماید). بیگمان خداوند شنوای (دعا و استغاثه مؤمنان بوده و از صدق و اخلاص ایشان) آگاه است».

این کار یعنی مبارزه و جهاد با باطل، و دفع آن به خاطر اصلاح زمین و حفظ آن از فساد، نقطه‌ی اوجی است که انسان در زندگی دنیا به آن دست می‌یابد و در اصل، بلندای قله‌ی اسلام است: "ألا أخبرك برأس الأمر، وعموده، وذروة سنامه؟ قلت، بلى يا رسول الله. قال: رأس الأمر الإسلام، وعموده الصلاة، وذروة سنامه الجهاد"؛ «آیا تورا از اساس امور، و ستون، و بلندای آن آگاه نکنم؟ گفتم (این سخن خطاب به معاذ بن جبل رضی الله عنه بود): بله ای رسول خدا. فرمود: اساس امور اسلام است و ستون آن نماز و بلندایش جهاد است»

اما این عمل به تربیتی طولانی و آمادگی نیاز دارد، آمادگی روحی قبل از آمادگی جسمی و مادی، و این سطحی از سطوح تربیت است که جز با گذر از دو سطح پیشین کامل نمی‌گردد.

این عمل به استحکامی نفسی احتیاج دارد که بر کنترل شهوات تمرکز داشته باشد و همین‌طور به تدریج در سطوح سه‌گانه پیش می‌رود که از تمرین کنترل شهوات و عادت دادن نفس به نظم و انضباط شروع می‌شود، و در مرحله‌ی بعدی با راسخ کردن ارزشهای والا در ساختار نفس به استحکام و صلابت دست می‌یابد تا این که به مرحله‌ی آمادگی برای جهاد و صبر بر سختی‌ها در زمینه‌ی جان و مال می‌رسد.

در اینجا سطح دیگری وجود دارد که باید هنگام بحث از مردم بهترین عصر، مخصوصاً نسل صحابه رضی الله عنهم به آن اشاره کنیم و آن سطح سنت‌های (یا مستحبات) گرانمایه است، چیزهایی که علاوه بر فروض و واجبات انجام می‌شود بدون آنکه خدا و رسولش آن را إلزام کرده باشند اما به خاطر محبت خدا و رسول و عبادت خالصانه، جهت کسب رضای خدا انجام می‌شود و این سطحی از بلندی بود که آن نسل بی‌نظیر که رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت نموده بود به آن دست یافتند، اگر چه

هیچ نسلی از نسلهای امت اسلامی از افرادی که به این سطح بلند دست می‌یابند خالی نیست.

* * *

هنگامی که این مسئله برایمان روشن شود تقریباً می‌توانیم تلاشی را که مربی بزرگ، رسول خدا ﷺ برای بلند نمودن این افراد به آن سطح مرتفع بذل نمود تصور کنیم، سطحی که در عالم واقعیت به آن دست یافتند و در تاریخ بشر بی‌سابقه بوده است.

چه بسا آشنایی با ابزارهای بزرگی که رسول خدا ﷺ در تربیت اصحابش ﷺ به کار گرفت در تصور این تلاش به ما کمک کند، وسایلی که برای تربیت بر اساس برنامه‌ی اسلام در هر نسلی از نسلها ضروری است و آن تعمیق نمودن ایمان به الله ﷻ و روز آخرت، و نیز تمرین زندگی در همراهی با خداست.

هیچ چیز نمی‌تواند انسان را به درجه‌ای بالاتر از این درجه که ایمان انسان را به آن می‌رساند بالاتر ببرد؛ ایمان آن چیزی است که حفاظهایی را که درون را از نابودی و سقوط به شهوات حفظ می‌کنند فراهم می‌کند و پس از آن، در نزد او صعود از پله‌های رهروان راه خدا را به سمت بالاترین درجه، محبوب می‌کند.

هر اندازه که انسان همراه خداوند زندگی کند به همان اندازه او را دوست خواهد داشت و خوف او را در دل خود خواهد پروراند، و در نهان و آشکار او را یاد می‌کند و رضایتش را می‌جوید، و هر اندازه که با یاد آخرت و برانگیخته شدن پس از مرگ، حساب و کتاب، و با یاد بهشت و جهنم زندگی کند به همان اندازه نیز بر حفظ شهوات، رسیدن به ارزشهای والا، آمادگی برای جهاد فی سبیل الله و انجام سنتها به صورت مخلصانه و برای کسب رضای خدا، توانا خواهد بود.

اگر آیه‌های قرآن را بررسی کنیم تمرکزی را دقیقاً حول این نکات خواهیم یافت. در شناساندن خداوند با اسم‌های نیکو و صفات بلندش، با قدرتش که چیزی او را ناتوان نمی‌سازد، و علمش که چیزی از او پنهان نمی‌شود، مراقبتی که از چیزی غفلت نمی‌ورزد، رحمتش که همه چیز را در برگرفته است، جبروتش که

چیزی را یارای مقابله‌ی با او نیست، این‌ها در قرآن کریم آشکارتر از آنند که به آن‌ها اشاره کرد، چون این موضوع در موضوعات قرآنی اولین و بزرگترین است از این لحاظ که بخش وسیعی از آن را به خود اختصاص داده است و همیشه بر آن متمرکز بوده و مقتضیاتش را بیان داشته است؛ اقتضای این تعاریف عبادت خالصانه‌ی خداوند است چه در اعتقاد قلبی و چه در آداب تعبدی مانند نماز، روزه، زکات، حج، طلب کمک و پناه خواستن از خدا، ذبح، نذر، دعا و همچنین پایبندی به تمام اوامر و نواهی، و تشریعات و احکامی که از جانب خدا آمده است.

اما صحنه‌های قیامت به همراه گوناگونی روش‌های نمایش آن و تعدد جایگاه‌های ذکر آن، و تذکر به آن، به نعمتها و عذابهای آن، این‌ها همه برای کسی که در کتاب خدا تدبر کند روشن و آشکار است.

اما در سوره‌های مدنی توجه انسان به ارتباط بین این دو موضوع توأماً جلب می‌شود: ایمان به خدا و ایمان به روز آخرت، چه به صورت اثبات و چه به صورت نفی، و آن را به عقاید، آداب، و اسلوب رفتار و اخلاق ربط می‌دهد خواه در نزد مؤمنان و خواه به نسبت کافران: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱ «کسانی که ایمان داشتند (پیش از این به پیغمبران، و آنان که به محمد باور دارند) و یهودیان، و مسیحیان، و ستاره‌پرستان و فرشته‌پرستان، هر که به خدا و روز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداششان در پیشگاه خدا محفوظ بوده و ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بدیشان دست نخواهد داد».

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضِلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۲ «و هنگامی که زنان را طلاق دادید و مدت عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنان نشوید

که با شوهران (سابق یا با کسان دیگری) ازدواج کنند، اگر در میانشان به طرز پسندیده‌ای تفاهم برقرار گردد (و خواسته باشند زندگی خانوادگی آبرومندانه‌ای به راه اندازند)، این (احکام حکیمانه همراه با ترغیب و ترهیبی که گذشت) همان چیزی است که کسانی از شما بدان پند داده می‌شوند که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بذل و بخششهای خود را با منت و آزار، پوچ و تباه نسازید، همانند کسی که دارائی خود را برای نمودن به مردم، ریاکارانه صرف می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان ندارد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ

صَاغِرُونَ^۱ «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیتهای مذهبی به خاطر معاف‌بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیت جان و مال آنان گرفته می‌شود)».

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۲ «سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند».

هر چند این ارتباط به صورت مستقیم در سوره‌های مدنی میان ایمان به خدا و ایمان به روز آخرت آشکار است اما همین ارتباط در سوره‌های مکی نیز موجود است اما هر کدام به صورت جداگانه ذکر شده‌اند: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»^۳ «پروردگار شما (که باید او را بپرستید) پروردگار یکتائی است، و آنان که ایمان به آخرت ندارند، دلهایشان منکر (مبدأ و توحید هم) بوده و خویشان را بزرگ می‌پندارند (و برتر از آن می‌دانند که حق را بپذیرند و خدای را پرستش کنند)».

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، أَن هَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا، وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا، وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ

۱. توبه/۲۹.

۲. احزاب/۲۱.

۳. نحل/۲۲.

الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا، إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا، وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا، وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُجُوا عَلَيْهَا ضَمًّا وَعُمْيَانًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا نَحِيَّةً وَسَلَامًا، خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا»^۱ «و بندگان (خوب خدای) رحمان کسانند که آرام (و بدون غرور و تکبر) روی زمین راه می‌روند و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب (دشنامها و بد و بیراههای خود) قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و ترک ایشان می‌گویند. و کسانند که (بخش قابل ملاحظه‌ای از شب، و گاهی تمام) شب را با سجده و قیام به روز می‌آورند (و با عبادت و نماز سپری می‌کنند). و کسانند که پیوسته می‌گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما به دور دار. چرا که عذاب آن (گریبانگیر هر کس که شد از او) جدا نمی‌گردد (و تا ابد ملازم وی می‌شود). بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه و جایگاه است. و کسانند که به هنگام خرج کردن (مال برای خود و خانواده) نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو (یعنی اسراف و بخل، حد) میانه‌روی و اعتدال را رعایت می‌کنند. و کسانند که با الله ﷻ معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که خداوند خورش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هر کس (یکی از) این (کارهای ناشایست شرک و قتل و زنا) را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند. (کسی که مرتکب یکی از کارهای زشت و پلشت شرک و قتل و زنا شود) عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب می‌ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند (گناهان چنین کسانی را می‌بخشد و) بدیها و گناهان (گذشته) ایشان را به خوبیها و نیکیها

تبدیل می‌کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (و نه تنها که سیئات را می‌بخشد، بلکه آن‌ها را تبدیل به حسنات می‌نماید). (آخر) کسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد، کاملاً به سوی خدا باز می‌گردد (و تبدیل سیئات به حسنات تعجّبی ندارد. زیرا کار خدا بی‌مثال، و پاداش خدا بی‌حساب و دریای مهرش بی‌کران است). و (بندگان خدای رحمان) کسانی که بر باطل گواهی نمی‌دهند، و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند، بزرگوارانه (از شرکت در بیهوده‌کاری و یاوه‌سرائی کناره‌گیری می‌کنند و از آنها) می‌گذرند. و کسانی که به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند همسان کران و نابینایان بر آن فرو نمی‌افتند (و غافل‌وار بدان گوش فرا نمی‌دهند. بلکه با گوش دل می‌شنوند و با چشم عقل بدان می‌نگرند، و درسها و اندرزهای قرآنی را آویزه گوش جان می‌کنند و نیروی ایمان خود را بدان تقویت می‌سازند). و کسانی که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندان به ما عطاء فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده، مایه سرور ما و) باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان (به گونه‌ای که در صالحات و حسنات به ما اقتداء و از ما پیروی نمایند). به اینان بالاترین درجات و عالی‌ترین منزلگاههای بهشت داده می‌شود در برابر صبر و استقامتشان (بر انجام طاعات و دوری از منکرات)، و در آن (جایگاههای والای بهشت، از هر سو) بدانان درود و سلام گفته می‌شود. در آنجاها جاودانه می‌مانند. چه قرارگاه خوب و چه جایگاه زیبایی!!».

این مسئله از لحاظ تربیتی بدین دلیل حائز اهمیت است که ایمان به الله ﷻ و ایمان به روز آخرت هر کدام مستقل هستند و جداگانه به درون نفوس راه می‌یابند سپس با همدیگر مرتبط، و لازم و ملزوم و تکامل کننده‌ی یکدیگر خواهند بود، این‌ها ابزار بزرگ برنامه‌ی تربیتی اسلامی هستند که با پایبندی مستمر و دنباله‌روی آگاهانه و مداوم آنان نتیجه مورد نظر را خواهند داد، آری این همان چیزی بود که رسول ﷺ به انجام آن پرداخت آن هم به صورتی منحصر به فرد که در تمام تاریخ بشریت نظیری ندارد.

کار همیشگی رسول خدا ﷺ مخصوصاً در مکه، تعمیق ایمان به خدا و تعمیق ایمان به روز آخرت در درون یاران خود بود و پس از این مرحله در درون آن‌ها میان ایمان به خدا و ایمان به روز آخرت ارتباط ایجاد می‌نمود به طوریکه هر کدام از این دو، یادآور دیگری می‌شدند و اگر شخص به یاد خدا می‌افتاد روز آخرت را نیز همراه آن یاد می‌نمود و به یاد نعمتها و عذابش می‌افتاد و اگر به یاد روز آخرت می‌افتاد همراه با آن خدا را یاد می‌کرد، خدایی که مالک دنیا و آخرت است و نیز مالک تمام چیزهایی است که وجود دارند.

قله‌ای را که رسول خدا ﷺ در تربیت یارانش به وسیله‌ی این ابزار به آن دست یافت بعد از آنکه آنان از این تربیت بی‌نظیر سیراب شده و بیشترین نصیب خویش را از آن بردند در این توصیف زیبا در کتاب خداوند برایمان آشکار می‌شود: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، رَبَّنَا إِنَّكَ سَمِعْتَنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ، رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۱ «مسلماً در آفرینش (عجیب و غریب و منظم و مرتب) آسمانها و زمین، و آمد و رفت (پیاپی، و تاریکی و روشنی، و کوتاهی و درازی) شب و روز، نشانه‌ها و دلائلی (آشکار برای شناخت آفریدگار و کمال و دانش و قدرت او) برای خردمندان است. کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند و درباره آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمانها و زمین می‌اندیشند (و نقشه دلربا و ساختار حیرت‌زای آن، شور و غوغائی در آنان برمی‌انگیزد، و به زبان حال و قال می‌گویند:) پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی (از دست

یازیدن به کار باطل!)، پس ما را (با توفیق بر انجام کارهای شایسته و بایسته) از عذاب آتش (دوزخ) محفوظ دار. پروردگارا! بیگمان تو هر که را (به خاطر اعمال زشتش) به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای. و (اینان بر خود و دیگران ستم کرده‌اند و) ستمکاران را یآوری نیست. پروردگارا! ما از منادی (بزرگوار توحید، یعنی محمد پسر عبدالله) شنیدیم که (مردم را) به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم (و ندای او را لایک گفتیم. اکنون که چنین است) پروردگارا! گناهانمان را بیامرز و بدیهایمان را بپوشان و ما را با نیکان و (در مسیر ایشان) بمیران. پروردگارا! آن‌چه را که بر (زبان) پیغمبران خود (و به پاداش تصدیق ایشان و پیروی از آنان) به ما وعده داده‌ای، (از قبیل: پیروزی دنیا و نعمت آخرت) به ما عطاء کن، و در روز رستاخیز ما را (با درآوردن به دوزخ) خوار و زبون مگردان. بیگمان تو خلف وعده نخواهی کرد».

آری این توصیف بزرگ از جانب پروردگار جهانیان قله‌ی زیبایی را که به آن دست یافتند پیش چشمان می‌آورد؛ یاد خدا حتی به صورت لحظه‌ای آثار خود را در درون انسان بر جای می‌گذارد، پس حال آنانکه در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته خدا را یاد می‌کنند چگونه خواهد بود؟! آنانکه در همه حال خدا را یاد می‌کنند اثر این یاد نمودن در درونشان چه خواهد بود؟!

از طرف دیگر یاد خداوند به درونی‌طور نمی‌کند که در حال سقوط به شهوات است چرا که این‌ها لحظات غفلت از یاد خداست، انسان هنگامی خدا را یاد می‌کند که در حال صعود است، لذا اگر این مقیاس را در نظر بگیریم در می‌یابیم که تمام لحظات یاد خدا، لحظات صعود است پس حال کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته یعنی در همه حال، یاد می‌کنند چگونه خواهد بود و چقدر صعود خواهند کرد؟ این نکته برآستی چیز زیبایی است اگر آن را در شکل حقیقی‌اش تصور کنیم.

صعود برای بشر کار مشکلی است مگر این که به آن عادت کند چرا که مشتی خاک که دارای وزن است همواره به سوی پایین تمایل دارد و دائما نیاز به بلند کردن دارد تا این که متوازن شود و باید آن را بلندتر نمود تا نیروی صعودکننده

بر نیروی سقوط کننده غلبه نماید.

در حقیقت نیروی صعود کننده در وجود انسان و در اعماق فطرت او موجود است و آن همان دیمدنی است که خداوند از روح خود در وجود انسان دمیده است: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱ «وقتی (این گفتگو در ملا اعلی و عالم بالا درگرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده (بزرگداشت و درود) بپريد.»

اما این منافاتی با این مسئله ندارد که باید در عمل برای بکارگیری این ابزار تلاشی صورت گیرد، تلاشی که تربیت بر آن بر پا می شود چرا که شهوات به صورت خودکار در نفس آدمی به خاطر محبوبیت و تزئین طبیعی اشان تاثیر می گذارد و همواره محرک های آن در انواع کالاهای دنیوی که حیات با آنها زینت داده شده موجود است، لذا ابزار تسلط بر شهوات در حد معین برای رسیدن به سطوح بلندی که خداوند دوست دارد به تمرین و آمادگی نیاز دارد همانطور که کودک برای راه رفتن و مقاومت در برابر جاذبه زمین به تمرین نیاز دارد هر چند قدرت راه رفتن در وجود او از زمان خلقت موجود است اما اگر تمرین نکند راه رفتنش به تاخیر می انجامد و یا مجبور خواهد شد همیشه نشسته و یا بر دست و پا راه برود: ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ، قُلْ أَوْبَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ، الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾^۲ «برای انسان، محبت

شهوات (و دلبستگی به امور مادی) جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار (و مرکبهای ممتاز) و چهارپایان (همچون: شتر و گاو و بز و گوسفند...) و کشت و زرع. این‌ها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است و سرانجام نیک (تلاشگران در راه حق) در پیشگاه خدا است (و همو داند که در آخرت به نیکوکاران چه چیزهایی عطاء خواهد کرد). بگو: آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این (چیزهایی که در دیده‌ها آراسته و جلوه داده شده است) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند در نزد پروردگارشان باغهایی (در جهان دیگر) است که رودخانه‌ها از پای (درختان) آن‌ها می‌گذرد، آنان در آنجاها جاویدانه خواهند بود. (همچنین ایشان را) همسران پاکیزه (از هر پلیدی و نقصی) و خوشنودی خدا است. و خداوند (رفتار و کردار) بندگان را می‌بیند (و نیت درونی ایشان را می‌داند). و همان کسانی که (ایمان، دل آنان را لبریز می‌سازد و فریاد برمی‌آورند (و می‌گویند: پرودگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش (دوزخ) به دور دار. و همان کسانی که (در راه طاعت و عبادت، و دوری از گناه و معصیت، و تحمل مشقات و ناملایمات) بردبار، و (در نیت و کردار و گفتار) درستکار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آن‌چه می‌توانند و بدان دسترسی دارند) بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند».

آن جاذبه‌های شهوات است و این ابزار و اسباب صعود است.

مزیت اسلام در این عرصه این است که انسان را به بالاترین حد موازنه شهوات می‌رساند اما انسان را به حدی نمی‌برد که مجذوب تمایلات زمینی نگردد چنانکه آیین رهبانیت، هندو و بودا چنین می‌کنند زیرا این عمل به عدم اهمیت به آبادانی زمین و حفظ آن از فساد با جهاد و امر به معروف منجر می‌شود در حالی که این امور از تکالیفی است که خداوند به آن‌ها امر نموده است چرا که صلاح زندگی و انسان را در آن می‌داند و اوست که انسان را خلق نموده و

می‌داند چه چیزی او را اصلاح می‌کند و چه به مصلحت اوست: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱ «مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!». ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾^۲ «او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است».

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۳ «(آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به خدا برمی‌گردد (و بدانها رسیدگی و درباره آن‌ها داوری خواهد کرد، همان گونه که آغاز همه کارها از ناحیه خدا است)».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۴ «ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است».

اسلام هنگامیکه انسان را به آبادانی زمین و برخورداری از پاکی‌های آن تشویق می‌کند او را رها نمی‌کند تا در لجنزار شهوت غرق شود چرا که در این صورت فاسد خواهد شد و تکالیف امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا بر او سنگینی می‌کند و آن‌ها را در گمان خود مانع دستیابی به نعمتهای

۱. ملک/۱۴.

۲. هود/۶۱.

۳. حج/۴۱.

۴. صف/۱۱-۱۰.

دنیوی خواهد دانست: ﴿لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبْعُوكَ وَلَكِنْ بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ﴾^۱ «(منافقان) اگر غنائمی نزدیک (و در دسترس) و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می کنند و به دنبال تو می آیند، ولی راه دور و پردردسر (همچون تبوک) برای ایشان ناشدنی و نارفتنی است».

﴿وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَحْنُ مَعَ الْفَاعِلِينَ، رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۲ «هنگامی که سوره ای نازل گردد (و آنان را دعوت کند) که در ایمان خود به خدا اخلاص داشته باشید و به همراه پیغمبرش به جهاد بپردازید ثروتمندان ایشان از تو اجازه می خواهند (که به جهاد نروند و) می گویند: بگذار با خانه نشینان (معذور، در مدینه) بمانیم. آنان بدین خوشنودند که با زنان خانه نشین (و پیران و بیماران و کودکان) باقی بمانند. دلهایشان (با خوف و نفاق) مهر زده شده است و لذا نمی فهمند (که عزت دنیا و سعادت آخرت در جهاد و پیروی از پیغمبر است و بس)».

بلکه اسلام انسان را بر دو عنصری که متشکل از آن است تربیت می کند یعنی مشتى خاک و دمی از روح، جنبه ای دنیوی و جنبه ای اخروی در آن واحد: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾^۳ «او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است».

* * *

ابزار بزرگی که در دست رسول خدا ﷺ جهت تربیت یارانش بود همانا عمق بخشیدن به ایمان به خدا و ایمان به روز آخرت در دل های آنان بود و نیز تذکر آنان به خداوند و عادت دادنشان به این که طبق توان خویش همراه یاد خداوند

۱. توبه/۴۲.

۲. توبه/۸۷-۸۶.

۳. ملک/۱۵.

زندگی کنند چنانکه خود رسول ﷺ، الگوی بزرگی برای ایشان در این کار بود؛
کما این که در سایر امور الگو و نمونه بود.

الگو تأثیر بزرگی در تربیت دارد و خداوند که انسان را خلق نموده است
می‌داند که پند و موعظه کافی نیست هرچند بلیغ و قوی هم باشد مگر این که
نفس انسانی آن را دریافت کرده و به صورت عملی مقابل مردم نمودار سازد
سپس مردم را به پیروی فراخواند هم چنانکه خداوند با الگویی عملی چگونگی
تبعیت را برای مردم روشن ساخت.

خداوند متعال می‌توانست که قرآن را نوشته شده بر روی کاغذ نازل کند و بر
اعراب بی سواد الهام نماید که آن را بخوانند اما او که ریزین و مطلع بر امور
است می‌دانست که نفس بشری به این صورت امور را دریافت نمی‌کند و تأثیر
مطلوب (تأثیری که قرار است به حرکتی واقعی نیرومند و پرتحرک تبدیل شود)
نخواهد داشت، لذا خداوند قرآن را بر قلب بشری نازل نمود که قرآن را چنانکه
باید در خود پیاده کرد به گونه‌ای که مردم قرآن را به صورت واقعیتی موجود
می‌دیدند و کسانی که خداوند سینه‌هایشان را برای اسلام فراغ کرده بود این
واقعیت را محبوب دانستند و به آن متمایل شدند و فرمانبردار گشته و در دین
خدا داخل شدند.

چنانکه از عایشه رضی الله عنها در مورد اخلاق رسول خدا ﷺ سوال شد در
جواب گفت: «اخلاق او قرآن بود»^۱

به این ترتیب منظور این آیه را می‌فهمیم که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا عَلَى
الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۲ «بر پیغمبر چیزی جز ابلاغ روشن و تبلیغ آشکار
نیست» و همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ
وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۳ «(پیغمبران را) همراه با دلائل روشن و معجزات آشکار (دال
بر پیغمبری ایشان)، و همراه با کتابها فرستاده‌ایم، و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا

۱. امام احمد آن را روایت کرده است.

۲. نور/۵۴.

۳. نحل/۴.

این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا این که آنان (قرآن را مطالعه کنند و درباره مطالب آن) بیندیشند».

ابلاغ فقط این نیست که رسول خدا ﷺ به مردم بگوید: پروردگار شما به شما چنین و چنان دستور داده است، همچنین بیان سخنرانی یا درسی تئوری نیست که رسول خدا ﷺ آن را به مردم ارائه دهد؛ هرچند این معنا از ابلاغ و از بیان برای آگاهی مردم جهت آموزش اموری که نمی دانند مناسب است اما تبدیل این علم به واقعیت عملی، امر دیگری است که لازم است رسول خدا ﷺ سخن پروردگار را برای مردم به واقعیت ترجمه کند و در عمل شرح دهد تا مردم به او اقتداء کنند و عملاً یاد بگیرند چگونه آن را اجرا کنند؛ در این جا درسی برای داعیان وجود دارد که بعداً آن را مفصل توضیح می دهیم.

رسول خدا ﷺ خود همیشه مشغول ذکر و یاد خدا بود، کاملاً در معیت خداوند می زیست، قلبش از یاد خدا غافل نمی شد و زبانش از یاد او کوتاهی نمی کرد، خداوند خود او را تربیت کرده بود و چه نیکو نیز تربیت نموده بود، طاقت و نیرویی به او عطا کرده بود که یارای این ارتباط دائمی با الله ﷻ را داشت در حالی که این کار برای بشر عادی تلاشی طاقت فرسا طلب می کند.

چرا که بشر و حتی یاران پیامبر ﷺ تحمل این را ندارند که تمام زندگی خویش را در آن سطحی که رسول خدا ﷺ در ارتباط دائمی با خدا می زیست سپری کنند حال آنکه او در همه ی احوال و لحظه ها مشغول یاد خداوند بود.

این خصوصیتی است که خداوند آن را مخصوص پیامبران خویش قرار داده است و در میان آن ها نصیب بیشتر را به رسول خدا ﷺ اختصاص داده بود چنانکه اصحاب در حالی که بهترین مردم بعد از پیامبران نزد رسول خدا ﷺ از این نکته شکایت می نمودند که آن ها هنگامی که با رسول خدا ﷺ هستند حال و شوری عجیب دارند و وقتی او را ترک می کنند تغییر می یابند، رسول خدا ﷺ در جواب فرمود: "والذي نفسي بيده أن لو تدومون على ما تكونون عندي وفي الذكر

لصافحتکم الملائكة علی فرشکم وفي طرقکم. ولكن یا حنظلة ساعة وساعة^۱ «قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر در آن حالت که با من به سر می‌برید و نیز در یاد خدا، مداومت کنید فرشتگان خدا در جای خوابتان و در مسیر راه رفتنتان با شما دست خواهند داد؛ اما ای حنظله^۲ حالت انسان متغیر است.»

با وجود این، حالتها و زمانهایی را که اصحاب رضی الله عنهم از آن گلایه می‌نمودند لحظات سقوط و غفلت از یاد خدا نبود چرا که همین توصیف خداوند برای آنان دلیل است که: آن‌ها خداوند را ایستاده، نشسته، بر پهلو خفته یاد می‌کنند، اما فرق میان زمان ذکر خدا و لحظاتی که با پیامبر بودند در درجه‌ی آن بود نه در نوع.

حال به توصیف زیبایی بر می‌گردیم که خداوند اصحاب را به آن وصف می‌نماید: آنان خداوند را ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته یاد می‌نمودند، اما این ذکر چگونه بود؟ آیا ذکر آن‌ها به روش صوفی‌ها بود و به فنا منجر می‌شد و فنا برای آن‌ها حقیقت هستی بود؟ یا ذکری بود که منجر می‌شد نیروی بشری در واقعیت موجود حضور یابد و سبب شود که نیروی بشری در راستای رضایت خدا عمل نماید؟

آنان خداوند را اینگونه یاد می‌نمودند که از خود می‌پرسیدند: خداوند در این لحظه از ما چه می‌خواهد؟ اگر آن لحظه هنگام جهاد بود ذکر آن‌ها سبب رفتن به جهاد می‌شد و اگر آن لحظه زمانی بود که باید علمی را که خداوند یاد گرفتنش را بر هر مسلمانی واجب نموده است کسب می‌کردند، ذکر آن‌ها سبب فرا گرفتن علم می‌شد و اگر آن لحظه لازم بود که رزقی حلال کسب کنند و یا در راه خدا اتفاق نمایند یا به آبادانی زمین که لازمه دین خدایی است بپردازند، ذکرشان باعث قدم نهادن در این راهها می‌شد؛ اگر آن لحظه لازم بود که با همسرانشان به نیکی رفتار کنند، ذکرشان سبب نیک‌رفتاری با زنان می‌گشت؛ آری اینچنین تکالیف ربانی و سایر عرصه‌های عملی زندگی را انجام می‌دادند.

آنان خداوند را یاد می‌نمودند بدین گونه که از خود می‌پرسیدند در این لحظه

۱. مسلم و ترمذی و احمد و ابن ماجه

۲. حنظله یکی از یاران رسول خدا و مخاطب رسول خدا در این حدیث می‌باشد.

در چه مقامی از رضایت خداوند قرار دارند؟ آیا در حالتی هستند که خداوند از آن‌ها راضی است؟ در این صورت خدا را سپاس می‌گزارند و برای کسب رضایت بیشتر الله ﷻ با انجام اعمالی که خداوند دوست دارد تلاش می‌کردند و اگر احساس رضایت از جانب خدا نمی‌نمودند باز هم خداوند را یاد می‌کردند، ولی خود و اوضاع خود را تغییر می‌دادند: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ، أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^۱ «و کسانی که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره‌ای) بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند (و وعده و وعید و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند - و بجز خدا کیست که گناهان را ببامرزد؟ - و با علم و آگاهی بر (زشتی کار و نهی و وعید خدا از آن) چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند (و به تکرار گناه دست نمی‌یازند). آن چنان پرهیزگارانی پاداششان آمرزش خدایشان و باغهای (بهشتی) است که در زیر (درختان) آن‌ها جویبارها روان است و جاودانه در آنجاها ماندگارند، و این چه پاداش نیکی است که بهره کسانی می‌گردد که اهل عملند (و برابر فرمان خدا کار می‌کنند)».

حال به آیه‌هایی از سوره آل عمران که به آن‌ها اشاره نمودیم بنگریم تا ببینیم که یاد خدا به چه چیز منجر می‌شود: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ «کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند و درباره آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمانها و زمین می‌اندیشند».

۱. آل عمران/۱۳۶-۱۳۵.

۲. آل عمران/۱۹۱.

تفکر در خلقت آسمانها و زمین در هر لحظه مطلوب است تا حقانیتی که در بنای آن‌ها به کار رفته شناخته شود: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾^۱ «خداوند، آسمانها و زمین را به حق آفریده است (نه به باطل. در آفرینش آن، نظام دقیق و راستینی به کار رفته است، و دارای هدفی حکیمانه و مسیری درست است) و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است. سرانجام بازگشت به سوی او است».

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾^۲ «ما آسمانها و زمین و چیزهائی را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. این، گمان کافران است (و انگاره اندیشه بیمار ایشان). وای بر کافران! به آتش دوزخ دچار می‌آیند».

آنان به وسیله علمی که خداوند به آن‌ها عطا کرده بود و با دیدن نظمی که در قوانین ربانی موجود است، چه در جهان مادی و چه در زندگی بشری، دریافتند که خلقت هستی باطل و بیهوده نیست و در هر جزئی از آن حکمتی در نظر گرفته شده است؛ هنگامی که تفکرشان به این سطح رسید در می‌یابند که زندگی دنیا نهایت این چرخه نیست و نباید هم باشد، چرا که در میان انسانها کسانی هستند که ظلم می‌کنند و تا آخرین لحظه از زندگیشان هم ظالم باقی می‌مانند و بر برخی دیگر ظلم می‌رود و تا آخرین لحظه از زندگیشان هم مظلوم باقی می‌مانند، پس اگر زندگی دنیا نهایت این چرخه باشد چگونه حق وجود خواهد داشت؟ در این صورت جهان بیهوده و بی هدف و از حقیقت دور خواهد بود.

در اینجا یاد خدا و تفکر در حقیقت نهفته در مخلوقات، آن‌ها را به یاد آخرت انتقال می‌دهد و به یاد بهشت و جهنم می‌اندازد در نتیجه از عذاب آتش به خداوند پناه می‌برند: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا

بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۱» و درباره آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمانها و زمین می‌اندیشند (و نقشه دلربا و ساختار حیرت‌زای آن، شور و غوغائی در آنان برمی‌انگیزد، و به زبان حال و قال می‌گویند:) پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی (از دست یازیدن به کار باطل!)، پس ما را (با توفیق بر انجام کارهای شایسته و بایسته) از عذاب آتش (دوزخ) محفوظ دار».

هنگامی که به یاد آتش جهنم می‌افتند به خداوند پناه می‌برند تا آن‌ها را از آتش نجات دهد: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۲ «پروردگارا! بیگمان تو هر که را (به خاطر اعمال زشتش) به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای. و (اینان بر خود و دیگران ستم کرده‌اند و) ستمکاران را یآوری نیست».

پس از آن، گویی اعمال شایسته‌ای را که با انجام آن‌ها امید نجات از آتش را دارند به خدمت پروردگار عرضه می‌کنند: ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ، رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۳ «پروردگارا! ما از منادی (بزرگوار توحید، یعنی محمد پسر عبدالله) شنیدیم که (مردم را) به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم (و ندای او را لَبَّیک گفتیم. اکنون که چنین است) پروردگارا! گناهانمان را بیامرز و بدیهایمان را بپوشان و ما را با نیکان و (در مسیر ایشان) بمیران. پروردگارا! آن‌چه را که بر (زبان) پیغمبران خود (و به پاداش تصدیق ایشان و پیروی از آنان) به ما وعده داده‌ای، (از قبیل: پیروزی دنیا و نعمت آخرت) به ما عطاء کن، و در روز رستاخیز ما را (با درآوردن به دوزخ) خوار و زبون مگردان. بیگمان تو خلف وعده نخواهی کرد».

۱. آل عمران/۱۹۱.

۲. آل عمران/۱۹۲.

۳. آل عمران/۱۹۳-۱۹۴.

خداوند نیز به این تضرع بندگان پاسخ می‌دهد. اما به چه دلیل درخواستشان را استجاب می‌کند؟ برای ذکر خالی؟ یا برای تفکر خالی؟ یا به مجرد تدبیر؟ یا صرفاً برای تضرع نمودن؟ البته این‌ها همه از انسان مؤمنی که در ایمانش صداقت دارد انتظار می‌رود: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقَاتِلُوا لَا أَكْفُرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا أَذْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾^۱ «پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد - خواه زن باشد یا مرد - ضایع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید (و همگی ممنوع و همجنس می‌باشید). آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند، و در راه من اذیت و آزارشان رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان درمی‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر (درختان) آن روان است. این پاداشی از سوی خدا، (ایشان را) است، و پاداش نیکو تنها نزد خدا است».

در این آیات که با توصیفی زیبا از جانب خدا برای اصحاب پیامبر آغاز شده است درس تربیتی مهمی وجود دارد: (الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم) «آنانکه خداوند را ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته یاد می‌کنند» این یاد، یاد کردنی است که به عملی قابل مشاهده در زمین منجر می‌شود.

آنان هجرت کردند و از سرزمین خویش اخراج شدند، در راه خدا اذیت شده و صبر نمودند، کشتند و کشته شدند پس خداوند آن‌ها را استجاب نمود.

رسول خدا ﷺ با چنین ذکری اصحابش را تربیت می‌نمود اول این که خودش الگوی عملی بود سپس با پند و نصایح و دنباله‌گیری پیایی و توجه و مراقبت، تا این که به آن قله‌های بلند بشریت که در تاریخ بی نظیر است دست یافتند.

حال ببینیم رسول خدا ﷺ چه می‌خواست؟ از بذل این تلاشهای جانکاه برای تربیت اصحابش چه هدفی داشت؟ آیا هدفش فقط این بود که اصحاب، حواریون او باشند؟ یا هدفش فقط این بود که آن‌ها مؤمنانی باشند که در ایمانشان صداقت داشته باشند؟ این‌ها اهدافی شایسته‌اند و شکی در این موضوع نیست و باید برایش تلاش شود اما آیا این همه تلاش را لازم داشت؟

اگر این‌ها هدف رسول خدا ﷺ بود بی‌گمان جزء کمی از این تلاش‌ها برای رسیدن به این اهداف کفایت می‌کرد! تلاشی همانند زحمتهای پیامبر خدا، عیسی علیه السلام که برای جمع آوری حواریون اطراف خود نمود کافی بود آن‌ها مخلصانه اطرافش جمع شدند و دینش را بعد از او منتشر ساختند و در رأفت و رحمت، و زهد و اخلاق نیکو مثال زدنی گشتند: «ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ»^۱ «سپس به دنبال نوح و ابراهیم (و انبیاء پیشین و هم‌عصر با ایشان) پیغمبرانی را روانه کردیم و بدنبال همه آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم و بدو انجیل عطاء نمودیم، و در دل پیروان عیسی مهر و عطوفت (مسلمانان) را قرار دادیم. پیروان او رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای بدست آوردن خوشنودی خدا پدید آورده بودند (و بر خویشتن نذر و واجب نموده بودند). اما آنان چنانکه باید آن را مراعات نکردند».

اما محمد ﷺ هدفش تنها این نبود که جماعتی مؤمن را تربیت کند همانند مؤمنانی که پیامبران پیشین تربیت کرده بودند بلکه هدف دیگری داشت که بزرگتر و مهمتر بود او می‌خواست، پایگاهی مستحکم تربیت کند که نقشی مهم را بر عهده گیرند: «خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»^۲ «بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده».

۱. حدید/۲۷.

۲. آل عمران/۱۱۰.

فرق اساسی میان جماعت‌های مؤمنی که سایر پیامبران تربیت نمودند و میان جماعت مؤمنی که رسول خدا ﷺ تربیت نمود در تکالیفی که خداوند به آن‌ها محول کرده و وظایف مهمی که از هر کدام از این دو دسته خواسته، نهفته است. خداوند در مورد جماعت‌های با ایمان گذشته فرموده است: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾^۱ «در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس».

اما در مورد جماعت با ایمانی که رسول خدا ﷺ تربیت نمود خداوند همان تکالیف را نیز بر آن‌ها محول کرده است که خدا را خالصانه و بی شریک عبادت کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را ادا کنند و علاوه بر این‌ها تکالیفی دیگر را نیز از آن‌ها خواسته است که فقط مختص آنهاست و به امت‌های گذشته مربوط نمی‌شود: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۲ «شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۳ «و بی گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید) تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد».

امتهای گذشته آمدند تا به خدا ایمان آورند و بر ایمان استقامت نمایند اما این امت پدیدار شده است تا نمونه‌ای باشد که تمام بشریت را به راه راست هدایت

۱. بینه/۵.

۲. آل عمران/۱۱۰.

۳. بقره/۱۴۳.

کند؛ فرق بسیاری در آماده کردن و شکل‌گیری بین این دو وجود دارد، بین کسی که از او خواسته می‌شود که خودش بر راه راست استقامت ورزد و میان کسی که از او خواسته می‌شود نمونه و الگو شود آنهم نه فقط در میان قوم خود، بلکه برای تمام بشریت در هر قسمتی از زمین.

اساس آن‌ها یکی است: عبادت خداوند به تنهایی و بدون شریک، ولی میان پایه‌ای که قرار است بنایی کوچک را حمل کند و دامنه کمی دارد و بنای دیگری که باید بنایی بلند و وسیع را حمل کند فرق وجود دارد؛ درست است که استحکام در هر دو لازم است و هر دو به تلاش نیاز دارند اما این پایه کجا و آن کجا، این تلاش کجا و آن تلاش کجا، استحکام این پایه کجا و استحکام آن یکی کجا. ابتدا به فرق آن‌ها در کتاب خدا دقت کنیم:

تمام امتهای مؤمن به ایمان به خدا و ایمان به روز آخرت دعوت شده‌اند اما در هیچ کتاب آسمانی از کتابهای گذشته این اندازه که در آخرین کتاب خدا به آن پرداخته شده است به این موضوعات پرداخته نشده است، در ضمن صحیح است که برای تمام امتهای مؤمن احکام و تکالیف درخواستی، به این قضایای اساسی مرتبط شده است اما در هیچ رسالتی به اندازه‌ی رسالت واپسین، تکالیف به این قضایای اساسی مرتبط نشده است، با وجود متعدد بودن تکالیف در این رسالت و محدوده‌ی وسیع و نیز شمولیت آن بر تمام جوانب زندگی.

سپس به موازات کتاب خدا به فرق میان آن‌ها در برنامه نبوی رسول اکرم ﷺ که اصحابش را با آن تربیت می‌نمود دقت کنیم چه در تمرکز بر قضیه‌ی ایمان به خدا و روز آخرت، و چه در ارتباط تمام تکالیف اعتقادی و رفتاری به این قضایای اساسی.

در دوران مکی احکام و آدابی که نظام زندگی جماعت مؤمنان را از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی تشکیل می‌داد نازل نشده بود بلکه تمام آیات به کاشتن بذر عقیده‌ی صحیح در دلها و آمادگی درون برای مقتضیات عقیده اختصاص یافته بود تا در موقع مناسب که در علم خدا مقدر بود احکام نیز نازل شود. حال از مؤمنانی صحبت کنیم که به "لا إله إلا الله" و "محمد رسول الله"

ایمان آورده بودند و به برانگیخته شدن پس از مرگ و حساب و کتاب باور داشتند زیرا اینان پایگاه مستحکمی بودند که رسول خدا ﷺ تربیت نموده بود که موضوع بحث ما در این فصل همین است.

اما فراموش نکنیم که رسول خدا ﷺ چه اندازه در عرضه نمودن این قضیه و تبلیغ آن به مردم دچار اذیت و آزار شد چه از جانب طواغیت قریش که در مقابل دعوت به کمین نشسته بودند و با تمام توان با آن می جنگیدند و چه از جانب مردمی که با آن دشمنی می نمودند چون این آیین را مخالف عاداتهای خود می دیدند و در عین حال دانسته یا ندانسته، راضی یا ناراضی خود برده ی طواغیت قریش بودند.

در این دوران که درصدد بررسی آن هستیم تمرکز بر نکاتی بود که عیناً همان مقتضیات و لازمه های "لا إله إلا الله" است.

نطق یعنی گفتن "لا إله إلا الله" که یکی از مقتضیات "لا إله إلا الله" است و نشانه ی ظاهری ایمان است، کسی در آن زمان بر زبان جاری نمی ساخت جز کسی که واقعاً ایمان آورده و پیش آمده بود ایمان خود را بر پیامبر عرضه کند و بدین وسیله از هر سو خود را در معرض خطر و اذیت و آزار قرار می داد، و جاهلیت نیز با او دشمنی می نمود و بغض و کینه را نسبت به او اعلان می داشت. اما با وجود این که نطق به "لا إله إلا الله" علامت یقینی ایمان بود چون کسی که حقیقتاً ایمان می آورد خود را در معرض خطر قرار می داد، آیا پیامبر به این امر اکتفا می نمود که چون آن ها صادقانه ایمان آورده اند و با زبان شهادتین را گفته اند پس چیز دیگری لازم نیست؟

و اگر به این نتیجه اکتفا می نمود آیا آن "پایگاه مستحکمی" که خداوند به وسیله ی آن ها زمین را دگرگون ساخت بوجود می آمد؟

اگر جز این، کار دیگری لازم نبود پس دیدارها، گفتگوها و ساعتها مصاحبت با پیامبر در خانه "أرقم" به چه دلیل بود؟

برای این که به آن ها بگوید که به "لا إله إلا الله" ایمان بیاورید در حالی که آن ها عملاً ایمان آورده بودند؟ یا برای این که بگوید که با زیانتان "لا إله إلا الله"

بگویند در حالی که عملاً آن‌ها این را نیز گفته بودند؟ آری دیدار پیامبر با آنان از این جهت بود که آن‌ها را بر اساس مقتضیات "لا إله إلا الله" تربیت کند و الگوی عملی را در شخص خود به آن‌ها عرضه نماید.

یکی از مقتضیات "لا إله إلا الله" در آن زمان و در هر زمان دیگری صبر بر آزار و اذیت‌ها در راه حق و در راه عقیده‌ی صحیحی است که انسان به آن ایمان آورده است، اما آیا ایمان تنها، یعنی تصدیق "لا إله إلا الله" و گفتن آن، به صبر بر آزارها و تمسک بر حق منجر می‌شود به هر اندازه که شخص در جان و مال دچار مشکل شود؟ یا این کار نیاز به تلاشی مشخص برای تقویت درون شخص دارد تا بدون خم شدن، فشارها را تحمل کند؟ افراد چنین چیزی را از کجا بیاموزند؟ آیا اگر تنها به شخص بگویند صبر کنید تا احساساتان به نظم در آید و عزمتان محکم گردد و دنیا با تمام زیباییهایش در نظرتان کوچک شود و به ارزشهای بزرگ و والا واقف آید، شخص می‌تواند در مقابل آزارها صبر نماید و در حقی که بدان ایمان آورده است کوتاهی نکند؟ قسم به خدا چنین نیست! بلکه این کار به تلقین، تعلیم، تربیت و آمادگی نیاز دارد. این همان کاری بود که معلم بزرگ ﷺ انجام می‌داد و به تعلیم، تلقین، تربیت و آمادگی آنان می‌پرداخت آنهم نه تنها با کلمات بلکه بوسیله‌ی نمونه و الگوی عملی که در مقابلشان قرار داده بود و آن‌چه که آنانرا به آن می‌خواند در ذات خویش تطبیق داده بود، آنهم در سطحی بلند؛ پس آنان هم یاد می‌گرفتند و عملی می‌نمودند.

رسول ﷺ خود دچار اذیتها و آزارهایی می‌شد که کوهها را به لرزه در می‌آورد. او به وسیله‌ی تکذیب آزار داده شد و چقدر بر انسان راستگوی امانتدار، تکذیب دشوار می‌آید! به وسیله‌ی مسخره کردن آزار داده شد و چقدر تمسخر، بر قلبی که به حقیقت ایمان آورده و یقین دارد که آن حق، خیر، هدایت، نجات و پیروزی است و تمسخرکنندگان در گمراهی‌اند، دشوار می‌آید! او بوسیله تبلیغات مخالف و دور گردانیدن مردم از او، و سعی نمودن در پشیمان کردن پیروانش و حتی جلوگیری از مردم در شنیدن سخنانش آزار داده می‌شد و با اذیت‌های بدنی و جسمی آزار داده می‌شد، گاه آن قدر او را سنگ می‌زدند تا دو پای مبارکش

خونین می‌شد، گاه با قرار دادن خار و خاشاک بر سر راهش چنانکه ابولهب و همسر هیزم‌کش او چنین می‌کردند و گاه با ریختن نجاسات و آشغال بر سر مبارکش در حالی که در سجده بود و به شیوه‌هایی دیگر.

اما این‌ها جز بر پابندی او بر حقیقت و اصرارش بر آن نمی‌افزود. چیزهای دنیوی را که انسانها بدان فریفته می‌شوند به او عرضه کردند: ملک، سیادت و قدرت، مقام و کالاهای دنیوی؛ اما او به عمویش آنگاه که قومش از او شکایت کردند گفت: "والله یا عم، لو وضعوا الشمس في يميني، والقمر في شمالي، على أن أترك هذا الأمر ما فعلت، حتى تنفرد سالفتي" أو قال: "حتى أهلك دونه"؛ «ای عموی من! قسم به خدا اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند برای این که این دعوت را ترک کنم هرگز چنین نخواهد کرد تا این که سر از گردنم جدا شود و در لفظی دیگر آمده است تا در این راه هلاک شوم».

آری این چنین به اصحابش درس می‌داد نه فقط بوسیله کلماتی خشک و خالی، هر چند بیان کلمات هم در جای خود لازم است اما باید رفتاری عملی کلمات را شرح دهد و به حقایق واقعی تبدیل کند.

یکی دیگر از مقتضیات "لا إله إلا الله" در آن زمان و در هر زمان دیگری، لبریز شدن قلب از محبت خدا و احساس نمودن عظمت پروردگار است و وابستگی و روی نمودن به او در تمام حالات و رفتارهاست؛ آیا ایمان تنها، یعنی تصدیق "لا إله إلا الله" و گفتن آن، به تنهایی سبب می‌شود انسان به این توجه و چنین رفتاری برسد؟ یا این کار به تعلیم، تربیت، تلقین و آماده سازی نیاز دارد؟ چه کسی جز رسول ﷺ به این تعلیم و تربیت پردازد؟ آنهم نه با کلمات خالی بلکه با رفتاری عملی که پیروانش آن را ببینند و فرا گیرند.

آن هنگام که او را هر لحظه در یاد خدا می‌دیدند، رو به خدا، جوینده‌ی رحمت خدا، سر افکنده و متضرع، و توبه کننده به سوی او، و زبانش از دعا باز

نمی‌ایستاد و قلبش از یاد خدا خسته نمی‌گشت.

از مقتضیات "لا إله إلا الله" در آن زمان و در هر زمان و هر لحظه‌ی دیگری، ایمان به قضا و قدر الهی است ایمان به این که تنها او تدبیرگر امور است، تنها او تقدیر امور را به دست دارد، تنها او در آنچه قصدش را دارد تواناست، تنها او رزق دهنده است، تنها او ضرر و نفع می‌رساند، تنها او می‌میراند و زنده می‌کند، تنها او مالک همه چیزهاست، تنها او دگرگون کننده‌ی هستی و مردمان است، هیچ چیز جز با دستور او انجام نمی‌گیرد و جز با خواست او عملی نمی‌شود.

آیا تنها تصدیق "لا إله إلا الله" و گفتن آن، چنین ایمانی را در درون ایجاد خواهد کرد؟ یا این کار به تعلیم و تربیت، و آماده سازی نیاز دارد؟ آیا برای محکم ساختن چنین ایمانی، کلمه یا کلماتی یا درسی گذرا کافی خواهد بود؟ این امر تنها نظریه‌ای نیست که تدریس و حفظ شود و سپس از انسان در مورد آن سوال کنند و او جواب دهد، این امر رنج و نزاعی واقعی است که هر لحظه با امیال درون و هوای نفس و گرایشات آن، و یا با تجارب تلخ آدمی تصادم دارد و از خلال این رنج و نزاع تعلیم صورت می‌گیرد و درس حفظ می‌شود آنهم نه فقط با عقل، بلکه با وجدان و احساس، با تمام اعصاب و جسم، و روح و وجود آدمی.

این مثال را در یکی از کتابهای دیگر خود زده‌ام: اگر در راهی به شخصی برسی و از او بپرسی چه کسی تو را رزق و روزی می‌دهد؟ فوراً جواب می‌دهد خداوند رزاق است، اما اگر روزی بر او تنگ شود یا حتی کمی محدودیت به او برسد و در کسب رزق دچار اذیت شود چه می‌گویند؟ اغلب چنین شخصی می‌گوید: فلانی رزقم را قطع نمود یا فلانی می‌خواهد رزقم را قطع کند! دلیل این امر چیست؟ دلیلش این است که چیزهایی که بدیهی به نظر می‌رسند به همان اندازه حقیقت ندارند، یا این که بگوییم حتی اگر به صورت ذهنی، بدیهی به نظر می‌رسند اما در عمق وجدان قرار نگرفته‌اند و به یک امر بدیهی در دل تبدیل نشده است تا رفتار انسان بر آن بنا شود! یا احساساتی صحیح را بر آن قرار داد و

سپس بر آن رفتاری صحیح بنا کرد!

در حالی که خطاب خداوند به بنی اسرائیل را در سوره‌ی بقره قرائت می‌کنم چیزی نظرم را به سوی خود جلب می‌کند: ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾^۱ «و (به یاد آورید) آن گاه را که شما را از دست فرعون و فرعونیان رها ساختیم، آنان که بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند. پسرانتان را سر می‌بریدند (از ترس این که نکند کسی از میان آنان برخیزد و سلطنت و قدرت را از دست فرعون خارج سازد) و زنانتان را زنده می‌گذاشتند (تا به خدمت آنان کمر بندند)، و در این (شکنجه و تهدید به نابودی) آزمایش بزرگی از جانب خدا، برایتان بود».

شکنجه و عذاب از جانب فرعون است، پسرانشان را ذبح می‌کند و زنانشان را زنده نگه می‌دارد، اما بلایی از جانب خداست! آیا هنگامی که کسی عذاب را می‌بیند یا می‌شنود این امر به ذهن خطور می‌کند که بلایی از جانب خداست؟ یا ذهن به سوی کسی می‌رود که عملاً مرتکب این شکنجه شده و مستقیماً آن را انجام داده است یعنی فرعون؟ اما انسان به تعلیم و تلقین نیاز دارد تا بداند که درست است که فاعل کسی است که عمل را انجام داده است اما پشت همه‌ی این‌ها قدر خداوند قرار دارد؛ اگر انسان این را بداند و در ذهنش به یقین برسد برای رفع بلا به چه کسی روی می‌آورد؟

این امر با دنبال گرفتن اسباب منافاتی ندارد اما باید بر اسباب اتکا نشود و این اعتقاد حاکم نباشد که اسباب به خودی خود چنین کاری را انجام می‌دهند، بلکه امور با تقدیر خدا صورت می‌گیرد و در محدوده‌ای است که خداوند تقدیر نموده است لذا چشم همواره به سوی مدبر حقیقی است که در پسِ واقعه‌ها و اشخاص امور را تدبیر می‌کند، همان خدایی که مالکیت همه چیز را بدست دارد. یکی دیگر از مقتضیات "لا إله إلا الله" در آن زمان و در هر زمانی دیگر،

برادری در راه خدا، و حب و بغض و ولاء و براء بخاطر اوست، این‌ها همه به نسبت جامعه‌ی عربی آن زمان و هر جامعه‌ی جاهلی جدید و قدیم اموری است که با عرف محیط مغایرت دارد.

در جاهلیت عربی آن زمان رابطه خونی، رابطه‌ای ثابت و محکم بود و روابط دیگر یا منقطع و ضعیف بود یا اصلاً رابطه‌ای وجود نداشت و در جاهلیت‌های جدید رابطه‌ی قومیت و ملیت جایگزین رابطه‌ی خونی محدود آن زمان شده است که جاهلیت جدید به آن افتخار می‌کند، دقیقاً به همان صورتی که جاهلیت عربی به رابطه خونی تعصب می‌ورزید و افتخار می‌کرد. اختلاف فقط در دامنه و وسعت این روابط است نه در ذات آن.

حب و بغض در جاهلیت عربی و هر جاهلیت دیگری بر پایه‌ی مصلحت است که اغلب مصالح مادی نزدیک در نظر گرفته می‌شود و از طرف دیگر حول منیت انساها قرار می‌گیرد، من و کرامتم، من و مالم، من و قدرتم، من و قوم و قبیله‌ام، اگر از ثروتمندان است می‌گوید: من و و پیروانم، یا اگر از ضعیفان است من و اربابم.

ولاء و براء هم از همان شاخه‌ی حب و بغض هستند و ضابطه‌ای غیر از همان مصلحت‌هایی که امروز در جایی و فردا در جایی دیگرند، ندارند به همین دلیل همیشه در حال دگرگونی هستند و بر حال خود باقی نمی‌مانند، دوستی‌های امروز ممکن است فردا به دشمنی تبدیل شود و دشمنی‌های امروز، ممکن است فردا به دوستی تبدیل شود نه به این خاطر که اصول و ارزشها تغییر می‌کند بلکه به این خاطر که مصلحتها که موقتی‌اند تغییر می‌کنند و تمام جاهلیتها در این امر یکسانند!

ایمان تنها به معنای تصدیق "لا إله إلا الله" و گفتن آن، به تغییر ریشه‌ای در این امور منجر نمی‌شود در حالی که عرف جاهلیت و اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فکری و اخلاقی از این امور پشتیبانی می‌کنند؛ هر چند بدون شک ایمان به "لا إله إلا الله" درون انسان را برای تغییر و قبول تغییر آماده می‌کند اما معیارها و ارزشها و اوضاع جدیدی که قرار است ایجاد شود در یک لحظه و لو

لحظه‌ی ایمانی به انجام نمی‌رسد، بلکه باید خشت خشت بر روی هم بنا شود تا بنای جدید راست گردد و این با تربیت درست می‌شود.

این همان چیزی بود که معلم بزرگ علیه السلام با رنج، نظارت و متابعت برایش به پا خاست تا این که به آن قله‌های بلند دست یافت و برادری به خاطر خدا از رابطه‌ی خونی و نسبی برایشان مهمتر و قوی تر شد و دیگر حب و بغض برای آن‌ها به مصلحت‌های زمینی وابسته نبود بلکه وابسته به چیزهایی بود که برای خدا و در راه رضای او باشد و ولاء و براء فقط به ارزشهای ایمانی وابستگی پیدا کرد و خالصانه برای خداوند صورت می‌گرفت.

از دیگر مقتضیات "لا إله إلا الله" در آن زمان و نیز در هر زمان دیگر، مجموعه‌ای از فضایل اخلاقی والا بود که اگر چه برخی از آن‌ها در جامعه عربی موجود بود اما جامعه عربی آن را فاسد و از مسیر خود منحرف ساخته بود مانند شجاعت که جاهلیت آن را به حمیتی جاهلی تبدیل نموده بود چنانکه در سوره فتح آمده است.^۱ همچنین مانند سخاوت و بخشش که جاهلیت آن را از مسیر خود منحرف نموده بود و تبدیل به انفاق مال برای ریا شده بود چنانکه در سوره بقره آمده است.^۲ پس لازم بود که اصلاح شود و به اصل فطرت خویش بازگردانده شود تا برای خدا و در راه رضای او باشد.

برخی از این فضایل اخلاقی اصلاً در جاهلیت عربی وجود نداشت و حتی نمی‌شد در هیچ جاهلیتی موجود باشد مانند منع از ظلم نمودن انسانها به یکدیگر و بر پایی زندگی بر اساس عدل و عدالت نه بر اساس قانون جنگل، و نیز احترام

۱. (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ) [الفتح/۲۶] «آنگاه که کافران تمصب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند (و تصمیم گرفتند که مؤمنان را به مکه راه ندهند)».

۲. (كَأَنَّهُمْ يُنْفِقُ مَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) [البقرة/۲۶۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بذل و بخششهای خود را با منت و آزار، پوچ و تباه نسازید، همانند کسی که دارائی خود را برای نمودن به مردم، ریاکارانه صرف می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان ندارد. مثل چنین کسی همچون مثل قطعه سنگ صاف و لغزنده‌ای است که بر آن (قشری از) خاک باشد (و بذرافشانی شود)، و باران شدیدی بر آن بیارد (و همه خاک‌ها و بذرها را فرو شوید) و آن را به صورت سنگی صاف (و خالی از هر چیز) برجای گذارد. (چنین ریاکارانی) از کاری که انجام داده‌اند سود و بهره‌ای برنمی‌گیرند، و خداوند گروه کفرپیشه را (به سوی خیر و صلاح) رهنمود نمی‌نماید.»

به انسان از این جهت که انسان است جدا از توجه نمودن به جنسیت، رنگ، زبان، ملیت، طبقه‌ی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی؛ این‌ها اموری بود که جز با خالص شدن برای خدا به وقوع نمی‌پیوست.^۱

در اینجا قصد آن را نداریم که تمام مقتضیات "لا إله إلا الله" را بر شماریم ولو در دوران مکی، ما فقط قصد داریم بگوییم: "لا إله إلا الله" از همان زمان که از جانب خداوند نازل شد تصدیق و اقرار خشک و خالی نبود چنانکه فکر مرجئه چنین می‌پندارد و حتی تصدیق و اقرار خالی، که در اوائل دعوت نشانه‌ی صداقت در ایمان بود - به این خاطر که به دلیل خطراتی که به دنبال داشت جز مؤمنان واقعی کسی پا پیش نمی‌گذاشت - به تنهایی نمی‌توانست باعث ایجاد آثاری شود که "لا إله إلا الله" در درون جماعت مؤمنی که رسول خدا ﷺ تربیت نموده بود، باعث ایجاد آن شد.

بلکه این آثار زمانی بوجود آمد که آن‌ها به مقتضیات "لا إله إلا الله" ایمان آوردند و بر مبنای آن تربیت شدند و در عالم واقع بر پایه آن عمل نمودند.

همچنین قصد آن را نداریم که بگوییم تربیت بر اساس این مقتضیات تنها کاری بود که رسول خدا ﷺ به نسبت پایگاه مستحکم انجام می‌داد، این کار برای هر مربی‌ای که قصد ایجاد پایگاهی برای دعوت در هر کجای زمین و در هر محدوده‌ای از زمان را دارد لازم است بلکه کار بی‌مانندی که رسول خدا ﷺ انجام داد درجه‌ی عجیبی در مقتضیات "لا إله إلا الله" بود که یارانش را به آن رساند، به گونه‌ای که مثالی واقعی شدند و سنتها و مستحبات را برای خود به فروض و واجبات تبدیل کرده بودند و بدون إلزام از جانب خدا و رسولش خود را بر آن ملزم ساخته بودند.

همچنین به درجه‌ی عجیبی از ایمان به روز آخرت رسیدند، به طوریکه در هر

۱. دموکراسی می‌پندارد اولین فکری است که این اصول را قرار داده و عملاً تطبیق نموده است و به دیگران حق وجود و حق ابراز عقیده عطا کرده است! جواب این تفکر را باید در بوسنی و هرزه گوین و در سرزمین چین دید و نیز آن‌چه که در فلیپین و کشمیر و فلسطین واقع می‌شود و نیز در هر مکان دیگری که در آنجا مسلمانان تحت حکومت یهودیان و مسیحیان قرار دارند، بررسی نمود و آن را با عدالت و تسامح و سازشی که مسلمانان با یهودیان و مسیحیان تحت حکومت خود داشتند مقایسه کرد.

لحظه همراه آن زندگی می‌کردند و گویی که در زمان حال آن را حاضر می‌دیدند. این‌ها چیزهایی بود که آن نسل یگانه را که زیر دست مربی بزرگ یعنی رسول ﷺ خدا تربیت شده بودند از دیگر نسلها متمایز می‌ساخت نه فقط از جهت التزام به مقتضیات "لا إله إلا الله" که از هر فردی که در معرض دعوت قرار دارد انتظار می‌رود.

* * *

بعد از آن آرام آرام مقتضیات "لا إله إلا الله" گسترش یافت و جوانب جدیدی از درون انسانها و زندگی آن‌ها را که قبلاً در بر نگرفته بود شامل شد، و پروردگار مقتدر و دانا، با علم و حکمت خویش آن را نازل می‌نمود و التزام به آن واجب می‌شد و دیگر مقتضیات اولیه به تنهایی ایمان را محقق نمی‌ساخت.

امام ابو عبید قاسم بن سلام (۲۲۴ - ۱۵۷ هـ) در کتاب "الایمان" ^۱ صفحه ۵۴ و بعد از آن می‌گوید:

«وقتی ما موضوع را به رسالتی که پیامبر ﷺ بر آن مبعوث شد و کتاب خدا با آن نازل گشت ارجاع دادیم دیدیم که خداوند در ابتدا ایمان را با گفتن شهادتین یعنی "لا إله إلا الله" و "محمد رسول الله" آغاز نموده است، پیامبر بعد از بعثت ده سال یا در حدود آن، در مکه به این نوع شهادت دادن دعوت می‌نمود و غیر از این نوع، ایمانی دیگر بر بندگان واجب نشده بود، هر کس آن را اجابت می‌نمود مؤمن بود و اسمی دیگر غیر از آن در دین نداشت و زکات، روزه و دیگر قوانین دینی بر او واجب نبود، این نوع تخفیف و آسانگیری بر مردم طبق آنچه علما روایت می‌کنند رحمتی از جانب خدا و دلسوزی بر حال بندگان بود زیرا آن‌ها تازه از جاهلیت بیرون آمده بودند و اگر تمام فرائض یکباره بر آن‌ها واجب می‌شد دل‌هایشان از آن متفر می‌شد، پس اقرار زبان به تنهایی ایمانی بود که در آنروز بر آن‌ها واجب گشت، لذا در مدت اقامت در مکه و چند ماه بعد از آن در مدینه همین نوع ایمان آوردن واجب بود، هنگامیکه مردم به سوی اسلام رجوع نمودند و به آن رغبت یافتند خداوند تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه را

بر شرط ایمان افزود و اگر آنان هنگام تغییر قبله به سوی کعبه از این که به سوی آن نماز بخوانند امتناع می‌ورزیدند و بر همان ایمان قبلی متمسک می‌شدند و به سوی قبله‌ی قبلی یعنی بیت المقدس نماز می‌خواندند کفایت نمی‌کرد و این کار ناقض ایمانشان محسوب می‌شد. هنگامیکه دعوت خدا و رسولش را اجابت نمودند و نماز را نیز همچون اقرار به شهادتین قبول کردند، همه این موارد با هم ایمان محسوب می‌شد زیرا نماز به شهادتین افزوده شده بود.

سپس برهه‌ای از زمان بر همین حالت باقی ماندند و هنگامیکه سینه‌هایشان به سوی نماز گشوده شد خداوند زکات را نیز علاوه بر موارد گذشته بر ایمان افزود و فرمود: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۱ «و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید» و فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^۲ «ای پیغمبر! از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و در صدد کاهش بدیها و افزایش نیکیهای خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی، و گناهان، و تنگ‌چشمی) پاک داری».

اگر آنان هنگام اقرار به شهادتین از دادن زکات ممانعت کرده و فقط با زبان آن را قبول می‌نمودند و نماز هم می‌خواندند و فقط از دادن زکات امتناع می‌ورزیدند این کار بقیه‌ی اعمالشان را زایل و تباه می‌کرد و ناقض اقرار به شهادتین و نماز می‌شد چنان که قبلاً امتناع از نماز، ناقض اقرار به شهادتین می‌گشت.

جهاد کردن ابوبکر صدیق رضی الله عنه همراه با مهاجرین و انصار با مانعین زکات این مطلب را تایید می‌کند زیرا آن‌ها همانطور با مانعین زکات جهاد می‌کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان جهاد می‌نمود و در ریختن خون و به غنیمت گرفتن مال و دارایی آن‌ها همانند جهاد با مشرکان یکسان عمل می‌کردند در حالی که آن‌ها فقط از دادن زکات امتناع می‌کردند و واجب بودن زکات را انکار نمی‌کردند.

۱. بقره/۱۱۰ و ۸۳

۲. توبه/۱۰۳.

بعد از زکات بقیه‌ی شرایع اسلامی نیز به همین منوال بود و هر قانونی که نازل می‌شد بر قوانین دیگر افزوده می‌شد و اسم ایمان شامل این قانون جدید هم می‌گشت و به کسی که به تمام آن‌ها ایمان می‌آورد مؤمن گفته می‌شد، آری این محل اشتباه کسانی است که به غلط فکر می‌کنند که ایمان تنها قول است».

* * *

اگر به پایگاه مستحکمی که رسول خدا ﷺ تربیت نمود بنگریم باید برگردیم و سوال کنیم که هدف رسول خدا از به کار بردن این تلاش بزرگ در خلال سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه برای ایجاد این نسل بی‌نظیر بشری چه بود؟ آیا فقط برای این بود که جماعتی مؤمن را که به خدا و روز آخرت ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و خدا را عبادت می‌کنند به وجود آورد؟ قسمتی از این تلاش بزرگ برای رسیدن به این هدف کافی بود هرچند این هدف خود هدف والایی است که باید برایش تلاش شود اما رسول بزرگوار ﷺ چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم هدف بزرگتر و والاتری داشت.

وظیفه‌ی این جماعت تنها اشتغال به عبادت خدا نبود آنچنانکه جماعت‌های مؤمن پیشین که پیرو پیامبران گذشته بودند تنها این وظیفه را داشتند بلکه وظیفه آن‌ها انتشار توحید بر روی زمین و آزاد کردن تمام بشریت از بندگی بندگان و دعوت آن‌ها به سوی بندگی خدا بود چنانکه "ربعی بن عامر" هنگام روبرو شدن با "رستم" فرمانده‌ی سپاه فارس که یکی از بزرگان طاغوت در آن زمان بود این سخن را بیان کرد.

لذا چنین جماعتی نیاز به آمادگی و تلاشی خاص دارد و مانند ایجاد جماعتی از مردم نیست که فقط قرار است به خدا و روز آخرت ایمان بیاورند و خدا را عبادت کنند.

در جهان تجارت و صنعت همه می‌دانند که کالاهای تولیدی برای مصرف داخلی غیر از کالاهای تولیدی برای صادرات است، اولی ممکن است به هر صورتی که هدف را برآورده کند ساخته شود اما دومی باید صنعتی استوار داشته باشد تا بر بازار غلبه کند و اجناس دیگر را که به پای آن نمی‌رسند پس بزنند،

حال که این نکته برای تجارت مادی زمینی لازم است پس به نسبت تجارت بزرگ اولی تر است که خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱ «ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است».

آنچه که برای هدایت بشری لازم است جماعتی بی‌نظیر و کامل است که با رفتار و حرکت واقعی خود به حقانیت این دین شهادت دهد و ثابت کند که این دینی است که پیروی از آن واجب است و هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند و نمی‌تواند جایگزین آن شود.

هدف ایجاد جماعتی از بشریت بود که با تمام جاهلیت روبرو شود آنهم نه فقط برای این که در مقابل آن بایستد بلکه برای این که برآن غلبه کند و بنیان جاهلیت را ریشه کن سازد و بنایی جدید را در جایش بر پا کند که بر پایه‌هایی استوار که بنایی سالم را حمل می‌کند ایجاد شود و این همان چیزی بود که عملاً توسط رسول خدا ﷺ ساخته شد.

این جماعت فقط برای مواجهه با جاهلیت عربی نبود هرچند به سبب شرایط و اوضاع این جاهلیت، اولین جاهلیتی بود که دعوت در حرکت اول خود با آن برخورد کرد اما تمام زمین در جاهلیت زندگی می‌کرد چه بت پرستان و چه آتش پرستان، و چه کسانی که جن‌ها را عبادت می‌کردند، یا آنان که بارگاه و مقابر بزرگان را می‌پرستیدند، و یا ستارگان یا طواغیت را پرستش می‌کردند، و حتی کسانی که اهل یک دین آسمانی منحرف بودند، لذا دین جدید و رسول خدا ﷺ و جماعتی که آن‌ها را تربیت نموده بود با تمام این‌ها مواجه بودند.

آیا تنها ایجاد جماعتی مسلمان که با استقامت، خدا را عبادت می‌کند برای مواجهه با تمامی این‌ها کافی است؟ بماند که تغییر این اوضاع و برپایی دین صحیح به جای آن نیز، ضروری است.

هرگز چنین نیست! این کار به جماعتی کامل نیاز دارد که هسته‌ی یک جامعه جدید باشد که همان جماعت رسول خداست ﷺ. "پایگاهی مستحکم" که بناء را بر دوش حمل کرد، و اوضاع زمین را دگرگون ساخت.

کتابهای مربوط به سیره، وقایع بسیاری از آن "پایگاه مستحکم" نقل می‌کند همچنین از سطوح زیبایی که به آن دست یافته بودند سخن رانده است، ما قصد نداریم که زندگینامه اصحاب را بیان کنیم چون کتابهای سیره نیز در دسترس همگان قرار دارد، قصد این را هم نداریم که زندگی اشخاص معینی از آن‌ها را بیان کنیم هر چند سخن گفتن از آن‌ها به خاطر بزرگی و هیبتشان دلها را می‌لرزاند، ما فقط قصد داریم به خاطر تدبر و عبرت گرفتن از آن‌ها به ذکر اوصافی پردازیم که پایگاه بی‌نظیر بر روی آن‌ها بنا شده بود.

با وجود این برخی از نمونه‌های عینی مرا شخصاً تکان می‌دهد و از آن متأثر می‌شوم، هر چند این نمونه‌ها مربوط به بزرگان صحابه نیست بلکه برخی از آن‌ها مربوط به اشخاصی است که تاریخ با سطرهایی کوتاه از کنار آن‌ها عبور کرده است اما من ایرادی نمی‌بینم اگر اندکی در مقابل این وقایع توقف کنیم.

* زنی بر اثر صرع دچار بیهوشی بود و هنگام بیهوشی عورتش آشکار می‌شد لذا نزد رسول خدا ﷺ از بیماری اش گلایه نمود و از او خواست دعا کند تا صرع وی شفا پیدا کند، رسول ﷺ در جوابش فرمود: اگر بخواهی برایت دعا می‌کنم و اگر هم می‌خواهی صبر پیشه کن و وارد بهشت شو. زن گفت: صبر می‌کنم ای رسول خدا! اما برایم دعا کن تا عورتم هنگام بیهوشی آشکار نشود. رسول خدا ﷺ نیز برایش دعا نمود و از آن پس هنگام بیهوشی عورتش نمایان نمی‌شد.^۱

* فقر بر مردی و همسرش فشار آورده بود پس مرد به زن گفت: رسول

خدا ﷻ به فقرا اتفاق می‌کند بیا از او بخواهیم از مالی که در اختیار دارد به ما ببخشد؟ زنش در پاسخ گفت: آیا می‌خواهی از خداوند نزد فرستاده‌اش گلیه کنی؟ پس هر دو صبر پیشه کردند.

* شبی عمر بن خطاب ﷺ در حالی که احوال رعیتش را بررسی می‌نمود و در کوچه‌ها می‌گشت صدای گریه‌ی کودکانی را از خانه‌ای شنید، داخل خانه شد زنی را دید که دیگی را بر روی آتش نهاده است و آن را به هم می‌زند و اطرافش کودکانی هستند که به خود می‌پیچند، از زن پرسید چرا این کودکان گریه می‌کنند؟ جواب داد: بر اثر گرسنگی. گفت پس این دیگ چیست؟ زن گفت: سنگریزه‌هایی را در آن ریخته‌ام و آن را به هم می‌زنم تا کودکان به خواب روند چون غذایی نداریم و عمر هم به ما توجه نمی‌کند، آن زن عمر را شناخت. عمر به او گفت: عمر از کجا وضع تو را بداند؟ زن گفت: پس چرا امور مسلمانان را بدست گرفته است؟ عمر به گریه افتاد و به سوی بیت المال شتافت و کسی هم همراه او بود پس آرد و روغن بر دوش گرفت و به سوی خانه زن برگشت آن شخص همراه عمر به او گفت: ای امیر المؤمنین اجازه بده من آن را بر دوش بگیرم! عمر جواب داد: پس در قیامت چه کسی به جای من گناهانم را به دوش بگیرد؟! پس آرد و روغن را در دیگ ریخت و در آتش دمید تا ریش پر پشتش از دود آکنده شد و آن مکان را ترک نکرد تا آنکه کودکان را دید که خوردند و سیر شدند و به خواب رفتند.

* یکی از جنگاوران به شوق بهشت و شهادت به سوی معرکه‌ی جنگ شتافت و در دستش دانه‌ای - یا چند دانه - خرما بود. طاقت نیاورد تا آن را تماماً بخورد، آن را رها کرد و با خود می‌گفت: اگر باقی بمانم تا این را بخورم خیلی طول می‌کشد! لذا داخل معرکه شد و به شهادتی دست یافت که در جستجویش بود.

* یکی از مجاهدان زره‌ای آهنی به تن کرد و آماده جنگ شد، دوستش به او گفت در نزدیکی گردن سوراخی در این زره است و می‌ترسم از آنجا تیر به آن راه یابد، آن مجاهد با تبسم گفت: اگر از این راه مصدوم شوم براستی که نزد خداوند تکریم خواهم شد! پس در عرصه‌ی نبرد داخل شد و تیری از همان

سوراخ به او اصابت کرد و خداوند او را با شهادت بزرگ داشت.
این مثالها پایان نمی‌پذیرد.

چه بسا بهترین راه بر شمردن اوصافی که این پایگاه مستحکم در آن رشد کرد جمع آوری همان اوصافی باشد که خدا و رسولش این جماعت بی‌مانند را با آن وصف نموده‌اند و جمع آوری اوامری که خدا و رسولش آن‌ها را بدان امر می‌کردند و آنان نیز به زیبایی اطاعت می‌نمودند یا راهنمایی‌هایی که خدا و رسولش آنان را بدان راهنما می‌شدند و آن‌ها نیز اجرا می‌کردند، مجموع تمام این‌ها همان اوصاف واقعی است که پایگاه بر اساس آن برپا شده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ، فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ، أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱ «مسلمانان مؤمنان پیروز و رستگاران. آنان کسانی که در نمازشان خشوع و خضوع دارند. و کسانی که از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاوه رویگردانند (و زندگی را جدی می‌گیرند؛ نه شوخی). و کسانی که زکات مال بدر می‌کنند. و عورت خود را حفظ می‌کنند. مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست. اشخاصی که غیر از این (دو راه زناشوئی) را دنبال کنند، متجاوز (از حدود مشروع) بشمار می‌آیند (و زناکار می‌باشند). و کسانی که در امانتداری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمانند. و کسانی که مواظب نمازهای خود می‌باشند (و پیوسته آن‌ها را در وقت خود اداء، و ارکان و اصول و خشوع و خضوع لازم را مراعات می‌نمایند). آنان مستحقان (سعادت) و فراچنگ آورندگان (بهشت) هستند. آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند».

﴿أَمَّنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ، وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ، وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا زَكَاةً سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ هُمْ عُقَبَى الدَّارِ، جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱ «پس آیا کسی که می‌داند که آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است حق است (و برابر آن زندگی می‌کند و هم بر آن می‌میرد، سزا و جزای او) همانند (سزا و جزای) کسی خواهد بود که (به سبب انحراف از حق و کفر مطلق، انگار) نابینا است؟! تنها خردمندان (حق را و عظمت خدا را) درک می‌کنند (و فرق میان دو گروه مؤمن و کافر را می‌فهمند). (خردمندان، یعنی) آن کسانی که به عهد (تکوینی و تشریعی) خدا وفا می‌کنند، و پیمان (موجود میان خود و بندگان) را نمی‌شکنند. و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهائی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است، (از قبیل: رابطه انسان با آفریننده جهان، پیوند انسان با جامعه انسانیت، و رابطه او با هموعان به ویژه خویشان و نزدیکان) و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند. و کسانی که (در برابر مشکلات زندگی و اذیت و آزار دیگران) به خاطر پروردگارشان شکیبائی می‌ورزند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم، به گونه پنهان و آشکار می‌بخشند و خرج می‌کنند، و با انجام نیکیها بدیها را از میان برمی‌دارند. آنان (با انجام چنین کارهای پسندیده‌ای) عاقبت نیک دنیا (که بهشت است) از آن ایشان است. (این عاقبت نیکو) باغهای بهشت است که جای ماندگاری (سرمدی و زیستن ابدی) است، و آنان همراه کسانی از پدران و فرزندان و همسران خود بدانجا وارد می‌شوند که صالح، (یعنی از عقائد و اعمال پسندیده‌ای برخوردار بوده) باشند (و جملگی در

کنار هم جاودانه و سعادتمندانه در آن بسر می‌برند) و فرشتگان از هر سوئی بر آنان وارد (و به درودشان) می‌آیند. (فرشتگان بدانان خواهند گفت: درودتان باد! همیشه به سلامت و خوشی بسر می‌برید) به سبب شکیبائی (بر اذیت و آزار) و استقامتی که (بر عقیده و ایمان) داشتید. چه پایان خوبی (دارید که بهشت یزدان و نعمت جاویدان است).»

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۱ «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (و خویشتن را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند). آنان کسانی که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آن‌چه بدیشان عطاء کرده‌ایم، (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و روزی پاک و فراوان، در پیشگاه خدای خود می‌باشند.»

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲ «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گزارند، و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانی که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. (این وعده خدا است و خداوند به گزاف وعده نمی‌دهد و از وفای بدان هم ناتوان نیست. چرا که) خداوند توانا و حکیم است.»

۱. انفال/۲-۴.

۲. توبه/۷۱.

﴿لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱ «ولی پیغمبر و مؤمنانی که با او هستند، با مال و جان خود به جهاد می پردازند (تا خدا را از خود خوشنود سازند و دین خدا را بالا برند). همه خوبیها و نیکیها (از قبیل: پیروزی و غنیمت دنیا، و بهشت و کرامت آخرت) از آن ایشان است، و آنان بیگمان رستگارانند».

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ﴾^۲ «خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند».

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُبْصِرُوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ، أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^۳ «و (با انجام اعمال شایسته و بایسته) به سوی آمرزش پروردگارتان، و بهشتی بشتابید و بر همدیگر پیشی گیرید که بهای آن (برای مثال، همچون بهای) آسمانها و زمین است ؛ (و چنین چیز با ارزشی) برای پرهیزگاران تهیه دیده شده است. آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و تنگدستی، به احسان و بذل و بخشش دست می یازند، و خشم خود را فرو می خورند، و از مردم گذشت می کنند، و (بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین می شوند و) خداوند (هم) نیکوکاران را دوست می دارد. و کسانی که چون دچار گناه (کبیره ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره ای) بر خویشان ستم کردند، به یاد خدا می افتند (و وعده و وعید و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم

۱. توبه/۸۸.

۲. صف/۴.

۳. آل عمران/۱۳۶-۱۳۳.

می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند - و بجز خدا کیست که گناهان را ببامرزد؟ - و با علم و آگاهی بر (زشتی کار و نهی و وعید خدا از آن) چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند (و به تکرار گناه دست نمی‌یازند). آن چنان پرهیزگارانی پاداششان آمرزش خدایشان و باغهای (بهشتی) است که در زیر (درختان) آنها جویبارها روان است و جاودانه در آنجاها ماندگارند، و این چه پاداش نیکی است که بهره‌کسانی می‌گردد که اهل عملند (و برابر فرمان خدا کار می‌کنند)».

﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ (از جمله اوصاف این مؤمنان و سائر مسلمانان این است که) آنان توبه‌کننده (از معاصی)، پرستنده (دادار)، سپاسگزار (پروردگار)، گردنده (در زمین و اندیشمند در آفاق و انفس)، نمازگزار، دستوردهنده به کار نیک، بازدارنده از کار بد، و حافظ قوانین خدا می‌باشند. (ای پیغمبر!) مژده بده به مؤمنان (به چیزهایی که خارج از توصیف و تعریف و به دور از فهم مردمان است)».

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲ «مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان بالیمان و زنان بالیمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش

بزرگی را فراهم ساخته است».

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱ «محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می بینی. آنان همواره فضل خدای را می جویند و رضای او را می طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه های (خوشه های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه های خویش راست ایستاده باشد، بگونه ای که برزگران را به شگفت می آورد. (مؤمنان نیز همین گونه اند. آتی از حرکت بازمی ایستند، و همواره جوانه می زنند، و جوانه ها پرورش می یابند و بارور می شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می دهد».

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ «ایشان را بر خود ترجیح می دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارانند».

﴿وَالَّذِينَ يَخْتَفُونَ كِبَآئِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ، وَالَّذِينَ

اَسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ، وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ^۱» و کسانی که از گناهان بزرگ، و اعمال بسیار زشت و ناپسند می‌پرهیزند، و هنگامی که دشمنانک می‌گردند (زمام اختیار از دست نمی‌دهند و پرت و پلا نمی‌گویند و آلوده گناه نمی‌شوند، و بلکه نفس خود را مهار می‌کنند و بخشم آورندگان را) می‌بخشند. و کسانی که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند. و کسانی که اگر ستمی بدیشان شد، خویشان را یاری می‌دهند (و زیر بار ظلم نمی‌روند). (ولی از آنجا که یاری کردن نباید از مسیر مساوات و عدالت خارج شود و به انتقامجویی و کینه‌توزی و تجاوز از حد منتهی گردد، باید توجه داشته باشند که) کیفر هر بدی، کیفری همسان آن است. اگر کسی (به هنگام قدرت، برای هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی از بدکار) گذشت کند (و میان خود و میان او) صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین کسی با خدا است. خداوند قطعاً ظالمان را دوست نمی‌دارد. بر کسانی که پس از ستمی که بر آنان رفته است انتقام می‌گیرند، (و برابر تعدی و ظلمی که بدیشان شده است، خصم را سرکوب می‌سازند) عتاب و عقابی نیست».

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲» و (از جهاد در راه خدا به سبب آن‌چه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و (برای کشتگانتان) غمگین و افسرده نگردید، و شما (با تأییدات خداوندی و قوه ایمان راستین و نیروی حقی که از آن دفاع می‌کنید) برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید (و بر ایمان دوام داشته باشید)».

۱. شوری/۴۱-۳۷

۲. آل عمران/۱۳۹.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمره مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم)».

﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَإِلْمُؤْمِنِينَ، وَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲ «او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد و دل‌های آن‌ها را با هم، الفت داد! اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دل‌های آنان الفت دهی، نمی‌توانستی! ولی خداوند در میان آن‌ها الفت ایجاد کرد! او توانا و حکیم است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾^۳ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانب‌داری نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۴ «ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر

۱. یوسف/۱۰۸.

۲. انفال/۶۲-۶۳.

۳. نساء/۱۳۵.

۴. مائده/۸.

آن چیزی است که انجام می‌دهید».

﴿إِنَّمَا، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱
 «الف. لام. میم. این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که به دنیای نادیده باور می‌دارند، و نماز را به گونه شایسته می‌خوانند، و از آن چه بهره آنان ساخته‌ایم می‌بخشند. آن کسانی که باور می‌دارند به آن چه بر تو نازل گشته و به آن چه پیش از تو فرو آمده، و به روز رستاخیز اطمینان دارند. این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدای خویش را دریافت کرده و حتماً رستگارند».

"المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً"^۲: «مؤمنان برای یکدیگر مانند بنایی هستند که هر قسمت از آن، قسمت دیگر را محکم و استوار می‌کند».
 "مثل المؤمنين في توادهم وتراحمهم كمثل الجسد إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر والحمى"^۳: «مثال مؤمنان در دوستی و ترحم بر همدیگر مانند جسمی است که اگر عضوی از آن به درد آید بقیه ی اعضا نیز با شب بیداری و تب با آن همدردی می‌کنند».

"إن الله قد أذهب عنكم عبية الجاهلية وفخرها بالأنساب، كلکم لآدم وادم من تراب"^۴: «خداوند کبر جاهلیت و افتخار به نسب را از میان شما برداشت، شما همگی از آدم هستید و آدم از خاک است».
 "ليس الشديد بالصرعة ولكن من يملك نفسه عند الغضب"^۵: «پهلوانی به زور و قدرت نیست، پهلوان کسی است که هنگام غضب خود را کنترل کند».

۱. بقره/۵-۱.

۲. روایت مسلم و بخاری.

۳. متفق علیه.

۴. ابوداود و ترمذی.

۵. مسلم و بخاری.

"و تبسمك في وجه أخيك صدقة" ^۱: «تبسم نمودن تو در روی برادرت صدقه محسوب می شود»

"إن قامت الساعة وبيد أحدكم فسيلة فليغرسها" ^۲: «اگر قیامت بر پا شد و در دست یکی از شما نهالی بود پس آن را بکار و {منتظر نشود}»

"مثل القائم في حدود الله، والواقع فيها، كمثل قوم استهموا على سفينة فكان بعضهم أعلاها وبعضهم أسفلها فكان الذين في أسفلها إذا استقوا من الماء مروا على من فوقهم، فقالوا: لو أنا خرقنا في نصيبنا خرقاً ولم نؤذ من فوقنا! فلو تركوهم وما أرادوا هلكوا جميعاً ولو أخذوا على أيديهم نجوا ونجوا جميعاً" ^۳:

«مثال کسی که حدود خدا را رعایت می کند و کسی که در آن کوتاهی می کند مانند قومی است که بر روی کشتی ای قرعه کشی می کنند و عده ای در بالای آن و عده ای در پایین کشتی قرار می گیرند، کسانی که در پایین کشتی قرار دارند هنگامی که آب می خواستند از روی افراد طبقه ی فوقانی عبور می کردند لذا می گویند: اگر ما در قسمت خود سوراخی ایجاد کنیم دیگر افراد بالای کشتی را اذیت نخواهیم کرد! اگر افراد بالای کشتی آن ها و نیتشان را رها کنند و جلوی آن ها را نگیرند همه نابود می شوند و اگر آن ها را از این کار باز دارند همگی نجات می یابند»

"إن الله كتب الإحسان على كل شيء فإذا قتلتم فأحسنوا القتلة وإذا ذبحتم فأحسنوا الذبحة، وليحد أحدكم شفرته وليرْح ذبيحته" ^۴: «خداوند نیکویی را در هر چیزی فرض نموده است، اگر کشتید به نیکی بکشید و اگر ذبح نمودید به نیکی ذبح کنید و کاردتان را تیز نمایید و ذبیحه ی خود را راحت کنید».

"ألا إني أتاكم الله وأخشاكم له، ولكني أصوم وأفطر، وأقوم وأنام، وأتزوج

۱. ترمذی.

۲. احمد.

۳. بخاری.

۴. مسلم و نسائی و ترمذی و ابو داوود و ابن ماجه.

النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني^۱:

«همانا من متقی‌ترین شما هستم و از همه شما بیشتر از خداوند خشیت دارم اما گاهی روزه می‌گیرم و گاهی روزه نمی‌گیرم، گاهی برای نماز شب بیدار می‌شوم و گاهی می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم، هر کسی از سنت من روی بگرداند از من نیست».

بر اساس این توصیفات بی‌نظیر و در بهترین درجه‌های آن، پایگاه مستحکمی که رسول خدا ﷺ تربیت کرد برپا شد اما تاثیر آن در زمین چه بود؟ این در ابتدای کار همان هسته‌ای بود که مسلمانان در شبه جزیره‌ی عربی اطرافش جمع شدند و به زبان امروزی: هسته‌ای بود که پایگاه مردمی اطرافش جمع شد و با آن، دعوت به افق‌ها سرایت کرد.

هر دعوت موثری در زمین به پایگاهی مردمی نیاز دارد که آن را به حرکت در آورد و با آن به حرکت درآید، اما این پایگاه جز در اطراف رهبری مربی، و هسته‌ای محکم و دارای پرتوی قوی که مردم را برای تجمع و گرد هم آمدن ترغیب کند، شکل نمی‌گیرد اما در واقع به درجه‌ی گروه زنده‌ای که مربی تربیت نموده است نمی‌رسند، گروهی که مربی به آن‌ها توجهی خاص داشته و در راهنمایی آنان تلاش نموده و اوضاع آنان را پی گرفته است.

جامعه‌ی پیامبر ﷺ نیز در یک سطح و درجه نبودند این جامعه چنانکه در قرآن آمده است شامل کسانی که به دنیا دل داده بودند و به زمین چسبیده بودند و شامل کسانی که سستی می‌کردند و از جهاد باز می‌ماندند و نیز شامل کسانی که ایمانشان ضعیف بود می‌شد و این‌ها جدا از منافقانی بود که آشکار و پنهان در جامعه موجود بودند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾^۲ «ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای

۱. مسلم و بخاری.

۲. توبه/۳۸.

جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می کنید و دل به دنیا می دهید؟»

﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبْغِضَنَّ فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا، وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۱ «در میان شما گروهی هستند که (منافقت و خویشستن را جزو شما قلمداد می نمایند و به جهاد نمی روند و) سستی می کنند و دیگران را نیز سست می نمایند و از جنگ باز می دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعن زنان) می گویند: به راستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا در برتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می گویند: ای کاش! ما هم با آنان می بودیم و (از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت) بسی بهره می بردیم».

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۲ «آیا نمی بینی (ای محمد و تعجب نمی کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازه جنگ صادر شود، نسبت به جنگ علاقه نشان می دادند و هر چند) بدیشان گفته می شد: (وقت جهاد فرا نرسیده است ؛) دست از جنگ بردارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید (در ظاهر شتاب می کردند و گوششان به کسی بدهکار نبود). اما وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته ای از ایشان از مردم همان گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می شد اگر به ما فرصت بیشتری می دادی (تا از لذات دنیا بهره

می گرفتیم ؟). بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده شود) و کمترین ستمی به شما نشود».

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْحَقِّفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱ «و هنگامی که (خبر) کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است (از قبیل: قوت و ضعف، و پیروزی و شکست، و پیمان بستن با این قبیله و گسستن از آن قبیله) به آنان (یعنی منافقان یا مسلمانان ضعیف‌الایمان) می‌رسد، آن را (میان مردم) پخش و پراکنده می‌کنند (و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند). اگر این گونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهائی را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید».

هنگامیکه تمام این‌ها در جامعه‌ی پیامبر ﷺ موجود بود و پیامبر خود در میان‌شان حضور داشت و وحی نیز پیاپی نازل می‌شد و راهنمایی می‌نمود و احساسات و رفتارها را تصحیح می‌کرد، روشن می‌شود که پایگاه مردمی نمی‌تواند تماماً به سطح و درجه‌ی مورد نظر برسد و امکان ندارد تمام آن‌ها مانند گروه زبده‌ای گردند که زیر توجه‌ی رهبر تربیت شده‌اند.

اما واقعیت تاریخی می‌گوید: پایگاه مستحکمی که رسول خدا ﷺ تربیت نمود و خود نظارت آن را بر عهده گرفت در استحکام و نفوذ ایمان و صداقت در توجه به سوی خدا، به حدی رسید که توانست تمام مردم را با خود همراه کند و با آن‌ها به سوی هدف حرکت نماید و نه کسانی که به دنیا دل داده‌اند و نه آنان که

سستی می‌کنند و نه آنان که ایمانشان ضعیف است و نه حتی منافقان و نه دشمنان آشکار، آن‌ها را از حرکت باز نمی‌داشت!!

این پند و نکته‌ای است که در به وجود آمدن پایگاه مستحکم رفیع وجود دارد زیرا بدون آن، کسی نبود تا پایگاه مردمی را که در حال سقوط بود به طرف بالا اوج دهد و راه آن را مستقیم گرداند در حالی که به سوی انحراف می‌رفت، یا آن را هدایت کند وقتی که راه را گم کرده بود. بنابراین ایجاد پایگاه مستحکم یک ضرورت است نه یک کار غیرضروری و زیادی ویا چیزی که بدون آن حرکت در مسیر صحیح ممکن باشد.



پس از این، پایگاه مستحکمی که رسول خدا ﷺ پرورش داده بود و رهبری مردم را به آن سپرده بود - چه رهبری نظامی در جنگ، چه رهبری اخلاقی در روابط فردی، چه رهبری جامعه در ایجاد روابط اجتماعی، و چه رهبری فکری در آگاهی مردم از حقیقت اسلام - با جاهلیت در جزیره‌ی عربی مواجه شد و آن را شکست داد و از وجود ساقط کرد، بنیانش را ریشه کن ساخت و بنایی جدید را به جای آن ایجاد کرد.

اما این کار در واقع کار آسانی نبود.

هر کسی رویدادهای تاریخ را بررسی کند و در آیات قرآنی که نبرد میان حق و باطل را توصیف می‌کند تدبر نماید، خواهد دانست چه اندازه تلاش و زحمت در آن نبردهای هولناک صرف شده است تا در پایان کار، دین حق آشکار گشت این تلاشها شامل تلاش درونی در صبر بر نبرد و آمادگی روحی برای آن و تلاش بدنی و مادی می‌شد و چه فداکاریها و چه پهلوانی‌ها، و چه تمثیل‌های زیبایی که در زمین محقق شد.

همچنین بر جایگاه رهبری مستقیم نبوی در تربیت جماعت زبده و برگزیده و نیز رهبری او بر مردم با کمک جماعت برگزیده، اطلاع می‌یابد و نیز جایگاه "پایگاه مستحکم" در تمامی این جهاد که واقعیت جزیره‌ی عربی و در نهایت واقعیت زمین را تغییر داد برایش مشخص می‌شود.

این نبرد نبرد آسانی نبود زیرا باید با عقاید، ارزشها، عرفها، و انواعی از رفتارهای فاسد، و نیز درونهای فاسدی که از لحاظ عقیده و ارزش و عرف و رفتار فاسد شده بودند مواجه می‌شد، درونهای فاسدی که از انحراف خود بی‌خبر بوده و خود را حق و صواب می‌دانستند و فکر می‌کردند باید این وضع خود را حفظ کنند و برای دفاع از این فساد بجنگند.

به همین دلیل خداوند کشمکش بین حق و باطل را به طلا و نقره‌ای که بر روی آتش ذوب می‌کند تشبیه کرده است: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾^۱ «خداوند از (ابرهای) آسمان، آب فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر یک به اندازه گنجایش خویش (برای رویش گیاهان و بهره‌وری درختان، از آب آن) در خود می‌گنجانند، و روی این سیلابها، کفهای زیاد و بیسودی قرار می‌گیرد، همچنین است آن‌چه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه زینت‌آلات روی آتش ذوب می‌نمایند، کفهایی همانند کفهای آب بر می‌آورد، - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند - اما کفها، (بیسود و بیهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته می‌شود، ولی آن‌چه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی می‌زند. (عقائد باطل، همسان کف و خس و خاشاک روی آب و بالای فلزات است که هرچه زودتر از میان می‌رود، ولی ادیان حقیقی آسمانی، چون آب و طلا و نقره سودمند و ماندگار می‌باشد)».

آن یک آتش حقیقی بود، آتشی است که بر افروخته است و داغ می‌کند و می‌سوزاند اما مؤمنان با صبر و عزیمت، و توکل و روی آوردن به خدا آن را تحمل کردند تا یکی از نتایج آن دور کردن ناپاکی از قلوب مؤمنان مجاهد صابر باشد آنگاه که برای خدا خالص می‌گردند و نتیجه‌ی دیگرش زدودن ناپاکی از

زمین باشد آنگاه که باطل نابود می شود و حمله و طغیان از میان می رود و حق و حقیقت حاکم می گردد.

"پایگاه مستحکم" در تمام این مراحل و تا جایگیری حکم در جزیره ی عربی نقش خود را کامل اجرا نمود و پس از آن پایگاه مستحکم نقشی وسیعتر ایفا کرد. جزیره ی عربی همان پایگاه، گهواره و محل حرکت اولیه بود اما هدف تمام جهان بود!

این دین برای تمامی مردم نازل شده بود و مؤمنان حاضر در جزیره ی عربی به رهبری پیامبر ﷺ راهنمای بشریت به شمار می رفتند، داعیانی که به سوی دین حق دعوت می کردند و معلمانی که حقیقت دین را آموزش می دادند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۱ «و بی گمان شما را ملت میانه روی کرده ایم (نه در دین افراط و غلوی می ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می شناسید) تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد».

﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ «باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگاران».

اما این کار ساده ای نبود!

تاریخ عادت دارد بر نبرد میان لشکرها متمرکز شود.

در حقیقت این نبرد میان لشکرهاست که نتیجه ی پیکار را رقم می زند اما نگاه کردن به این امر بدین گونه که صرفاً یک نبرد جنگی است که لشکرها در میدان جنگ به انجام می رسانند قسمت مهم دیگر قضیه از حقیقت نبرد را پنهان می کند و آن را در محدوده ای تنگ قرار می دهد و قسمت بزرگ و مهم قضیه را بیهوده

۱. بقره/۱۴۳.

۲. آل عمران/۱۰۴.

نشان می‌دهد یا تأثیرش را کوچک جلوه می‌دهد و آن، قضیه‌ی عقیده و ارزشهایی است که نبرد به خاطر آن بوجود آمده است.

این نبرد - به زبان امروزی - در حقیقت نبرد تمدنها است، نبرد میان تمدن سالم و تمدن فاسد، تمدن ایمان و تمدن جاهلیت، نبردی فراگیر که تمام جوانب نفس بشری و تمام جوانب زندگی را در بر می‌گیرد، هرچند نبرد جنگی نتیجه را ولو موقت رقم می‌زند!

قوم تاتار در مقطعی از تاریخ پیروز شدند و زمین را تاراج کردند اما تمدنی ایجاد نکردند بلکه بهتر است بگوییم: آن‌ها تمدن را نابود کردند و طغیان و کفر را به جایش نشانندند تا این که خداوند چنین مقدر ساخت که اسلام آوردند.

لشکریان غرب در تاریخ جدید پیروز شده‌اند و زمین را تاراج نموده‌اند اما آنان علی‌رغم تمام پیشرفتهای مادی و عملی، و تکنولوژیکی که در اختیار دارند تمدن حقیقی را که باید ایجاد شود و شایسته زنده ماندن است ایجاد نکرده‌اند بلکه آنان قانون جنگل را وسعت داده‌اند قانونی که در آن قوی حق ضعیف را می‌خورد و او را کنار می‌زند و فساد عقیده و اخلاقی را در زشت‌ترین صورتی که جاهلیت بشر به خود دیده است ترویج کرده‌اند.

نبرد جنگی حقیقت پیکار نیست یا لا اقل بگوییم به تنهایی حقیقت این پیکار نیست، حقیقت پیکار ارزشهایی است که لشکرها به خاطر آن با هم می‌جنگند و چیزهایی است که معتقدان به آن در صورت پیروزی ترویج می‌کنند! و این موضوعی است که پیروزی‌های اسلام را از تمام حرکتهای توسعه طلبانه در تاریخ متمایز می‌کند آن‌چه سبب حرکت لشکر عرب برای پیروزی می‌شد نه تمایل به توسعه طلبی بود و نه تمایل به مالکیت بر زمین، و نه میل به تسلط و غلبه بر دیگران، بلکه هدف آنان - به امر خدا - ترویج توحید در زمین و از بین بردن جاهلیت و طغیان آن بود تا حکم خداوند در رأس قرار گیرد و دین از آن خداوند باشد: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^۱ «و با آنان

پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد».

این همان چیزی بود که "ربعی بن عامر" رضی الله عنه به فرماندهی سپاه ایران گفت: «هدف ما خارج ساختن بندگان از بندگی بندگان به سوی بندگی خداست و رها کردن آن‌ها از ظلم آیینها به سوی عدالت اسلام است و نجات دادن مردم از تنگی دنیا به سوی گشایش دنیا و آخرت است».

یک حرکت متمدن بزرگ برای آزاد کردن انسان از عبادت طاغوت به سوی عبادت خداوند، از گردنکجی برای اوهام و خیالات به سوی گردنکجی برای حق و حقیقت، از ظلم و ستم به سوی عدل و داد، از جهل به سوی علم و از تاریکیها به سوی نور.

هیچ حرکت متمدن در تاریخ آنچه را که نبرد اسلامی محقق ساخت ایجاد ننموده است، شگفتی فتوحات اسلامی فقط در فوق العاده بودن در جنگ نیست چنانکه افرادی اندک با امکاناتی کم بر تعدادی چندین برابر خود، آنهم با امکانات فراوان مادی و آشنا با فنون جنگ نسبت به ایران و روم پیروز می‌شدند، البته این کار - بعد از کمک و یاری پروردگار - تفسیری جز تاثیر عقیده‌ی صحیح به خدا و روز آخرت در درون این انسانها ندارد و نیز تربیتی که بر اساس عقیده‌ی صحیح انجام گرفته بود که سبب می‌شد این مردان اندک با امکانات کم از غرب به اقیانوس و از شرق به هند برسند آنهم در کمتر از نصف قرن، که چنین سرعتی در تاریخ بی‌مانند است.

شگفتی موجود در این کار فقط در فوق العاده جنگیدن نبود هرچند این قضیه خود در ترازوی تاریخ سنگین است اما شگفتی بزرگ در فتح کردن قلوب توسط اسلام و در ورود میلیونها نفر به دین حق آنهم بدون اجبار است.

جنگیدن اصلاً برای به اجبار مسلمان کردن مردم نبود: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱ «اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است».

بلکه جنگیدن برای از میان بردن جاهلیت بود، جاهلیتی که نماینده‌ی عقاید جاهلی بود و نظم‌ی جاهلی بر آن استوار بود و لشکری جاهلی از آن حمایت می‌کرد، پس اگر این جاهلیت از میان می‌رفت مردم آزاد بودند هرچه را می‌خواهند برای خود انتخاب کنند: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ «هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان و بتها و معبودهای پوшالی و هر موجودی که بر عقل بشورد و آن را از حق منصرف کند) نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) اصلاً گسستن ندارد. و خداوند شنوا و دانا است».

کسان دیگری هم که می‌خواهند دین خود را حفظ کنند و بر گمراهی آشکار قرار دارند در صورتی که با جنگ و آزار متعرض مسلمانان نشوند جان و مال و دینشان در امان است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۲ «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

این میلیون‌ها نفری که بدون اگر اه اسلام آوردند به این دلیل بود که اسلام را عملاً در انسانهایی که آن را اجرا می‌کردند می‌دیدند، انسانهایی که بر حقیقت اسلام تربیت شده و آن را به واقعیتهای عملی تبدیل نموده بودند که ناظران را به شگفت می‌آورد و قلبهایشان به آن تمایل می‌یافت و وارد اسلام می‌شدند.

اگر مسلمانان در این حالت نورانی نبودند مردم نیز به این فراوانی و در این زمان اندک اسلام نمی‌آوردند اگر چه در میدان جنگ نیز مغلوب شده بودند، اما

۱. بقره/۲۵۶.

۲. ممتحنه/۸.

معلوم است که شمشیر سرزمین‌ها را فتح می‌کند اما دل‌ها را فتح نمی‌کند و اگر خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱ در حالی که او رسول و فرستاده‌ی خدا بود پس وضعیت انسانهای پیروز میدان، در صورتی که اخلاقی ارزشمند نداشته باشند چگونه است؟^۲

گرایش کامل ملتها به اسلام در این زمان اندک اثری از آثار این تربیت بی‌نظیری بود که رسول خدا ﷺ آن پایگاه مستحکم را طبق آن تربیت ساخت و خود، نظارت و توجه به آن را بر عهده گرفته بود تا همچون پرده‌ای باشد که قدر خدا پشت آن قرار گرفته و خداوند هرچه را بخواهد با آن به انجام رساند: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۳ «خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه آئینهای دیگر چیره گرداند».

شگفتی از فتوحات اسلامی فقط به وارد شدن ملتها در اسلام آنها به آن سرعت، محدود نمی‌شود بلکه در عدالت مثال زدنی‌ای که مسلمانان - ی که پیامبر، خود تربیت نموده بود - با سرزمینهای فتح شده داشتند و حتی با کسانی که بر دین خود باقی مانده بودند نیز موجود است، در این زمینه ماجرای عمر بن خطاب رضی الله عنه با پدر آن جوان مصری که پسر عمرو بن عاص رضی الله عنه او را با عصا زده بود در تاریخ مشهور است و نیز سخنی که عمر بن خطاب رضی الله عنه به عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت نیز در تاریخ مشهور و بی‌مانند است که "متي استبعدتم الناس وقد ولدتهم أمهاتهم أحراراً": «ای عمرو! از چه هنگام مردم را به بردگی گرفته‌اید در حالی که مادرانشان آنها را آزاد به دنیا آورده‌اند».

این شگفتی فقط به این موارد محدود نمی‌شود، همانا روی آوردن ملتها به زبان عربی - بدون اجبار - در تاریخ عجیب و بی‌نظیر است این ملتها زبان خود

۱. آل عمران/۱۵۹.

۲. «اگر درشتخوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

۳. صف/۹.

را از یاد بردند حتی کسانی از آنان که بر دین قبلی خود هم باقی مانده بود همگی زبانشان عربی شده بود و با آن حرف می‌زدند و فکر می‌کردند و عبادتشان را به انجام می‌رساندند.

در ادامه و نه در پایان کار، همانا توجه هوشیارانه از جانب پیامبر ﷺ و اهتمام به تربیت "پایگاه مستحکم" - بعد از خداوند سبحان - ضامن استمرار منهج اسلامی بود بعد از آنکه مؤسس آن به رفیق اعلی پیوست، خلافت راشده - با تمام نمونه‌های عجیب در همه زمینه‌های زندگی - مصداق این حقیقت بود، خلافت راشده به راستی ادامه‌ی منهج پیامبر ﷺ بعد از قطع وحی و فوت رسول خدا ﷺ بود.

صحیح است که این مقطع زیاد طول نکشید و مقدر هم نبود که زیاد طول بکشد اما سقوط و فرود از آن سطح، سقوط از اسلام و پایان کار اسلام نبود چنانکه مستشرقین و دشمنان این دین نیز از آن شایعه ساخته‌اند.

این مقطع همچون پرواز بر افقهای بلند بود که بیشتر اعمالش بر پایه سستهای گران‌مایه، بدون اجبار و إلزام از جانب خدا و رسول ﷺ انجام می‌گرفت پس از آن زمانی که مردم فرود آمدند و به حد امور فرض و إلزامی یا نزدیک به آن بسنده کردند در حقیقت سقوط نکرده بودند بلکه بالهایشان از پرواز سستی می‌کرد پس بر روی زمین سفت بر قدمهایشان راه می‌رفتند!

همین امر برای آن‌ها کافی است - که پس از فرود از پرواز در بلندی - به ترویج توحید در زمین پرداختند و از ارزشهای آن تمدن والا به بشریت بخشیدند که اروپا در قرن هفدهم میلادی یعنی بیشتر از ده قرن پس از اوج مسلمین از شعله‌های آن بهره برد.

این دوران فقط جرقه‌ای درخشان نبود که لحظه‌ای اطرافش را روشن کند و بعد از آن خاموش گردد روشنایی درخشان آن تا این لحظه و تا هر وقت که خدا بخواهد راه را روشن می‌کند! این دوران همیشه - به عنوان الگویی واقعی - به همه‌ی نسلها کمک می‌کند و هر نسل با تقلید از آن سعی می‌نماید که به آن سطح برسد، اگر هم به سطح آن نرسد همین امر کافی است که به سوی بلندی و صعود

روی آورده است این امر حتماً بهتر خواهد بود از این که شخص خود را واپس کشد که در این صورت سقوط او حتمی خواهد بود.

تمام حرکات اصلاح گرایانه در تاریخ اسلام - که بسیار هم بوده‌اند و حرکت معاصر یکی از آن‌ها به شمار می‌رود - تنها اثری از آثار آن دوران درخشان به شمار می‌روند که نور آن همچنان راه را روشن می‌کند.

به همین دلیل مستشرقین و دشمنان اسلام برای غبار آلود کردن آن دوران تلاش می‌کنند تا بدین وسیله این نور درخشان را از نظر ناپدید کنند و از رسیدن این نور به نسلهایی که از روشنی آن بهره می‌گیرند و برای صعود به پا می‌خیزند جلوگیری کنند اما هیئات که این تلاش زشت توفیقی یابد زیرا آنان با تقدیر خداوند به دشمنی برخاسته‌اند: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ «می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

* * *

در اینجا نکته‌ای وجود دارد که در تربیت "پایگاه مستحکم" توسط پیامبر ﷺ دارای اهمیت بسیاری است و آن فراوانی مشورت پیامبر ﷺ با اصحاب و یاران خویش ﷺ است.

از همین ابتدا می‌پرسیم آیا رسول خدا ﷺ به مشورت با اصحابش ﷺ نیازمند بود حال آنکه وحی بر او نازل می‌شد و آن‌چه خداوند می‌خواست او بیان نماید بر او نازل می‌کرد و مسیر جماعت مسلمان را هرگاه که امکان انحراف داشت تصحیح می‌نمود مانند ماجرای "عبد الله ابن مکتوم" و نیز مانند تصرفات او در اسیران بدر؟

هرگز! رسول خدا ﷺ به مشورت نیازمند نبود حال آنکه او مسئولیتهای دعوت را به درستی انجام می‌داد و زندگی جماعت مؤمنان را در مکه و مدینه به خوبی

مدیریت می‌کرد این مشورت نوعی تربیت و از لوازم تربیت بود.

تربیت نمودن بر اساس "سمع و طاعة" به تنهایی، سربازانی ملتزم و فرمانبردار تحویل می‌دهد اما رهبر تحویل نخواهد داد.

پایبندی به فرمان رسول ﷺ از جانب خدا فرض بود: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۱ «هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۲ «و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود».

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۳ «چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^۴ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید».

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۵ «آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیان) می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود».

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ﴾^۶ «درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر

۱. نساء/۸۰.

۲. نساء/۶۴.

۳. حشر/۷.

۴. نساء/۵۹.

۵. نور/۶۳.

۶. توبه/۱۲۰.

دوست‌تر داشته باشند».

اما پیامبر ﷺ فقط از اصحابش ﷺ نمی‌خواست که سربازانی پایبند فرمان رهبرشان باشند هرچند پایبندی به فرمان او رستگاری بود و عبادتی واجب به شمار می‌رفت بلکه او می‌خواست از آن‌ها رهبرانی برای بشریت بسازد و تقدیر خداوند را بوسیله آن‌ها محقق سازد و هدف خداوند از برگزیدن این امت را به واقعیت برساند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۱ «و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید) تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد».

آموزش دادن افراد برای رهبری جز با مشورت دادن آن‌ها از طرف رهبر میسر نخواهد بود.

این مشورت است که هوشیاری و رشد را در آن‌ها ایجاد خواهد کرد: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲ «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بیش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمره مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم)».

از سیاق آیه مشخص است که بصیرت به عنوان امری جداگانه در کنار ایمان طلب شده است و در ادامه‌ی آیه چنین تعبیر شده است ﴿وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

درست است که ایمان هدف است اما بصیرت نیز هدف است تا دین در عالم واقع به حرکت بیفتد و به اذن خدا ثمر کاملش را بدهد و تمام تلاش یا قسمتی از آن به هدر نرفته و یا برای امور بی‌فایده صرف نگردد.

۱. بقره. ۱۴۳.

۲. یوسف/ ۱۰۸.

مشورت نمودن رهبر با پیروان خود، آنان را به تفکر نمودن در وضعیتهای گوناگون و نظریات مختلف عادت می‌دهد تا درست‌ترین و شایسته‌ترین تصمیم را برای موقعیت مورد نظر بگیرند همچنانکه آن‌ها را به پذیرش مسئولیت نیز عادت می‌دهد زیرا نظر دادن از این رو که نوعی امانت است مسئولیت به شمار می‌رود. هنگامی که مشورت تکرار شد و تفکر نیز همراه با مسئولیت پذیری افزون گشت انسان برای مواجهه با وضعیتهای عملی آماده می‌شود و احساساتش از مواجهه نمی‌گریزد و از مسئولیت فرار نمی‌کند و این‌ها برای یک رهبر موفق صفت‌های ضروری هستند.

اما طبیعتاً تمام انسانها نمی‌توانند رهبرانی موفق گردند اما نمی‌توانی شخصی را که شایستگی تبدیل شدن به یک رهبر موفق را دارد بشناسی مگر این که به عده ای از مردم - که مشغول تربیت آن‌ها هستی - فرصت بدهی تا آموزش لازم را ببینند و توانایی آن‌ها مشخص شود و کسانی که شایسته‌اند نمودار شوند.

اما اگر آن‌ها را بر "سمع و طاعة" در تمام کارها تربیت کنی برای هیچ کس فرصت مهارت فراهم نمی‌شود و اگر مسئولیتی به آن‌ها بدهی دچار اضطراب شده و شکست می‌خورند و در نبود رهبر آزموده، حرکت به شکست می‌انجامد هرچند در کنار رهبر سربازانی مخلص باشند.

آری! اینجا میل فراوان پیامبر ﷺ به مشورت با پیروانش روشن می‌گردد در حالی که از مشورت با آن‌ها بی‌نیاز بود. مشورت او به این دلیل بود که آن‌ها را - آگاهانه - آماده کند تا بعد از او رهبرانی آزموده باشند یا حداقل مستشارانی باشند که نظریاتی درست ارائه دهند تا بعد از او باز هم حرکت استمرار یابد و متوقف نشود و در نبود رهبر بزرگی که الهام می‌یافت حرکت شکست نخورد.

* * *

این پایگاه مستحکمی بود که رسول خدا ﷺ آن را پرورش داد و آن هم نقش و تاثیر آن در تاریخ بود. ایجاد این پایگاه از روی سرگرمی نبود و این تلاش بزرگی که رسول خدا ﷺ در تربیت آن صرف نمود چیزی نبود که بدون وجود

ضرورت انجام گرفته باشد بلکه به الهام خداوند و کمک و توفیق او صورت گرفت و ضروری‌ترین کار برای این دین به شمار می‌رفت و نیز برای هدف بزرگی که خداوند این دین را به خاطرش فرو فرستاده بود.

حال به واقعیت عصر خویش برگردیم تا صورت حقیقی آن را بشناسیم و از جایگاه الگو در منهج پیامبر ﷺ در تربیت پایگاه مستحکمی که اولین بار مسئولیت این دین را بر عهده گرفت آگاه شویم.

وضع جاهلیت امروز چگونه است؟

"ابن تیمیه" رحمه الله می‌گوید: «بعد از برگزیده شدن پیامبر، جاهلیت تام در برخی از سرزمینها مانند سرزمین کفار و یا برخی از مردم وجود دارد مانند افراد بی‌ایمان قبل از این که مسلمان شوند هرچند در سرزمین اسلامی زندگی کرده باشند، اما بعد از برگزیده شدن پیامبر در هیچ زمانی جاهلیت تام وجود ندارد زیرا همواره گروهی از امت او تا بر پایی قیامت حق را آشکار می‌کنند و فقط جاهلیتی مقید و ناقص در برخی از سرزمینهای اسلامی یا در میان بسیاری از مسلمانان موجود خواهد بود»^۱

اگر این سخن "ابن تیمیه" در مورد قرن هشتم هجری است در حالی که مسلمانان بر بسیاری از امور دین پایبند بودند هرچند در بسیاری موارد نیز کوتاهی داشتند پس اگر واقعیت عصر ما را مشاهده کند چگونه خواهد بود و در مورد آن چه خواهد گفت؟ حال آنکه بدعت حکم نمودن به غیر قانون خدا رایج شده است و مباح و غیر مباح بر پایه‌ی حکم خدا تعیین نمی‌شود و حکم به قانون خداوند طبق نص قوانین امروزی ممنوع است و درخواست آن جرمی است که سرها را به باد می‌دهد و به خاطر آن هزاران و صدها هزار نفر در زندان به سر می‌برند، عریان شدن زن‌ها چیزی اساسی شده است و حجاب آنها - آن چنان که خداوند امر نموده است - بدعتی ناپسند است که رسانه‌های جمعی با انواع شیوه‌ها به آن حمله می‌کنند.

قانون نیز از زنا و فاحشه در صورت رضایت طرفین حمایت می‌کند گویی که

۱. کتاب "اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم" ص ۷۸-۷۹.

این قضیه فقط به طرفین مربوط است و به خداوند ربطی ندارد و در عرف جاهلیت جایز نیست که خداوند در این امر دخالت کند و نباید خداوند در تعیین مباح و غیر مباح دخالت کند، قضیه ی ولاء و براء در راه خدا و برای خداوند نیز از قضایای متعصبانه‌ای! است که به ذوق عصر خوش نمی‌آید، جهان نیز به میمنت وسایل ارتباطی به یک روستا تبدیل شده است و نباید هیچ کس به هیچ بهانه‌ای با عرف و عادت، و افکار آن مخالفت کند و خود دین یکی از بزرگترین اسباب تعصب است!

اگر "ابن تیمیه" رحمه الله واقعیت عصر ما را در غرب و در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی مشاهده می‌کرد چه می‌گفت؟

"بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً فطوبى للغرباء!": «اسلام با غربت آغاز نمود و دوباره همچون آغاز آن، غریب می‌شود پس خوش به حال غریبان»

امروز غریبان چه وظیفه‌ای دارند؟ و آن چیز بزرگ که سبب شده آن‌ها مستحق این تکریم از سوی خداوند باشند چیست؟

تمام تلاشهایی که غریبان برای از میان برداشتن غربت دوم اسلام صرف می‌کنند طبق نص قرآن نزد خدا مایوس است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱ «چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبرد نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر این که به واسطه آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. (همچنین مجاهدان راه‌حق) هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرنند، مگر این که (پاداش

آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد».

اما این مانع نمی‌شود که غریبان نقشه‌ای داشته باشند که طبق آن حرکت کنند و در کارهایی که برای از میان برداشتن غربت از اسلام در واقعیت امروز دارند اولویتهایی طبقه بندی شده داشته باشند.

آیا قضیه بدون پایگاهی مستحکم که دعوت از طریق آن به توده‌ی مردم انتقال یابد انجام خواهد گرفت؟

از همین ابتدا می‌گوییم ما امیدوار نیستیم - و کسی هم این امید را ندارد - که پایگاهی در سطح پایگاهی که رسول خدا ﷺ ایجاد کرد ایجاد کنیم چه پایگاه مستحکم و چه پایگاه مردمی، اما با این وجود ویژگیهایی ضروری و لازم وجود دارد که بناء بدون آن پا بر جا نمی‌ماند هرچند در راه آن تلاش کنیم و برای آن وقت بگذاریم و زحمت بکشیم.

ما از هیچ کس انتظار نداریم آن چنان که اصحاب ﷺ در زمینه‌ی قدرت و ثبات در اوج بلندی در حال پرواز بودند در اوج قرار گیرد این کار بر هیچ کس لازم نیست هر چند در طول تاریخ اسلام مردانی بوده‌اند که برای رسیدن به اوج از هیچ تلاشی فروگذاری نکرده‌اند اما ما انتظار داریم که با گام برداشتن بر زمین التزام، به حرکت بیفتیم تا اعمالمان نزد خداوند مقبول شود و نزد خدا شایستگی پیروزی و موفقیت را داشته باشیم.

ویژگیهای لازم برای "پایگاه مستحکم" که بوسیله آن برای ایجاد پایگاه مردمی و راهنمایی و تربیت آن اقدام می‌کند چیست؟

آیا فقط این که یک نفر به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد و نماز را به پا دارد و زکات بدهد و از خاشعان باشد کافی است؟ البته این‌ها ویژگی‌های بزرگی هستند و ضروری می‌باشند اما تا چه حد ضروری‌اند؟ و آیا این ویژگیها به تنهایی برای افراد "پایگاه مستحکم" کافی می‌باشند؟

در گذشته مثالی آوردم و دوباره به آن اشاره می‌کنم اگر در راهی به انسانی برسی و از او بپرسی: چه کسی تو را رزق می‌دهد؟ پس بدون شک به تو پاسخ

می‌دهد: الله! اما اگر در کسب رزق آزاری به او برسد می‌گوید: فلان شخص می‌خواهد رزق مرا قطع کند! آیا ایمان به این حقیقت که خداوند مقتدر رازق است در احساس او این اندازه عمیق شده است که به عنوان یک یقین قلبی رفتارش بر آن مترتب شود؟ یا این که برای رسیدن به یقین به تعمیق ایمانش نیاز دارد؟ در زمینه‌ی این حقیقت که خداوند ضرر رسان و نفع رسان است و این حقیقت که او زنده می‌گرداند و می‌میراند نیز همین مثال صادق است: ﴿وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾^۱ «در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند ایمان آورده‌ایم (و از زمره مؤمنانیم)، اما هنگامی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می‌آیند و چه بسا از دین برگردند. انگار ایشان) شکنجه مردمان را (در دنیا) همسان عذاب خدا (در آخرت) می‌شمارند».

آیا این فرد به عنوان آجری در پایگاه مستحکم برای تحمل بناء صلاحیت دارد؟ و آیا هنگام ابتلاء ثبات دارد در حالی که ابتلاء یکی از سستهای خداوند است ﴿الْمُ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۲ «الف، لام، میم. آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم (و به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر اقرار کرده‌ایم) به حال خود رها می‌شوند و ایشان (با تکالیف و وظائف و رنجها و سختیهای که باید در راه آئین آسمانی تحمل کرد) آزمایش نمی‌گردند؟! ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند (با انواع تکالیف و مشقات و با اقسام نعمتها و محنتها) آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند».

فتنه همیشه عذاب نیست هرچند اکثراً چنین می‌پندارند: ﴿وَبَلَّوْكُمْ بِالسَّرِّ

۱. عنکبوت/۱۰.

۲. عنکبوت/۱-۳.

وَالْحَرِيقَةُ^۱ «ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها (در زندگی دنیا) کاملاً می‌آزماییم (زیرا اکثر مردم می‌توانند عذاب را تحمل کنند)»

اما فتنه بوسیله خیر و نعمت خطرناکتر است زیرا بسیاری از مردم را هلاک می‌کند، آن‌ها در مقابل فتنه‌ی عذاب استقامت می‌ورزند اما توانایی ایستادگی در برابر فریفتگی به مال و قدرت، مقام و منصب، و فراوانی پیروان و طرفداران را ندارند.

آیا هر کسی که در مقابل سختی و مشکلی ایستادگی کرد شایستگی دارد که به عنوان آجری در بنای پایگاه قرار گیرد چه رسد به این که از رهبران آن باشد؟! در اینجا مثال دیگری می‌زنم که قبلاً در کتاب "واقعنا المعاصر" به آن اشاره کرده‌ام.

برادری و اخوت از معانی اصیل و زیبایی اسلام است که شایسته است در مورد آن به شیوایی و زیبایی سخن گفت و از گنجینه‌هایی است که پیامبر ﷺ به جایگیری آن در پایگاه مستحکم اهتمام می‌ورزید چنانکه میان مهاجرین و انصار برادری ایجاد کرد و این برادری در دل‌هایشان از برادری نسبی محکم‌تر بود و از هر آن‌چه که جاهلیت عربی محکم می‌گرفت استوارتر و محکم‌تر بود.

اما چنانکه در کتاب "واقعنا المعاصر" گفته‌ام: ایجاد پیوند برادری میان مردم هنگامیکه راه تنگ می‌شود به طوریکه من و برادرم نتوانیم در کنار هم از آن عبور کنیم و لازم باشد یکی از ما جلو بیفتد آیا من برادرم را جلو خواهم انداخت یا خود جلو می‌افتم دیگر لازم نیست به درجه بالاتری برویم که در آن راه تنگ‌تر می‌شود و فرصت به یکی از دو نفر داده می‌شود یا من و یا برادرم! این همان چیزی است که خداوند آن را چنین وصف می‌کند: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۲ «و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند».

چیزی که در میان پایگاهی که رسول خدا ﷺ تاسیس کرد امری عادی بود اما امروزه چیزی دست نیافتنی است.



در اینجا می‌خواهم روی دو چیز از اموری که امروز پایگاه مستحکم برای رویارویی با جاهلیت ستمگر نیاز دارد متمرکز شوم جاهلیتی که از هر سو اسلام را محاصره کرده است: یکی اخلاص برای خدا و دیگری هوشیاری حرکتی و سیاسی. از ورودیهای شیطان به دل‌هایی که دارای استعداد‌های خاصی هستند فتنه‌ی "منیت" و خود خواهی است زیرا هنگامیکه انسان به عنوان سربازی در میان صف قرار دارد از کید شیطان دورتر است تا زمانی که به خاطر استعداد‌هایش برجسته می‌شود و نمود پیدا می‌کند و رتبه‌ی خاصی می‌یابد در این هنگام شیطان فرصت بزرگی برای فریفته نمودن او پیدا می‌کند! و هر چه انسان برجسته‌تر و متمایزتر باشد تلاش شیطان برای فریشت بیشتر می‌شود.

هنگامیکه انسان هوس می‌کند در یکی از مناصب رهبری قرار گیرد ابتدای فتنه خواهد بود در این زمان قضیه بر بسیاری از درون‌هایی که بر اخلاص برای خدا تربیت نشده‌اند دشوار می‌آید.

من نماینده‌ی دعوت هستم! من کسی هستم که صفات لازم برای رهبری را دارم! در این صورت آن‌چه به من ضربه بزند به دعوت ضربه می‌زند! و آن‌چه مرا آسوده گرداند و درونم به آن متمایل شود به نفع دعوت است! فلان شخص سد راه من است با من مخالفت می‌کند یا دلم از جانب او آسوده نیست پس وجودش به صلاح دعوت نیست و ممکن است خطری برای دعوت محسوب شود! باید در مورد او دقت شود هر چند لازم نباشد از دعوت دور گردد! تا دعوت در مسیر مستقیمش حرکت کند یعنی مسیری که قدرت و جاه و سلطه‌ی من در آن است. شیطان اینگونه برای نفس آدمی دسیسه می‌چیند و خود خواهی را انگیزه‌ی تلاش و حرکت‌مان می‌گرداند.

یکی از بزرگترین آفتهای حرکت اسلامی آفتی بود که در جهاد افغانستان روی داد و علاوه بر بیهوده صرف نمودن نیروی امت و قطع‌امیدی که مسلمانان تمام زمین به آن داشتند! به ریختن خون یک میلیون و نیم شهید انجامید و همچنان این آفت سبب اختلاف و حزب‌گرایی و پراکندگی و دشمنی است و میان

بسیاری از جماعت‌ها وجود دارد اگر چه این عداوت در اصول، مسیر و روش فرق کرده باشد.

اگر ما برای خداوند اخلاص داشته باشیم انتقادها را خواهیم پذیرفت هر چند از خود ما یا افکار ما یا اعمالمان باشد.

مثالی از جماعت بلند مرتبه - جماعت اصحاب علیهم‌السلام - می‌زنیم نه این که اعتقاد داشته باشیم که این امکان وجود دارد که در عصر ما چنین واقع شود! بلکه فقط برای این که ببینیم که اخلاص برای خدا در دل آدمی چه تاثیری می‌گذارد. اخلاص، آن‌ها را به آن درجه‌ی والا رساند در حالی که انسان بودند و فرشته نبودند و کسی هم انتظار نداشت فرشته شوند!

عمر بن خطاب رضی‌الله‌تعالی‌عنہ بر روی منبر رفت و گفت: ای مردم بشنوید و اطاعت کنید! سلمان فارسی به او گفت: امروز از تو نمی‌شنویم و اطاعت نمی‌کنیم! عمر گفت: برای چه؟ گفت: تا این که بر ایمان روشن کنی که این پارچه‌ای که از آن شلوار دوخته‌ای از کجا آورده‌ای در حالی که تو مردی بلند قامتی و یک سهم از پارچه که دیگر مسلمانان نیز به اندازه‌ی آن برده‌اند برای تو کافی نیست! عمر رضی‌الله‌تعالی‌عنہ پسرش عبدالله رضی‌الله‌تعالی‌عنہ را صدا زد و به او گفت: تو را به خداوند سوگند می‌دهم آیا این پارچه‌ای که از آن شلوار دوخته ام پارچه‌ی توست؟ عبدالله گفت: بله! پارچه من است آن را به پدرم دادم تا از آن شلوار بدوزد زیرا او مردی بلند قامت است و سهم پارچه‌ای که به اندازه‌ی دیگر مسلمانان به او داده‌اند برای او کافی نیست! سلمان گفت: حال که چنین است امر کن! می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم! این در حالی بود که عمر بن خطاب رضی‌الله‌تعالی‌عنہ امیرالمؤمنین بود نه امیر جماعتی از جماعت‌های اسلامی!

چند امیر از امرای جماعت‌های اسلامی را دیده‌ای که توان آن را داشته باشد که از جانب پیروانش مورد انتقاد قرار گیرد؟ و چند امیر را دیده‌ای که هنگامی که از سوی برادر دینی‌اش به حق مورد انتقاد قرار گیرد به سوی حق برگردد چه برسد به این که از سوی سربازی از سربازانش مورد انتقاد قرار گیرد؟!

اگر ما برای خداوند اخلاص داشته باشیم دیگر منیت ما، محور فعالیتها و

حرکتهایمان نخواهند بود و دیگر از برجسته شدن کسی و جمع شدن مردم در اطراف او و محبت به او، به غیرت نمی‌آییم و آن را بر ضد مکانت خویش نمی‌دانیم و عملی از روی دشمنی به حساب نمی‌آوریم و این قضیه ما را به انتقام از او در مقابل پیروانمان وادار نمی‌کند تا مبادا محبت پیروانمان به سوی آن شخص که مردم اطرافش جمع شده‌اند متمایل گردد!

اگر ما برای خداوند اخلاص داشته باشیم طرفداری و دوست داشتن اشخاص و جماعت‌های ما - بهتر است بگوییم حزب ما - محک شایستگی دیگران نخواهند بود بلکه محک اصلی همان محک ربانی خواهد بود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۱ «بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما، و از حال همه‌کس و همه چیز) است».

آنگاه روش حکم کردن بر دیگران هم روشی خواهد بود که خداوند به آن امر کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانب‌داری نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾^۳ «ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از

۱. حجرات/۱۳.

۲. نساء/۱۳۵.

۳. مانند/۸.

خشم خدا) است».

اگر به اندازه‌ی کافی برای خداوند اخلاص نداشته باشیم بسیاری از آن چیزهایی اتفاق می‌افتد که در عصر حاضر اتفاق افتاد.

موضوع دوم که می‌خواهم روی آن متمرکز شوم آگاهی و بصیرت است چنانکه در این آیه‌ی شریف آمده است: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمره مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم)».

بصیرت برای "پایگاه مستحکم" یک نیاز ضروری است زیرا مسیر فعالیت اسلامی را تعیین می‌کند که چه وقت باید کمین کنیم و در انتظار بمانیم؟ و چه وقت به حرکت بيفتیم؟ چگونه حرکت کنیم؟ آیا با قدرت سلطه‌جو برخورد کنیم یا با آن صلح نماییم؟ یا با آن پیمان ببندیم؟ از بنای پایگاه شروع کنیم یا به سوی توده‌های مردم اقدام کنیم؟ اگر به سوی توده‌ی مردم برویم به آن‌ها چه بگوییم؟ آیا روی موضوعات عمومی سرمایه‌گذاری کنیم مانند موضوع نان و موضوع بیکاری و گرانی یا بر موضوعات تربیتی و عقیدتی متمرکز شویم؟ آیا توانایی‌های خود را به دشمنان نشان دهیم یا از آن‌ها مخفی نگه داریم؟ دشمنان ما دقیقا چه کسانی هستند؟ همان افراد محلی هستند که با ما مبارزه می‌کنند یا جاهلیت جهانی با تمام وسعتش دشمن ماست: اعم از یهودیان و مسیحیان و مشرکان و منافقان تمام زمین؟ و دهها و صدها سوال دیگر که نیاز به هوشیاری سیاسی و حرکتی و بصیرت دارد تا - در حد توان خویش - به ترسیم نقشه‌ای بدون عیب برای حرکت اقدام کنیم که بهترین نتایج ممکن را در شرایط موجود محقق سازد. باید فوراً متوجه این مسئله باشیم که هدف از ترسیم نقشه حمایت از خودمان

در برابر آزار و اذیت نیست زیرا جاهلیت در هیچ حالتی از آزار و اذیت دست بردار نیست و در مقابل دعوت به سوی "لا إله إلا الله" صبوری نشان نمی‌دهد! ما باید سعی کنیم که دعوت در خلال اقدامات ما مورد آزار واقع نشود.

هدف از ترسیم نقشه‌ای سالم دستیابی به قدرت یا بخشی از قدرت بوسیله تنزل کردن از اصول و اندیشه‌هایمان که جزئی از دین و عقیده‌ی ما به شمار می‌روند نیست به بهانه‌ی شرایط زمانی یا به این بهانه که این عمل به مصلحت دعوت است!!

باید از همین ابتدای امر بدانیم که خداوند سستهایی دارد که تغییر نمی‌کند و لغو نشده و تعارف نمی‌کند و اگر در مقابل این سستها خود را به نادانی بزنینم یا تصور کنیم که می‌توانیم از آن‌ها بگذریم و راهی دیگر پیش بگیریم هرگز در فعالیتمان به جایی نخواهیم رسید.

جزئی از بصیرت با آموزش کسب می‌شود مانند شناسایی سستهای خداوند از قرآن و سنت و تدبیر در تاریخ و عبرت گرفتن از آن، و شناسایی اوضاع امت معاصر و اسبابی که باعث شده به وضع حاضر دچار شود، شناسایی نقشه‌های دشمنان و شناسایی راههایی که در مقابل اسلام می‌ایستند و بر فعالیت و حرکت اسلامی یورش می‌آورند.

جزئی دیگر از بصیرت بوسیله‌ی تربیت و پرورش حاصل می‌شود از طریق مشورت میان رهبر و همکارانش تا نظرها تصفیه شوند و دیدگاهها بیان گردند نه این که به صورت صوری میان تعدادی محدود از افراد انجام گیرد و زیر فشار "سمع و طاعة" و تهدید به اخراج از جماعت در مقابل کسانی که اعتراض می‌کنند صورت گیرد.

در صورتی که این بصیرت ایجاد نشود یا ناقص باشد بسیاری از این گونه بیراهه رفتن‌ها واقع می‌شود که در عصر حاضر صورت می‌گیرد.



این برخی از اوصاف لازم برای بنای پایگاه بود، آیا ما حق آن را به تمامی ادا کرده‌ایم؟ ما باید از همین ابتدا به خود بفهمانیم که هدف ما فقط این نیست که جماعتی

برپا کنیم که به خدا و روز آخرت ایمان دارد و اعمال تعبیدی را انجام می‌دهد و پس از آن مشغول دعوت شود، هرچند این کار خود عملی نیکو به شمار می‌رود و روز قیامت نزد خداوند ماجور خواهد بود اما این چیزی نیست که امت اسلامی را از آن‌چه که در آن به سر می‌برد نجات دهد و این کار نسل نمونه‌ای را که جاهلیت را تغییر می‌دهد ایجاد نمی‌کند.

هدف حقیقی از فعالیت و حرکت اسلامی به طور مشخص این است که امت اسلامی را از این وضع نجات دهد و شرایط تغییر جاهلیت را از وضع خود فراهم کند، این هدف جز با ایجاد جماعتی در سطح والا محقق نمی‌شود، جماعتی به همان روش که جماعت اولیه زیر دست مربی بزرگ پرورش یافته بود هرچند دقیقاً در همان سطح نباشد، زیرا برای هر نسلی دستیابی به آن سطح مشکل خواهد بود.

لازمه‌ی این امر این است که "پایگاه مستحکم" را ایجاد کنیم و به تربیت آن در بالاترین سطح از سطوح تربیت که برایمان فراهم می‌شود اقدام کنیم و با بهترین وسایل پاکسازی به پاکسازی آن از ناخالصی‌ها پردازیم و پس از آن به دعوت توده‌ی مردم اقدام نماییم.

وسیله‌ی ما برای تربیت، همان وسیله‌ای است که مربی بزرگ ﷺ آن را به کار گرفت: تعمیق ایمان به خدا و روز آخرت، و تعمیق ارتباط با خدا و عادت دادن درون به زندگی کردن در معیت خداوند، تمرین رفتارهای ایمانی در عالم واقعیت، سپس تعمیق هوشیاری به هر وسیله‌ای که به تعمیق آن بیانجامد بر این اساس که بدانیم که الگو وسیله‌ی اساسی و بزرگ در عملیات تربیت است، و پس از آن موعظه و نصیحت و درس، همراه نظارت و دنباله‌گیری، و ادامه دادن حرکت و صبر بر آن؛ تا دلها دعوت را اجابت کند و استقامت یابد.

این عمل در واقع تلاشی بزرگ است و ثمره‌ی آن در یک شبانه روز حاصل نمی‌شود و عجله و پیشی گرفتن در آن جایز نیست و از طرفی دیگر در اقدام به عملی که امت را نجات دهد جدی هستیم، عملی که جاهلیت را از وضعی که داراست دگرگون سازد!

گسترش پایگاه

در مرحله‌ای از مراحل حرکت، نقش "گسترش پایگاه" از راه جهت دادن دعوت به سمت توده‌های مردم فرا می‌رسد و این مرحله در زندگی نخستین جماعت - جماعت پیامبر اکرم ﷺ - نمایان است آن‌گاه که اهل مدینه و اعراب اطراف آن، بعد از آن که بنای "پایگاه مستحکم" متشکل از مهاجران و انصار ﷺ پایان گرفت به اسلام گرویدند، کسانی که خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ﴾^۱ «درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند».

آنان سربازان و پشتیبانانی بودند که دعوت، آن‌ها را جذب نمود، پس به آن گرویدند و برایش سره و خالص گشته و خود را در برابر دشمنان دعوت، آماده و تجهیز کردند. آنان صرفاً توده‌هایی رها و بی ضابطه نبودند همچون کسانی که امروزه جاهلیت معاصر بر آنان اسم "مرد خیابانی" گذاشته که در واقع اسمی صحیح است، دیگر نمی‌دانم این نامگذاری قصدی بوده یا از سر خوش نیتی بوده است! "مرد خیابانی" انسانی است که دارای صفات و موضع‌گیری مشخصی نیست و فاقد دیدگاه فکری ثابتی است! او همان مقلدی است که پیامبر اکرم ﷺ در وصف آن می‌فرماید: " لَا تَكُونُوا إِمَّعَةً، تَقُولُوا: إِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ أَحْسَنًا، وَإِنْ أَسَاءُوا أَسَاءْنَا! وَلَكِنْ وَطَّنُوا أَنْفُسَكُمْ إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَوْ أَسَاءُوا أَلَا تَتَذَكَّرُونَ؟"^۲

«مقلد نباشید که بگویید: اگر مردم نیکی کردند ما نیکی می‌کنیم و اگر بدی

۱. توبه/۱۲۰.

۲. ترمذی آن را روایت کرده است.

کردند ما بدی می‌کنیم! بلکه خود را این گونه بسازید که اگر مردم نیکی کردند یا بدی، (در هر حال شما) ظلم نکنید»^۱.

"مرد خیابانی" کسی است که ساخته‌ی رسانه‌های تبلیغاتی است و بعد از آنکه رسانه‌ها با ابزارهایشان^۲ او را ساختند به سمت او رفته و از موضع‌گیری او سؤال می‌پرسند که دقیقاً موضع‌گیری او همانی خواهد بود که رسانه‌ها می‌خواهند. اینان کسانی نیستند که پایگاه در مرحله‌ی اول بناء یا هر مرحله‌ی دیگر بوسیله‌ی آنان گسترش یابد! بلکه پایگاه با سربازهایی مخلص گسترش داده می‌شود که جان خود را برای دعوت تقدیم کرده و خالصانه از آن دفاع نمایند.

اگر کسی بپرسد: در این صورت چه تفاوتی بین این دسته و "پایگاه مستحکم" که قبلاً از آن صحبت کردیم وجود دارد؟ به طور مختصر می‌گوییم: "پایگاه مستحکم" چیزی است که انتظار می‌رود پایه و ستون باشد، رهبر باشد، جهت دهنده و مربی باشد، اما اینان دعوت شده‌گانی هستند که به دعوت پاسخ داده و پایبند گشته‌اند و به زیر پرچم دعوت گرد آمده و جزء آن قرار گرفته‌اند و همراه با دعوت و به یاری آن حرکت می‌کنند و تماشاگر نمی‌ایستند تا ببینند غالب کیست و سپس از آن تبعیت کنند!

و اگر بار دیگر بپرسد: میان منهج، تربیت، مراقبت و توجه نمودن به ساختن "پایگاه مستحکم" و ساختن کسانی که در این مرحله توسط آنان "پایگاه" گسترش می‌یابد چه تفاوتی هست؟

به طور خلاصه می‌گوییم: تفاوت در درجه وجود دارد و نه در نوع آن. معلم در شروع کار، آموزش را متوجه‌ی همه دانش آموزان می‌کند اما به شاگردان برتر عنایت ویژه‌ای دارد چرا که استعدادشان قوی‌تر و انتظار از آنان بیشتر است و آن‌چه از دانش آموز عادی که استعدادش او را در سطحی معین

۱. (امّۀ) کسانی هستند که دیدگاه و نظر مشخصی ندارند و به هر کس می‌گوید من با تو موافق هستم. (مترجم)

۲. مؤثرترین رسانه‌های تبلیغاتی، روزنامه، رادیو و تلویزیون است که همگی آنان در راستای شکل‌دهی فکر "مرد خیابانی" و جهت دادن به تلاش‌هایش به کار گرفته می‌شود.

نگه داشته انتظار می‌رود از آنان مقبول واقع نمی‌شود. اگر چه از همگی انتظار موفقیت می‌رود اما هر کس بر حسب درجه‌ای که داراست.

اگر کسی بگوید: آیا در این جا مرزهایی جداکننده که اینان را از آن‌ها تمییز دهد وجود دارد؟ آیا امکان ندارد که در "پایگاه گسترش یافته" کسی یافت شود که توان و استعدادش او را شایسته‌ی رهبریتی جهت‌دهنده کرده باشد و در "پایگاه مستحکم" کسی باشد که توان و استعدادش او را از انجام تکالیف باز دارد؟

می‌گوییم: بله! این ممکن است روی دهد. در این حالت شخص مستعد به جایگاه رهبران دعوتگر و مربی ترفیع داده می‌شود - یا لازم است ترفیع بگیرد - و جای کسی که توانایی‌هایش او را متوقف کرده پر می‌کند و این شخص صرفاً به یک عضو عادی تبدیل می‌شود ولی این مسئله را مسئولین دست‌اندرکار با اجتهاد خود تشخیص می‌دهند و چه بسا اجتهاد به خطا رفته و یا صحیح باشد فقط از حیث مبدأ، مهم این است که بایستی به بناء "پایگاه مستحکم" نهایت تلاش را اختصاص داد و بیشترین مراقبت و اهتمام به آن داده شود.

بی شک ساختن پایه‌های اساسی، متفاوت از ساختن آجرهایی است که ساختمان از آن‌ها تشکیل می‌شود گرچه هر دو، برای محکم کردن ساختمان مطلوب‌اند. البته این شروع کار است که چندان به روشنگری نیاز ندارد.

ما در این جا روی موضوعی تأکید می‌کنیم که اهمیت خود را دارد: گسترش "پایگاه مستحکم" با یاوران پایبند که خود را سربازان دعوت می‌دانند بعد از تکوین "پایگاه مستحکم" پیش می‌آید چرا که بدیهی است دریافت‌کنندگان دعوت به جهت‌دهندگان نیاز دارند؛ اگر ما آنان را دعوت دادیم و آن‌ها پیش آمدند اما ما در ادامه جهت‌دهنده نباشیم پس چه کسی به آنان جهت دهد؟

موضوع دیگری که می‌خواهیم گوشزد کنیم این است که: وسیله‌ی بدیهی ما برای گسترش "پایگاه مستحکم" - زمانی که نقش آن فرا می‌رسد - دعوت عمومی است که روی به سوی همه‌ی مردم دارد، کسانی که در لغت معاصر به اسم "نوده‌ها" از آنان یاد می‌شود. اما "نوده‌ها" در استجاب به دعوت در مرتبه و درجه‌ای یکسان قرار ندارند.

گروهی از آنان ممکن است زمانی که دعوت به صورت واضح و خالص و بر اساس حقیقت آن به آنان برسد صادقانه به آن ایمان آورند و خود را برایش آماده کرده و خالصانه برای رضای خدا کار کنند، و گروهی حساب "مصلح" - حساب سود و زیان - را می‌سنجد: او فکر می‌کند در پیوستن به دعوت چه چیزی را ممکن است بدست آورد و احتمالاً چه چیزی را از دست می‌دهد، گروهی دیگر از مردم جز تبعیت اکثریت غالب، هنگامی که غلبه‌ی آنان واقع شد اندیشه‌ای ندارند. او به دور از گیرودار میدان نبرد ایستاده و نه با اینان است و نه با آنان، می‌نگرد و تماشا می‌کند و به شکافی خزیده و اخبار کارزار را می‌پاید تا این که به وضوح برای یکی از دو گروه غلبه و پیروزی محقق شود و به آن ملحق گردد، نه این که به مبادی آن ایمان، و یا برایش حماسه‌ای حقیقی داشته باشد بلکه بخاطر سنگینی امر واقع در تصورش، او برای همیشه با ساختار روانی خود مستعد فرمانبرداری از امر واقع خواهد بود چیزی که در تصور او بیشتر از امری که هنوز به وقوع نپیوسته جای گرفته است، امری که به تلاش نیاز دارد تا به وقوع بپیوندد در حالی که امر واقع شده، بالفعل برای همراهی کردنش به تلاشی احتیاج ندارد.

این گروه با ساختار روانی خاص خود، آمادگی بذل تلاش و کوشش را ندارد مخصوصاً این که این امر واقع نشده، او را در معرض خطر قرار دهد به همین خاطر به دعوت پاسخی نمی‌دهد تا این که غلبه‌ی آن به "امر واقع" تبدیل گردد به طوری که همراهی با آن به هیچ تلاشی و یا قرار گرفتن در معرض خطرها احتیاج نداشته باشد.

این سه گروه در هر جامعه‌ای یافت می‌شود و در جامعه‌ی رسول خدا ﷺ نیز موجود بود.

نقش گروه اولی را جامعه‌ی مدینه بازی می‌کرد جامعه‌ای که صادقانه ایمان آورد و خود را برای دعوت آماده ساخت در حالی که هدایت یافته و پیرو پایگاه مستحکمی بود که از مهاجرین و انصار تأسیس شده بود. این گروه همانی است

که در آیهی کریمه زیر به آن اشاره شده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ إِلَىٰ آلِ الْبَيْتِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَهُمْ فِي الدِّينِ الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةُ وَالَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱ «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

هم‌چنین اعراب بادیه‌نشینانی که صادقانه ایمان آوردند نیز از آنان به شمار می‌روند که آیهی قبل از آیهی فوق الذکر به آنان اشاره می‌کند: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا أَنهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲ «در میان عربهای بادیه‌نشین، کسانی هم هستند که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند مایه نزدیکی به خدا و سبب دعای پیغمبر (در حق خود) می‌دانند. هان! بیگمان صرف پول (در راه خدا، و دعا‌های رسول ﷺ) مایه تقرب آنان (در پیشگاه خداوند) است. (به طور قطع) خداوند آنان را غرق رحمت خود خواهد کرد، چرا که خداوند آمرزنده (گناهان و) مهربان (در حق بندگان) است».

گروه دوم کسانی بودند که پیامبر خدا ﷺ آن‌ها را با عطایا و بخشش، و نزدیک کردن آنان به خود جذب می‌کرد: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ﴾^۳ «زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، و کسانی که باعث جلب محبتشان (برای پذیرش اسلام و سودگرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام) می‌شود».

۱. توبه/۱۰۰.

۲. توبه/۹۹.

۳. توبه/۶۰.

اما نقش گروه سوم را مسلمانان دوره‌ی فتح بازی می‌کند کسانی که در فتح مکه حین قطعی شدن غلبه‌ی دین خدا، اسلام آوردند با این که می‌دانستند حق با پیامبر ﷺ است اما چنانکه قرآن از آنان نقل می‌کند می‌گفتند: ﴿وَقَالُوا إِن تَبِعَ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا﴾^۱ «مشرکان مکه به پیغمبر عرض کردند و گفتند: اگر همراه تو هدایت را بپذیرا شویم (و از برنامه توحیدی اسلامی پیروی کنیم، قبایل نیرومند عرب به جنگ ما برمی‌خیزند و) ما را از روی زمینمان می‌ربایند (و نابودمان می‌کنند)».

و زمانی که هدایت در زمین تمکین یافت از آن پیروی کردند و چنانکه در سوره‌ی "نصر" آمده است دسته دسته به دین خداوند گرویدند: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾^۲ «هنگامی که یاری خدا و پیروزی (و فتح مکه) فرا می‌رسد. و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند (و به اسلام ایمان می‌آورند). پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش بخواه. خدا بسیار توبه‌پذیر است».

وضعیت این گروه بر خلاف منافقینی بود که بعد از ثبات قدرت پیامبر ﷺ ظاهر گشتند. آنان قبل از این، میان تماشاچیان منتظر بودند اما با ناخوشایندی و عدم علاقه به گرویدن به آن؛ یا به تعبیری دیگر از مخالفانی بودند که از رویارویی صریح واهمه داشتند در نتیجه از ترس و وحشت نفاق می‌ورزیدند.

حال اگر اینان، گروههای جامعه هستند پس دعوت را در مرحله‌ی نخست "گسترش پایگاه مستحکم"، به سمت کدامیک از این گروهها متوجه کنیم؟ ما در دعوت به صورت نظری همه‌ی مردم را هدف قرار می‌دهیم ولی در حقیقت امر از گروهی معین انتظار پاسخ داریم پس دعوت را بر آن متمرکز می‌کنیم، یا این که معتقدیم عزت و تمکین دعوت بر دستان گروهی از مردم صورت می‌گیرد در

۱. قصص/۵۷.

۲. نصر/۱-۳.

نتیجه دعوت را بر آنان متمرکز می‌کنیم.

ما اگر مسیر جماعت نخست - جماعت پیامبر ﷺ - را دنبال کنیم در می‌یابیم از زمانی که پیامبر ﷺ به اعلان آشکار دعوت امر شدند^۱ دعوت به سمت تمامی مردم روی نهاد اما تمرکز - بعد از هجرت - روی اهل مدینه واقع شد کسانی که به سمت استجابت شتافتند، همان کسانی که پیامبر ﷺ با همیاری "پایگاه مستحکم"، متشکل از انصار و مهاجر، به تربیت آنان پرداخت کسانی که اکنون خود تحت نظارت مربی اعظم ﷺ دعوتگر شده و به مربی و جهت دهنده تبدیل شده‌اند.

اهل مدینه همان‌هایی هستند که جهاد کرده و ثبات ورزیده و بر تکالیف جهاد شکیبایی نمودند و برای دعوت در مراحل آینده - به همراه مهاجر و انصار - به مثابه پایه و اساس حقیقی هستند این در حالی بود که توجه به دو گروه دیگر به مرحله‌ی بعدی معوق شد، و این در سیر دعوت، حقیقت نبرد و طبیعت کشمکش امری منطقی است.

کشمکش بین حق و باطل - به عنوان سنتی از سنت‌های الهی - به طور قطع روی می‌دهد از همان لحظه‌ای که برای حق مردانی یافت شده که به آن ایمان آورده و برای نشر و تمکینش بر روی زمین فعالیت می‌کنند این امر جریان دارد. به هیچ وجهی امکان ندارد جاهلیت با دعوت صلح و آشتی نماید و لو این که دعوت مطلقاً متعرض او نشود: ﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، قَالَ الْمُلَأُّ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾^۲ «و اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد)، و دسته‌ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بچسبد) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است. اشراف و سران

۱. خداوند به رسولش ﷺ می‌فرماید: (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ) [الحجر: ۹۴]: پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی (که دعوت حق است) و به مشرکان اعتناء مکن (که چه می‌گویند و چه می‌کنند).

۲. اعراف/۸۸-۸۷.

متکبر قوم شعیب (که خویشان را بالاتر از آن می‌دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید.

آری این چنین است! جاهلیت صلح و صبری ندارد تا این که حکم خداوند فرا رسد! بلکه تنها دشمنی و اخراج است، بیرون کردن و آزار رساندن است! پس چه کسی در مرحله‌ی نخست نبردی که بین حق و باطل در جریان است به دعوت پاسخ مثبت می‌دهد؟ آیا کسانی که به دنبال مصالح دنیوی بوده و با معیار این مصالح سود و زیان را می‌سنجند به دعوت پاسخ می‌گویند؟ آیا کسانی که به تبع ساختار درونی‌اشان تنها "امر واقع" را فرمان می‌برند هر چند زشتی‌هایش را هم بدانند، به دعوت پاسخ می‌دهند؟ آنانی که به سمت امری که تحقق آن لازم است نمی‌روند هر چند بدانند که این بهتر از وضعی است که در آن زندگی می‌کنند آخر برای تحقق این، به تلاش نیاز هست و آنان تلاش کردن را دوست ندارند! و تلاش برای تحقق این، آن‌ها را در معرض خطر قرار می‌دهد و آنان دوست ندارند در معرض خطر قرار گیرند؟!

در مراحل اول کشمکش، تنها کسانی پاسخ مثبت می‌دهند که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، کسانی که پیروزی و شکست را با میزان ربانی می‌سنجند نه با معیار زمینی؛ همان معیاری که جاهلیت با آن وزن می‌کند و به غیر آن، معیار دیگری نمی‌شناسد: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱ «ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازين (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن) دادگرانه رفتار کنند». معیار ربانی می‌گوید: کالا و بهره دنیوی کم است و آخرت برای کسی که تقوا پیشه کند بهتر و ارزشمندتر است: ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَلَا

تُظْلَمُونَ فِتْيَالًا»^۱ «بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده شود) و کمترین ستمی به شما نشود».

معیاری که می‌گوید: هیچ چیزی از متاع گرفته تا مصالح و روابط دنیوی با حب خدا و رسول او، و "جهاد فی سبیل الله" برابری نمی‌کند: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۲ «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، این‌ها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمان‌بردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید».

معیاری که می‌گوید: "باقیات الصالحات" از همه ی زینت‌های حیات دنیوی برتر است. ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۳ «دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند (و زوال‌پذیر و گذرایند). و اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آن‌ها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد، و بهترین امید و آرزو است».

و می‌گوید: تجارت سودمند - که از عذاب خدا می‌رهاند - همانا ایمان به خدا و رسول او، و جهاد در راه او می‌باشد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينُ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَذْنِ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا

۱. نساء/۷۷.

۲. توبه/۲۴.

۳. کهف/۴۶.

نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ «ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید، و شما را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغهای بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. (گذشته از این نعمتها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مکه به دست شما می‌افتد) و به مؤمنان مژده بده (به چیزهایی که قابل توصیف و بیان نیست، و فراتر از آن است که آن را با القبای انسانها به انسانها شناساند)».

مراحل اولیه‌ی دعوت مراحل بخشش و فدا شدن است به این خاطر کسانی که به دنبال امتیازهای زمینی هستند - چه مال، ثروت و کالای حسی باشد و چه مقام، ابزار، پیرو و پشتیبان - در خور این مرحله نیستند، و برای تأسیس "پایگاه مستحکم" مناسب نخواهند بود و هنگامی که زمان "گسترش پایگاه مستحکم" فرا می‌رسد توسط آنان گسترشی صورت نمی‌گیرد.

* * *

اگر به اوضاع معاصر نظر بیندازیم لازم است که در اندیشه‌ی خود اموری را مد نظر داشته باشیم چه نسبت به "پایگاه مستحکم" یا "پایگاه گسترش یافته" و حتی نسبت به توده‌های طولانی که در نهایت دسته دسته به حرکت می‌گروند، آنان نیز باید اسلام خود را تصحیح کنند و بدون ضابطه چنانکه جاهلیت معاصر بر سر "مرد خیابانی" در می‌آورد رها نشوند؛ که از طرفی کیان انسانی او را سلب نموده و در عین حال او را دچار این توهم کرده که گویا وی یکی از ستون‌هایی

است که نظام بر آن پا گرفته است!

در اسلام "مرد خیابانی" یا "زن خیابانی" وجود ندارد بلکه در آن، زنان و مردانی هستند که همگی آن‌ها پایبند هستند - یا لازم است که پایبند باشند - لأقل در کمترین حدی که در میزان خداوند، مسلمان محسوب شوند و این در دولت اسلامی وظیفه‌ی ولی‌أمر است، به این ترتیب که اگر کسی خود ملتزم گشت پس به چیزی که در مقابل خداوند بر او فرض شده وفا کرده است و کسی که پایبند نباشد سلطه او را پایبند می‌کند چنانکه عثمان رضی الله عنه گفته است: "یزع الله بالسلطان ما لا یزع بالقرآن": «خداوند اموری را که قرآن سبب ممانعت از آن نشود بوسیله‌ی قدرت باز می‌دارد».

از این روی همه‌ی مردم در عرصه‌ی دعوت حضور دارند اما گام به گام، همانطور که وضعیت جماعت نخست این گونه بود و این بر حسب سنت‌های الهی است که هر گاه شرایط و مقتضیات آن تکرار شود دوباره تکرار می‌شوند.

ما اگر به واقعیت معاصر خود بنگریم امت را - مگر کسی خدا بدو رحم کند - همانگونه می‌یابیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در چهارده قرن پیش وصف کرده است هنگامی که فرمود: "يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا"، قالوا: أمن قلة نحن يومئذ يا رسول الله؟ قال: "بل أنتم يومئذ كثير، ولكنكم غثاء كغثاء السيل، ولينزعن الله المهابة من صدور أعدائكم، وليقذفن في قلوبكم الوهن".

قالوا: وما الوهن يا رسول الله؟ قال: "حب الدنيا وكرهية الموت"^۱

: «نزدیک است که امت‌ها بر شما هجوم آورند همان گونه که گرسنگان به ظرف غذا هجوم می‌آورند. گفتند: آیا بخاطر تعداد اندک ما در آن روز است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه تعداد شما در آن روزگار فراوان است اما به کف روی سیل می‌مانید، خداوند ابهت شما را از سینه‌ی دشمنانتان برمی‌دارد و در قلب شما "سستی" می‌اندازد، گفتند: "سستی" چیست ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: حب دنیا و تنفر از مرگ!»

اگر این حال امتی است که دعوت با آن مواجه است - حال چه برای بنا کردن "پایگاه مستحکم" و "پایگاه گسترش یافته" باشد و یا برای عموم مردم - ضروری است با اسبابی که امت را به این روز درآورده آشنا شویم تا این که درمان سودمند را نیز تجویز نماییم همانطور که پزشک ابتدا مریض را آزمایش می‌کند تا حقیقت بیماری او را دریابد و سپس برای او نسخه می‌پیچد.

قبل از هر چیزی کسی گمان نبرد "پایگاه مستحکم" که وظیفه‌ی دعوت بر دوش او افتاده، از آسمان نازل شده و از هر عیب و نقصی مبرا است!

قطعاً این گونه نیست "پایگاه مستحکم" جزئی از این امت است که در همان شرایط او زندگی می‌کند و همان بیماریها نیز متعرض او شده است اما وقتی که پیامبر ﷺ می‌فرماید: "خياركم في الجاهلية خياركم في الإسلام إذا فقهوا"؛ «بهترین شما در جاهلیت، بهترین شما در اسلام است به شرطی که دین را درک و فهم عمیق کند».

ما نیز باید بگوییم در جاهلیت جزئی‌ای که "ابن تیمیه" رحمه الله گفته است در بسیاری از نقاط جهان اسلام یافت می‌شود باز "بهترین‌هایی" وجود دارند که می‌توان با تلاش لازمی که برای نفس خویش صرف می‌کنند هسته‌ی حرکت را تشکیل دهند سپس "بهترین‌های" دیگر نیز می‌توانند با بذل تلاش لازم "پایگاه گسترش یافته" را که پیرامون هسته شکل گرفته و از آن فرمان می‌برد تشکیل دهند و سپس نقش عموم مردم فرا می‌رسد که با تقدیر خداوند از آنان "بهترین‌هایی" یافت می‌شود که به دعوت پاسخ داده و پایبند می‌شوند و بقیه‌ی مردم نیز، اگر قرآن آنان را باز نداشت قدرت باز می‌دارد.

اکنون بیایید در اوضاع این نسلی که دعوت با او مواجه است بنگریم، و از خود بپرسیم چه چیزی آن را به حالت "کف روی سیل" درآورده است، تا برای ما روشن شود معالجه را بایستی از کجا شروع کنیم و اقدامات لازم جهت معالجه کدام‌ها هستند.

در حقیقت بیماریهای بسیاری وجود دارد که امت در طول تاریخ به آن دچار گشته که بعضی ریشه‌ی داخلی و بعضی‌ها از ناحیه‌ی دشمنان بوده است. شاید آمار تفصیلی این امراض دشوار باشد ولی ما گمان می‌کنیم در اینجا بیماریهای بارزی هستند که از چشم محقق دور نروهند ماند.

از بارزترین این بیماریها فکر ارجایی است که می‌گوید ایمان عبارت است از تصدیق قلبی و اقرار زبانی، و می‌گوید عمل در مسمای ایمان نمی‌گنجد!

اینکه تصدیق و اقرار زبانی لازمه‌ی اثبات ایمان باشد حقیقتی است که در آن اختلافی نیست اما این که عمل جزء ایمان نباشد بدعتی خطرناک و انحراف شدیدی بدور از حقیقت این دین است، دینی که پا نمی‌گیرد - و امکان ندارد که پا بگیرد - مگر با عمل و تلاش جانکاه، که بایستی در شرایط زمینی صرف شود و ممکن نیست غربت دوم اسلام به شکلی که در آغاز با آن رویه رو بود^۱ تنها با تصدیق و اقرار زده شود، نه تنها بهترین نظام بلکه حتی هر نظامی دیگر، اگر عمل معینی را برای تبدیل کردن تصدیق و اقرار زبانی به واقعیتی ملموس انجام ندهد، این امکان را نخواهد داشت که تنها با تصدیق و اقرار زبانی پا بگیرد.

صرف نظر از اسباب تاریخی که به انتشار فکر ارجائی انجامید به راستی که در سرشت امت مفاسد بزرگی به وجود آورد وقتی که از زیر بار تکالیف شانه خالی می‌کرد و از طرف دیگر فکر ارجائی به او إلقاء می‌کرد مادامی که قلب به ایمان آباد است در این بی‌تفاوتی و شانه خالی کردن اشکالی نیست! در نتیجه کم‌کم امت، در این بی‌تفاوتی زیاده روی کرد تا این که به شرک واضح و صریح - چه شرک اعتقادی یا عبادی و چه شرک حاکمیت - گرفتار شد و از آن طرف

فکر ارجائی کماکان به مردم إلقاء می‌کرد که هم چنان مؤمن به شمار می‌روند! مدرسه‌ای را تصور کنیم که دانش آموزانی برای تحصیل در آن حاضر می‌شوند سپس بعد از مدتی در حفظ و یادگیری درسهایشان تنبلی می‌کنند و حتی از حضور در مدرسه سر باز می‌زنند، با این وجود به آن‌ها گفته می‌شود:

۱. پیامبر ﷺ می‌فرماید: "بدأ الإسلام غربيا وسيعود غربيا كما بدأ". «اسلام با غریبی آغاز کرد و همانطور که شروع کرد غریب می‌شود».

مادامی که شما قصد حضور در مدرسه را دارید و فقط به خاطر تنبلی، و نه انکار از حضور در مدرسه، طفره می‌روید اشکالی ندارد! و تا زمانی که اسم‌های شما در پرونده‌های مدرسه موجود است و خواهان پس‌گرفتن آن نیستید ایرادی نیست!

آیا با این روح بی‌تفاوت و بی‌مسئولیت، که در پرده‌ی و هم زندگی می‌کند و می‌پندارد که صاحب چیزی حقیقی است می‌توان در دنیای حاضر کاری را انجام داد؟ اگر به طور مطلق با این روح نمی‌توان کاری از پیش برد آیا با چنین روحی ممکن است خود اسلام پا بگیرد در حالی که اسلام آمد تا حرکتی فراگیر بوده و همه‌ی حیات را در همه‌ی ابعاد و عرصه‌هایش در بر بگیرد و تمام دنیا و همه‌ی انسانها را شامل شود البته به اندازه‌ای که تلاش صورت گرفته و خداوند تقدیر کرده است.

آیا تنها با تصدیق و اقرار، می‌توان فتنه‌ی عقاید نظام‌های فاسد و لشکری‌های را که از آنان حمایت می‌کنند از بین برد؟ آیا بدون جهادی که در عالم واقع صورت گیرد می‌توان فتنه‌ای را که در جاهلیت و به سبب خود جاهلیت در میان بشر افتاده است نابود کرد: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۱ «با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دیتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد».

دقیقاً این بیماری - بیماری إرجاء - اگر هر امتی بدان دچار شود شایسته نیست امت اسلام به آن مبتلا گردد، امتی که برای پیشوایی و شهادت بر بشریت به منصفی ظهور آمده است ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۲ «و در راه خدا جهاد و تلاش کنید آن گونه که شایسته جهاد و بایسته تلاش در راه او است. خدا شما را (از میان مردم برای یاری دین خود) برگزیده است (و به شما شخصیت و عظمت

بخشیده است) و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است (و بلکه تکالیف و وظائفی مقرر نموده است که با فطرت سالم هماهنگ و با توان انسانی سازگار است. این دین همان) آئین پدرتان ابراهیم است. خدا شما را قبلاً (در کتابهای پیشین) و در این (واپسین کتاب) مسلمین نامیده است (و شما را الگو و اسوه حسنه ملت‌های دیگر کرده است) تا پیغمبر (با شهادت عملی خود) گواه بر شما باشد (و در روز قیامت رفتار و کردارش مقیاس سنجش اعمال شما مسلمانان گردد) و شما هم (با شهادت عملی خود) گواه بر مردمان باشید».

* * *

سپس فکر تصوف به موازات فکر إرجائی پیش آمد هر چند به نحوی دیگر بود، فکر إرجائی تمامی عمل را از مسمای ایمان خارج می‌کرد اما فکر تصوف بر یک نوع عمل تأکید داشت و بقیه را از مستلزمات ایمان خارج می‌ساخت. تصوف بر عبادت با معنای تنگ و منحصر آن در شعاير تعبدی و ذکر تمرکز داشت و انواع عبادت دیگر را اهمال کرد: آبادانی زمین به مقتضای منهج ربانی، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد در راه خدا؛ که همگی آنان به صورت واضح در قرآن و سنت پیامبر اکرم ﷺ تصریح شده‌اند: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱ «آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به خدا برمی‌گردد».

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾^۲ «باید در راه خدا کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند».

﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ، أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا

يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ^۱ «و تا این که خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد. آیا پنداشته‌اید که شما (تنها با ادعای ایمان) به بهشت درخواهید آمد، بدون آن که خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آن که خداوند بردبارانی را متمایز گرداند».

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾^۲ «او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است».

﴿هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾^۳ «او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است»

ذکر امر مطلوبی است و بدون ذکر عبادتی وجود نخواهد داشت اما ذکرى که خداوند در قرآن بیان نموده و صحابه رضی الله عنهم را بدان وصف کرده است ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۴ چیزی متفاوت از این ذکرى است که صوفیه ساخته و عبادت را در آن حصر کرده است و گمان می‌کند که این نوع ذکر، او را به رضایت خداوند می‌رساند؛ این سَوای عقاید شرک آمیز صریحی مانند: اتحاد، حلول و وحدت الوجود است که به آن دچار گشته است.

اسباب انتشار فکر تصوف هر چه بوده باشد و صرف نظر از این که در زمانهایی تصوف، راه ورود و یا راه اصلی عامه‌ی مردم به سمت دین قرار گرفت، در واقع این فکر در سرشت این امت مفاصد بسیاری به وجود آورد که حداقل می‌توان این‌ها را نام برد: تواکل (کار را به گروه دیگری انداختن) و ترک بکارگیری اسباب، واگذاشتن آبادانی زمین، انحراف در عقیده‌ی قضا و قدر، عدم احساس مسئولیت انسان در هنگام خطا، منصرف شدن از جهاد، امر به معروف و

۱. آل عمران/۱۴۲-۱۴۱.

۲. ملک/۱۵.

۳. هود/۶۱.

۴. آل عمران/۱۹۱ «کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند».

نهی از منکر، جدایی دنیا و آخرت از یکدیگر و جدایی عمل برای دنیا و عمل برای آخرت در تصور مسلمان، و فاسد کردن توازن دقیق و زیبایی که اسلام صحیح، در نفس درست می‌کند به گونه‌ای که انسان با همه‌ی توان و تلاش خود در زمین کار می‌کند و قلبش به خدا و قیامت تعلق دارد یا به عبارتی دیگر فاسد کردن توازن دقیق بین عالم غیب و عالم شهادت.

* * *

سپس منحصر شدن اسلام در عالم شخصی و ترک "امور عمومی" ای که خداوند جماعت مسلمان را به آن مکلف کرده است از امراضی بود که امت در مسیر تاریخی‌اش به آن مبتلا گشت.

این دین تنها برای اصلاح افراد یعنی هر فرد به خودی خود، نازل نشده هر چند اصلاح فرد اساس و پایه‌ای است که بدون آن بنیان قوام نمی‌یابد اما اصلاح هر فرد به مفردی، به خودی خود جامعه را اصلاح نمی‌کند کما این که انسان در ابتدا این گونه خیال می‌کند. اگر بنایی را تصور کنی که اجزای آن هر کدام بالذات سالم باشند اما ملاتی نباشد که اجزاء را به یکدیگر وصل نماید دیگر بنایی حقیقی که در مقابله زلزله مقاومت کند وجود نخواهد داشت و چه بسیار از این زلزله‌ها در حیات امت‌ها و بلکه افراد روی می‌دهد، و آن وقت بنای آن‌ها در مقابل باد هم مقاومت نخواهد کرد و چه بسیار بادهای ویرانگری در راه هستند!

این دین بر جماعتی مسلمان و بلکه حتی بر امتی مسلمان که پیوسته، و وابسته و مرتبط باشند تمرکز دارد نه فقط در احساسات وجدانی بلکه در عمل و تکالیف نیز همین گونه است. بسیاری از خطاب‌هایی که رو به مؤمنان است و با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ شروع می‌شود منظور آن تنها افراد، به خودی خود نیست بلکه مرادش گروهی متحد و مشترک در مسئولیت می‌باشد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾^۱ «ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱ «ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زبانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد)؛ خداوند آن را به هرکس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقان آن) آگاه است. تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمايند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا ندار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به ندار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضای) خداوند از (رضای) هردوی آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است) پس از هوا و هوس پیروی نکنید که

۱. مائده/۵۴-۵۵.

۲. نساء/۱۳۵.

(اگر چنین کنید از حق) منحرف می گردید (و به باطل می افتید). و اگر زبان از ادای شهادت حق بیجانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می کنید آگاه است.»

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ «مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند».

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ «باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند».

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾^۳ «و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است».

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۴ «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می خوانند و از کار بد باز می دارند، و نماز را چنان که باید می گزارند، و زکات را می پردازند، و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می کنند».

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾^۵ «خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند».

" مثل القائم في حدود الله والواقع فيها كمثل قوم استهموا على سفينة، فصار بعضهم أعلاها وبعضهم أسفلها، فكان الذين في أسفلها إذا استقوا مروا على من فوقهم فقالوا: لو أنا خرقنا في مكائنا خرقاً ولم نؤذ من فوقنا، فلو تركوهم وما أرادوا

۱. آل عمران/ ۲۸.

۲. آل عمران/ ۱۰۴.

۳. شوری/ ۳۸.

۴. توبه/ ۷۱.

۵. صف/ ۴.

هَلِكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَىٰ أَيْدِيهِمْ نَجُوا وَنَجُوا جَمِيعًا^۱

: «مثال کسی که حدود خدا را رعایت کرده و کسی که از آن تجاوز می‌کند مانند قومی است که برای سوار بر کشتی قرعه انداخته‌اند، در نتیجه بعضی در بالای کشتی و بعضی در پایین قرار می‌گیرند. کسانی که در پایین هستند هرگاه آب بخواهند بر افراد قسمت بالا گذشته و می‌گویند: چه می‌شد اگر ما در مکان خود سوراخی ایجاد کنیم و مزاحم آن‌ها نشویم! پس اگر دیگران آنان و نیتشان را رها کنند همگی غرق می‌شوند و اگر دستشان را بگیرند خود نجات یافته و همگی نیز نجات می‌یابند.»

"کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیتة"^۲: «همه‌ی شما مسئول هستید و همه‌ی شما در مورد زیر دستانتان مورد پرس و جو قرار خواهید گرفت».

این نصوص و مثال‌های بسیار دیگر بر مسئولیت گروهی امت تأکید می‌کنند، و این که هر فردی فقط واجب خود را نسبت به خداوند از ذکر و تقوا گرفته تا انجام عباداتی مانند نماز، زکات، روزه و حج انجام داد کفایت نمی‌کند هرچند همه‌ی این‌ها لازم و نیاز است اما به تنهایی - چنان که گفتیم - امتی منسجم و عامل به این دین نمی‌سازد.

این دین به صورتی که خداوند نازل گردانده و برای اهدافی که مراد خداوند از آن بوده است افرادی متفرق آن را محقق نمی‌کند ولو هریک از آنان به خودی خود پاک و مطهر باشند، و آن فریضه‌ای است که به این شکل در دنیای واقعیت تحقق نمی‌یابد! تا زمانی که بشر سرشت بشری دارد به‌گونه‌ای که انگیزه‌های مختلفی آنان را برمی‌انگیزد و انواع واکنش‌ها، تمایلات، و شهوت‌ها در نفوسشان پیرشانی درست می‌نماید و تا زمانی که خداوند در هر قریه‌ای سردمدارانی بزهکار قرار داده تا در آن مکر و حيله کنند مگر این که نیرویی بازدارنده آنان را متوقف سازد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا

۱. قبلاً به آن اشاره شد.

۲. شیخین آن را روایت کرده‌اند.

بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»^۱ همان گونه (که در مگه سردمداران آنجا را فاسقان و گناه‌پیشگان تشکیل می‌دادند. همیشه هم) در هر شهری (که تا اندازه‌ای بزرگ و پرجمعیت باشد) سردمداران آنجا را از بزه‌کاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند (و عاقبت وسیله خرابی شهر و انحراف مردمان را فراهم سازند. همه باید بدانند که) اینان جز به خویشتن نیرنگ نمی‌زنند ولی خودشان نمی‌دانند». حتی اگر سردمداران تبهکار مربوط به جاهلیت باشد و در اسلام چنین چیزی رخ ندهد، دهکده‌ی جهانی که خیال پردازان گمان می‌کنند جهان با وسایل ارتباطی به سمت آن می‌رود مملوء از سردمدارانی تبهکار است که برای اسلام نقشه کشیده و برای مسلمان کمین کرده‌اند پس آیا پرداختن افراد - حتی همه‌ی افراد - به نماز، زکات، روزه، حج، خشوع و تقوا در حیطه‌ی شخصی می‌تواند نیرنگ مجرمان بزرگ را دفع کند و فتنه‌ی مُسری جاهلیت بر مسلمانان را کنار زند؟ یا اینکه این فریضه به امتی به هم پیوسته و مرتبط نیاز دارد که بایستی به مسئولیت گروهی خویش که هر فرد عهده‌دار سهم خود است عمل کند، و اگر هر فردی در آن بگوید: خودم خودم، و از مسئولیتش در مقابل جمع شانه خالی کند در حقیقت اتحاد و هم پیوستگی نخواهد داشت.

آیا پیامبر ﷺ یارانش را یکی یکی تربیت می‌کرد و سپس هر کدام را به دنیای خصوصی خودشان می‌گماشت و می‌فرمود: به خودت مشغول باش و به دیگری کاری نداشته باش؟ یا این که هر کدام از آنان را تربیت می‌کرد تا همانند یک پاره آجر با دیگر آجرها و اجزاء در یک کیان واحد به هم چسپیده و مرتبط باشد و در هر جزء آن، ملاتی را قرار می‌داد که آن را به دیگری می‌چسپاند؛ آن ملات، ملات احساس وابستگی و مسئولیت مشترک است و این دو، بی نیاز از یک دیگر نیستند. مسئولیت‌پذیری بر هر فرد توانایی، فرض است تا به سهم خود همت گمارد اما نتایج آن چه مثبت و چه منفی به همه‌ی امت بر می‌گردد؛ اگر درست انجام داده باشد امتی به هم پیوسته و دوستدار خواهد بود و اگر شانه خالی کرده باشد

فرقه‌هایی درست می‌شوند که دشمن یکدیگرند.

جهاد بر هر فرد توانایی واجب است تا به سهم خود به آن بپردازد اما نتایج و آثارش به صورت مثبت و منفی عاید همه‌ی امت می‌شود که دراین صورت یا می‌ماند و تمکین می‌گیرد و یا این که دشمنانش او را خواهند بلعید.

امر به معروف و نهی از منکر بر هر فرد توانمندی واجب است تا به سهم خود به انجامش بپردازد اما عواید آن اعم از مثبت و منفی به همه‌ی امت بر می‌گردد در آن صورت یا امتی برتر خواهد بود و یا امتی ملعون: برتر است به شرطی که به معروف امر کند و از منکر نهی نماید و ملعون است اگر از مسئولیت خود شانه خالی کند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱ «شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۲ «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکارها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند!»

اسبابی که منجر به سرایت روحیه‌ی فرد گرایی، و قصور از تکالیف گروهی و عدم احساس مسئولیت در مقابل جمع شده، هر چه باشد واقعیت این است که این روحیه در کیان امت مفسد بزرگی بوجود آورده که حداقل آن فرار از مسئولیت و اجتناب از نصیحت حکام است در حالی که آن واجبی است که

۱. آل عمران/۱۱۰.

۲. مائده/۷۹-۷۸.

رسول خدا ﷺ آن را جزء دین قرار داده است و بلکه با تأکید فرموده‌اند:

"الدین النصيحة" قيل: لمن يا رسول الله؟ قال: "لله ورسوله ولكتابه ولعامة المسلمين وخصتهم" ^۱ «دین همه‌اش نصیحت است. گفته شد ای رسول خدا برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، پیامبر او، قرآن و عامه‌ی مسلمانان و خواص آنان.»

نپرداختن به سیاست و رها کردن حُکم برای حاکم از دیگر مفاصد این روحیه است اگر حاکم عادل باشد پس او خیر و برکتی از جانب خداوند است و اگر ظالم و مستبد باشد در امت نصیحت کننده‌ای که او را از ظلم و استبداد منع کند وجود ندارد و بلکه گرد او منافقانی حلقه می‌زنند که هر عملی را که انجام می‌دهد برایش تزئین می‌نمایند در نتیجه به گوشه‌های صدای رسای حق نخواهد رسید و اگر برسد منافقان او را بر آن سخن و گوینده‌اش به خشم می‌آورند!

شکست هر طرح و ایده‌ای که نیازمند تعاون گروهی است و در آن هر فرد همراه با دیگران به وظیفه‌ی خود می‌پردازد و هم‌چنین روحیه‌ی تخریب املاک، منافع و اموال عمومی از مفاصد این نوع روحیه‌ی فرد گرایی است.

* * *

هم چنین از دیگر امراضی که امت به آن مبتلا شده: بی‌نظمی، زودجوشی، و عدم پشتکار است.

فکر می‌کنم این‌ها از بیماریهای محیطی است که اسلام آمد و با تمرین دادن بر انضباط، تفکر و تدبیر قبل از عمل و در اثناء آن، و تمرین دادن بر نفس پشتکار که بعد از گامهای حماسه‌ای اولیه درمانده نشود آن‌ها را ساخت و اصلاح کرد.

پیامبر ﷺ شدیداً نسبت به این امور حریص بود و آنان را اموری ثانویه و یا حاشیه‌ای به حساب نمی‌آورد. او که پیامبری الهام شده بود قطعاً می‌دانست هیچ بنایی حقیقی اگر این آفات را داشته باشد پا نگرفته و راسخ نمی‌ماند.

از زبان اصحاب ﷺ آمده است که: "کان رسول الله ﷺ یصفنا للصلاة کما

یصفنا للقتال": «پیامبر ﷺ ما را آن چنان که برای نبرد و جنگ به صف می‌بست در نماز به صف می‌کرد» و این در کنار امر به خشوع و آرامش بود. خشوع در نماز عنصر روحی آن است که ارتباط بین بنده و خداوند را محکم‌تر می‌کند پس دعوت به آن، امری بدیهی است اما پیامبر الهام شده می‌دانست برای بناء امت علاوه بر ارتباط محکم با خداوند یک عنصر دیگر لازم است و آن "نظم" است. نظم عاداتی نفسی و حسی است که بایست با تکرار تربیت یابد به همین خاطر پیامبر ﷺ با دست مبارک خود بر نمازگزاران می‌گذشت و صفهایشان را مرتب می‌نمود و نماز را شروع نمی‌کرد تا این که تماماً صف را راست می‌ساخت چون اهمیت "نظم" را درک کرده بود.

واضح است نظم جزئی جدانشدنی از دین است، نماز نظم و انضباط است چه در تعیین وقت یا مرتب کردن صفوف و چه در اقتدای نمازگزاران به امام در رکوع و سجود و قیام، هم‌چنین روزه نظم و اوقات خود را دارد، زکات هم از نظم و زمان مشخص برخوردار است، و حج نیز نظم و زمان معین دارد و این‌ها علاوه بر مرتب‌کردن صفوفی است که در حین نبرد بسته می‌شود.

اما زودجوشی و تصادفی عمل کردن از آفت محیط بوده است که اسلام آن را اصلاح و با آن مبارزه کرد، و این کار را با توجه دادن به سنت‌های ربانی که قابل تغییر و تحول نیستند انجام داد و هم‌چنین با دعوت به تدبیر، تفکر و تحقیق در همه‌ی امور و توجه دادن به نتایج اعمال و هم‌چنین عدم اکتفا به این که عمل در ذات خود مباح است یا نه، چرا که ممکن است امری مباح و یا حتی مستحب باشد اما به خاطر نتایجی که بر آن مترتب است منع شود، چنانکه خدای متعال از دشنام دادن به بت‌ها منع کرده زمانی که نتیجه‌ی آن جرأت یافتن مشرک‌ها در دشنام به خدای تعالی است: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۱ (ای مؤمنان!) به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را

دشنام دهند».

و چنانچه پیامبر ﷺ از کشتن عبد الله بن ابی - منافقی که نفاقش آشکار بود - امتناع کرد تا مردم نگویند محمد ﷺ یاران خود را می‌کشد و آن مردم در آن روزها یا این که مسلمان شده اما ایمانشان راسخ نبود و یا منتظر مانده و هنوز ایمان نیاورده بودند، و شایع شدن این خبر در بین آن‌ها کار دعوت را تعطیل می‌کرد و مرددها را از ایمان باز می‌داشت!

اما "عدم پشتکار" و کم همتی بعد از حماسه و شور فراوان، باز از آفات محیط بود که اسلام آن را از همه لحاظ بطور شگفت‌انگیزی معالجه کرد، با متوجه کردن دید و دل‌هایشان به هدفی که از حیات دنیوی فراتر و از زمین و زمان گذشته است و به بُعدی رسیده که هیچ بُعدی با آن برابری نمی‌کند و آن هدف روز آخرت است اعم از زنده گرداندن و محشور شدن، حساب و جزاء، بهشت و جهنم. در نتیجه دنیای عاجل را به قیامتِ آجل وصل کرد و عمل در دنیای عاجل را وسیله‌ی مطمئن وصول به دنیای آجل قرار داد، و دیگر ورای این بُعدی نخواهد بود تا که برایش عمل شود و افقی نیست تا بر آن واقف آید و بر انجام مطالبات آن پایداری کند، چرا که هر نوع دلسردی در مسیر، راه را قطع خواهد نمود.

از سویی دیگر پیامبر اکرم ﷺ الگو و نمونه‌ای والا از پایداری، سخت‌کوشی و پشتکار در جهاد، خستگی‌ناپذیری و استمرار بر دعوت در بدترین و سخت‌ترین شرایط و عدم رکون به سوی ناامیدی و طفره‌رفتن و خاموشی در برهه‌ای که همه‌ی شرایط به یأس، طفره‌رفتن و سکوت فرا می‌خواند ارائه داد.

همچنین ایشان، اصحاب ﷺ و امت بعد از آنان را به سمت سخت‌کوشی و پایداری - و لو این که در دراز مدت نتیجه دهد - متوجه ساخت پیامبر ﷺ به آنان می‌فرمود: "إِنْ قَامَتِ السَّاعَةُ وَبِئْسَ أَهْلُهَا فُلَيْغَرَسَهَا" ^۱: «اگر قیامت برپا شد و در دست یکی از شما نهالی بود (منتظر نماند و) آن را بکارَد».

هم‌چنین بر مداومت بر عمل بدون وقفه هرچند کم تشویق می‌کرد، و همواره

پیش چشم آنان از ناتوانی و تنبلی به خداوند پناه می‌برد.

از نتایج همه‌ی این توجیهات موجود در کتاب و سنت در حیات امت مسلمان، استمرار دعوت برای قرن‌ها، و استمرار جهاد در قرن‌های متوالی و تمدنی عالیقدر و حرکت بزرگ علمی در طی سده‌ها بود.

اسباب و عواملی که به فروکش کردن روحیه‌ی انگیزاننده در زندگی مسلمانان منجر شد، و سبب بازگشت آنان به طبیعت هرج و مرجی که نظم را دوست ندارد، و تصادفی عمل‌کردنی که از برنامه ریزی متنفر است و باعث (عدم پشتکاری) که به سرعت مشتعل و فوراً خاموش می‌گردد، این اسباب هر چه می‌خواهد باشد در واقع این امراض به مفاصل عظیمی در میان امت منجر شده که کمترین بنا به اصطلاح امروزی "عقب ماندگی تمدن" است. از بین رفتن بسیاری از طرح‌های مفید قبل از آنکه نتایج آن محقق شود، و خو گرفتن به بسیاری از این بیماری‌ها اعم از بیماری‌های عقیدتی، فکری، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و عدم تحرک جدی برای تغییر آن، همگی از نتایج این امراض است و همه این‌ها از منکراتی است که خدا و رسول ﷺ به تغییر آن امر کرده‌اند و در صورت عدم تغییر، به امت هشدار داده‌اند که به عقابی فراگیر دچار خواهند شد.



هنگامی که این بیماری‌ها در میان امت متراکم شدند، دو امر عظیمی که رسول اکرم ﷺ به آن خبر داده بود رخ داد: غربت اسلام و هجوم امتهای دیگر بر امت اسلامی.

اسلام همچون آغاز آن غریب گشت و دیگر همه‌ی مفاهیمش آن چیزی نبود که از سوی خدا نازل شده باشد.

کلمه‌ی "لا إله إلا الله" کلمه‌ای گشت که تنها با زبان نطق می‌شد و قلب از دلالت آن غافل و با رفتار طبق مقتضیات آن در تناقض بود، عبادت در شعائر تعبدی منحصر گشت و به اداء تقلیدی و خالی از روح تبدیل شد، سپس حتی از اداء آن تنبلی کردند و تنها به نیت پاک اکتفا شد.

عقیده‌ی قضا و قدر به جای توکل صحیح و عزیمت، و بکارگیری اسباب به

تواکل سلبی و مریض تبدیل شد و به توجیهی برای همه‌ی اشتباهات، کم کاری‌ها و گناهان و این که همه‌ی این‌ها از قضا و قدر هستند تغییر یافت.

دنیا و آخرت در تصور مردم از همدیگر جدا شدند و عمل برای دنیا به اهمال آخرت و عمل برای آخرت به اهمال دنیا و عمارت زمین تبدیل گشت.

مفهوم جهاد، مدام تنگ و تنگ‌تر گشته تا این که صرفاً به دفاع منحصر شد سپس از دفاع نیز شانه خالی کرده و از مقتضیات آن فرار کردند.

مفهوم تربیت به تمرین بر عادت‌ها و عرف تغییر کرد که طبیعتاً از آن روحی مبتکر و همتی عالی پرورش نمی‌یابد.

مفهوم صبر و تقوا به مفهومی منفی و حقیر تبدیل شد که به ذلت رضا می‌دهد و برای ازاله‌ی آن قدمی برنمی‌دارد.

وقتی که این خلل بزرگ در مفاهیم اسلام روی داد، در نتیجه عقب ماندگی در همه‌ی عرصه‌ها رخ داد.

عقب ماندگی نظامی، سیاسی، علمی، فکری، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، .. و همه نوع عقب ماندگی که به ذهن خطور می‌کند، چرا که عمل حاصل در همه‌ی این میادین در دوره‌ی تمکین از آن منبع عظیم نیرو می‌گرفت: منبع عقیده‌ی صحیح به خدا و روز آخرت.

هنگامی که آن منبع در دل مردمان - مگر کسی که خدا به او رحم کند - خشکید دیگر آنجا چیزی نبود که عمل از آن تغذیه نماید: "ألا وإن فی الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله وإذا فسد فسد الجسد كله ألا وهي القلب".^۱ «هان در جسد پاره گوشتی است که اگر اصلاح شود همه‌ی جسد اصلاح می‌شود و اگر فاسد گردد همه‌ی جسد فاسد می‌شود هان که آن پاره گوشت قلب است». این‌جا بود که امتهای جهان بر امتی که همانند کف روی سیل بودند هجوم آوردند. دشمنان به کمین نشسته پیش آمدند، کسانی که خداوند در مورد آن‌ها

می‌فرماید: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبْعَ مِلَّتَهُمْ»^۱ «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواسته‌های نادرست) ایشان پیروی کنی».

«وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا»^۲ «(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند».

آنها پیش آمدند و نقشه و برنامه‌ی آن‌ها این بود نه تنها شوکت او را شکسته و بر او غلبه نمایند بلکه به طور کامل کار این دین را یکسره کنند.

شاید در ذات خود، این هدف جدید نباشد؛ این همان چیزی بود که "هرقل" را در ابتدای تاریخ برای مبارزه با این دین (قبل از آنکه خطر آن جدی و دشوار شود)، به حرکت واداشت و همان چیزی بود که جنگ‌های صلیبی در قرون وسطی را به راه انداخت، و این همان چیزی است که امروز آنان را حرکت داده است.

اما شاید در هجوم معاصر صلیبی‌ها - که در واقع از زمان طرد مسلمانان از آندلس شروع شد - امر جدید این است که آنان این بار با اطمینان بیشتری نسبت به تحقق هدفشان پیش آمدند، زمانی که بیماری‌های شایع را در کیان امت مشاهده کردند، و وقتی که اسلحه‌های جدیدی را برای این کشمکش اختراع کردند، چه در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و چه نظامی؛ اما خطرناکترین سلاح آنان چیزی است که ما آن را تهاجم فرهنگی می‌نامیم چیزی که برای زدودن عقیده از دل‌ها تلاش می‌کند و این چیزی بود که "لویس نهم" بعد از آزادی‌اش از زندان منصوره و بازگشتش به آنان گفت: اگر می‌خواهید بر مسلمانان پیروز شوید فقط بر سلاح تکیه نکنید، شما خود نتیجه‌ی اعتماد به سلاح را دیدید پس با آنان در عقیده بجنگید که آن پتانسیل قوت آنان است و پتانسیل خطر علیه ماست.

و همه‌ی این‌ها علاوه بر ورود یهود به نقشه و طرح آنان به منظور ایجاد دولت اسرائیل در صحنه‌ی کشمکش بود. تهاجم فرهنگی کاری کرد که هیچ

در حقیقت بیماریهای بسیاری وجود دارد که امت در طول تاریخ به آن دچار گشته که بعضی ریشه‌ی داخلی و بعضی‌ها از ناحیه‌ی دشمنان بوده است. شاید آمار تفصیلی این امراض دشوار باشد ولی ما گمان می‌کنیم در اینجا بیماریهای بارزی هستند که از چشم محقق دور نخواهند ماند.

از بارزترین این بیماریها فکر ارجایی است که می‌گوید ایمان عبارت است از تصدیق قلبی و اقرار زبانی، و می‌گوید عمل در مسمای ایمان نمی‌گنجد! اینکه تصدیق و اقرار زبانی لازمه‌ی اثبات ایمان باشد حقیقتی است که در آن اختلافی نیست اما این که عمل جزء ایمان نباشد بدعتی خطرناک و انحراف شدیدی بدور از حقیقت این دین است، دینی که پا نمی‌گیرد - و امکان ندارد که پا بگیرد - مگر با عمل و تلاشِ جانکاه، که بایستی در شرایط زمینی صرف شود و ممکن نیست غربت دوم اسلام به شکلی که در آغاز با آن رویه رو بود^۱ تنها با تصدیق و اقرار زده شده شود، نه تنها بهترین نظام بلکه حتی هر نظامی دیگر، اگر عمل معینی را برای تبدیل کردن تصدیق و اقرار زبانی به واقعیتی ملموس انجام ندهد، این امکان را نخواهد داشت که تنها با تصدیق و اقرار زبانی پا بگیرد.

صرف نظر از اسباب تاریخی که به انتشار فکر ارجائی انجامید به راستی که در سرشت امت مفاصد بزرگی به وجود آورد وقتی که از زیر بار تکالیف شانه خالی می‌کرد و از طرف دیگر فکر ارجائی به او إلقاء می‌کرد مادامی که قلب به ایمان آباد است در این بی تفاوتی و شانه خالی کردن اشکالی نیست! در نتیجه کم‌کم امت، در این بی تفاوتی زیاده روی کرد تا این که به شرک واضح و صریح - چه شرک اعتقادی یا عبادی و چه شرک حاکمیت - گرفتار شد و از آن طرف فکر ارجائی کماکان به مردم إلقاء می‌کرد که هم چنان مؤمن به شمار می‌روند!

مدرسه‌ای را تصور کنیم که دانش آموزانی برای تحصیل در آن حاضر می‌شوند سپس بعد از مدتی در حفظ و یادگیری درسهایشان تنبلی می‌کنند و حتی از حضور در مدرسه سر باز می‌زنند، با این وجود به آن‌ها گفته می‌شود:

۱. پیامبر ﷺ می‌فرماید: "بدأ الإسلام غربيا وسيعود غربيا كما بدأ" : «اسلام با غربی آغاز کرد و همانطور که شروع کرد غربی می‌شود.»

مادامی که شما قصد حضور در مدرسه را دارید و فقط به خاطر تنبلی، و نه انکار از حضور در مدرسه، طفره می‌روید اشکالی ندارد! و تا زمانی که اسم‌های شما در پرونده‌های مدرسه موجود است و خواهان پس گرفتن آن نیستید ایرادی نیست!

آیا با این روح بی تفاوت و بی مسئولیت، که در پرده‌ی وهم زندگی می‌کند و می‌پندارد که صاحب چیزی حقیقی است می‌توان در دنیای حاضر کاری را انجام داد؟ اگر به طور مطلق با این روح نمی‌توان کاری از پیش برد آیا با چنین روحی ممکن است خود اسلام پا بگیرد در حالی که اسلام آمد تا حرکتی فراگیر بوده و همه‌ی حیات را در همه‌ی ابعاد و عرصه‌هایش در بر بگیرد و تمام دنیا و همه‌ی انسانها را شامل شود البته به اندازه‌ای که تلاش صورت گرفته و خداوند تقدیر کرده است.

آیا تنها با تصدیق و اقرار، می‌توان فتنه‌ی عقاید نظام‌های فاسد و لشکری را که از آنان حمایت می‌کنند از بین برد؟ آیا بدون جهادی که در عالم واقع صورت گیرد می‌توان فتنه‌ای را که در جاهلیت و به سبب خود جاهلیت در میان بشر افتاده است نابود کرد: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ﴾^۱ «با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دیتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد».

دقیقاً این بیماری - بیماری إرجاء - اگر هر امتی بدان دچار شود شایسته نیست امت اسلام به آن مبتلا گردد، امتی که برای پیشوایی و شهادت بر بشریت به منصفی ظهور آمده است ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۲ «و در راه خدا جهاد و تلاش کنید آن گونه که شایسته جهاد و بایسته تلاش در راه او است. خدا شما را (از میان مردم برای یاری دین خود) برگزیده است (و به شما شخصیت و عظمت

بخشیده است) و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است (و بلکه تکالیف و وظائفی مقرر نموده است که با فطرت سالم هماهنگ و با توان انسانی سازگار است. این دین همان) آئین پدرتان ابراهیم است. خدا شما را قبلاً (در کتابهای پیشین) و در این (واپسین کتاب) مسلمین نامیده است (و شما را الگو و اسوه حسنه ملت‌های دیگر کرده است) تا پیغمبر (با شهادت عملی خود) گواه بر شما باشد (و در روز قیامت رفتار و کردارش مقیاس سنجش اعمال شما مسلمانان گردد) و شما هم (با شهادت عملی خود) گواه بر مردمان باشید».

* * *

سپس فکر تصوف به موازات فکر إرجائی پیش آمد هر چند به نحوی دیگر بود، فکر إرجائی تمامی عمل را از مسمای ایمان خارج می‌کرد اما فکر تصوف بر یک نوع عمل تأکید داشت و بقیه را از مستلزمات ایمان خارج می‌ساخت. تصوف بر عبادت با معنای تنگ و منحصر آن در شعایر تعبدی و ذکر تمرکز داشت و انواع عبادت دیگر را اهمال کرد: آبادانی زمین به مقتضای منهج ربانی، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد در راه خدا؛ که همگی آنان به صورت واضح در قرآن و سنت پیامبر اکرم ﷺ تصریح شده‌اند: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱ «(آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به خدا برمی‌گردد».

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾^۲ «باید در راه خدا کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند».

﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ، أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا

يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ^۱ و تا این که خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد. آیا پنداشته‌اید که شما (تنها با ادعای ایمان) به بهشت درخواهید آمد، بدون آن که خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آن که خداوند بردبارانی را متمایز گرداند.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾^۲ «او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است.»

﴿هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾^۳ «او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است»

ذکر امر مطلوبی است و بدون ذکر عبادتی وجود نخواهد داشت اما ذکرى که خداوند در قرآن بیان نموده و صحابه رضی الله عنہم را بدان وصف کرده است ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۴ چیزی متفاوت از این ذکرى است که صوفیه ساخته و عبادت را در آن حصر کرده است و گمان می‌کند که این نوع ذکر، او را به رضایت خداوند می‌رساند؛ این سوای عقاید شرک آمیز صریحی مانند: اتحاد، حلول و وحدت الوجود است که به آن دچار گشته است.

اسباب انتشار فکر تصوف هر چه بوده باشد و صرف نظر از این که در زمانهایی تصوف، راه ورود و یا راه اصلی عامه‌ی مردم به سمت دین قرار گرفت، در واقع این فکر در سرشت این امت مفاصد بسیاری به وجود آورد که حداقل می‌توان این‌ها را نام برد: تواکل (کار را به گروه دیگری انداختن) و ترک بکارگیری اسباب، وا گذاشتن آبادانی زمین، انحراف در عقیده‌ی قضا و قدر، عدم احساس مسئولیت انسان در هنگام خطا، منصرف شدن از جهاد، امر به معروف و

۱. آل عمران/۱۴۲-۱۴۱.

۲. ملک/۱۵.

۳. هود/۶۱.

۴. آل عمران/۱۹۱ «کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند».

نهی از منکر، جدایی دنیا و آخرت از یکدیگر و جدایی عمل برای دنیا و عمل برای آخرت در تصور مسلمان، و فاسد کردن توازن دقیق و زیبایی که اسلام صحیح، در نفس درست می‌کند به گونه‌ای که انسان با همه‌ی توان و تلاش خود در زمین کار می‌کند و قلبش به خدا و قیامت تعلق دارد یا به عبارتی دیگر فاسد کردن توازن دقیق بین عالم غیب و عالم شهادت.

سپس منحصر شدن اسلام در عالم شخصی و ترک "امور عمومی" ای که خداوند جماعت مسلمان را به آن مکلف کرده است از امراضی بود که امت در مسیر تاریخی‌اش به آن مبتلا گشت.

این دین تنها برای اصلاح افراد یعنی هر فرد به خودی خود، نازل نشده هر چند اصلاح فرد اساس و پایه‌ای است که بدون آن بنیان قوام نمی‌یابد اما اصلاح هر فرد به مفردی، به خودی خود جامعه را اصلاح نمی‌کند کما این که انسان در ابتدا این گونه خیال می‌کند. اگر بنایی را تصور کنی که اجزای آن هر کدام بالذات سالم باشند اما ملاتی نباشد که اجزاء را به یکدیگر وصل نماید دیگر بنایی حقیقی که در مقابله زلزله مقاومت کند وجود نخواهد داشت و چه بسیار از این زلزله‌ها در حیات امت‌ها و بلکه افراد روی می‌دهد، و آن وقت بنای آن‌ها در مقابل باد هم مقاومت نخواهد کرد و چه بسیار بادهای ویرانگری در راه هستند!

این دین بر جماعتی مسلمان و بلکه حتی بر امتی مسلمان که پیوسته، و وابسته و مرتبط باشند تمرکز دارد نه فقط در احساسات وجدانی بلکه در عمل و تکالیف نیز همین گونه است. بسیاری از خطاب‌هایی که رو به مؤمنان است و با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ شروع می‌شود منظور آن تنها افراد، به خودی خود نیست بلکه مرادش گروهی متحد و مشترک در مسئولیت می‌باشد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾^۱ «ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱ «ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زبانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد)؛ خداوند آن را به هرکس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقان آن) آگاه است. تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمايند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَعَرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا ندار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به ندار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضای) خداوند از (رضای) هردوی آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است) پس از هوا و هوس پیروی نکنید که

(اگر چنین کنید از حق) منحرف می‌گردید (و به باطل می‌افتید). و اگر زبان از ادای شهادت حق بیجانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آن چه می‌کنید آگاه است.»

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ «مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند».

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ «باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند».

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾^۳ «و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است».

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۴ «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گزارند، و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند».

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾^۵ «خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند».

" مثل القائم في حدود الله والواقع فيها كمثل قوم استهموا على سفينة، فصار بعضهم أعلاها وبعضهم أسفلها، فكان الذين في أسفلها إذا استقوا مروا على من فوقهم فقالوا: لو أنا خرقنا في مكاننا خرقاً ولم نؤذ من فوقنا، فلو تركوهم وما أرادوا

۱. آل عمران/ ۲۸.

۲. آل عمران/ ۱۰۴.

۳. شوری/ ۳۸.

۴. توبه/ ۷۱.

۵. صف/ ۴.

هَلِكُوا جَمِيعاً، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَىٰ أَيْدِيهِمْ نَجُوا وَنَجُوا جَمِيعاً^۱

: «مثال کسی که حدود خدا را رعایت کرده و کسی که از آن تجاوز می‌کند مانند قومی است که برای سوار بر کشتی قرعه انداخته‌اند، در نتیجه بعضی در بالای کشتی و بعضی در پایین قرار می‌گیرند. کسانی که در پایین هستند هرگاه آب بخواهند بر افراد قسمت بالا گذشته و می‌گویند: چه می‌شد اگر ما در مکان خود سوراخی ایجاد کنیم و مزاحم آن‌ها نشویم!، پس اگر دیگران آنان و نیتشان را رها کنند همگی غرق می‌شوند و اگر دستشان را بگیرند خود نجات یافته و همگی نیز نجات می‌یابند.»

"کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیتة"^۲: «همه‌ی شما مسئول هستید و همه‌ی شما در مورد زیر دستانتان مورد پرس و جو قرار خواهید گرفت».

این نصوص و مثال‌های بسیار دیگر بر مسئولیت گروهی امت تأکید می‌کنند، و این که هر فردی فقط واجب خود را نسبت به خداوند از ذکر و تقوا گرفته تا انجام عباداتی مانند نماز، زکات، روزه و حج انجام داد کفایت نمی‌کند هرچند همه‌ی این‌ها لازم و نیاز است اما به تنهایی - چنان که گفتیم - امتی منسجم و عامل به این دین نمی‌سازد.

این دین به صورتی که خداوند نازل گردانده و برای اهدافی که مراد خداوند از آن بوده است افرادی متفرق آن را محقق نمی‌کند ولو هریک از آنان به خودی خود پاک و مطهر باشند، و آن فریضه‌ای است که به این شکل در دنیای واقعیت تحقق نمی‌یابد! تا زمانی که بشر سرشت بشری دارد به‌گونه‌ای که انگیزه‌های مختلفی آنان را برمی‌انگیزد و انواع واکنش‌ها، تمایلات، و شهوت‌ها در نفوسشان پریشانی درست می‌نماید و تا زمانی که خداوند در هر قریه‌ای سردمدارانی بزهکار قرار داده تا در آن مکر و حيله کنند مگر این که نیرویی بازدارنده آنان را متوقف سازد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَّابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا

۱. قبلاً به آن اشاره شد.

۲. شیخین آن را روایت کرده‌اند.

بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»^۱ همان گونه (که در مکه سردمداران آنجا را فاسقان و گناه‌پیشگان تشکیل می‌دادند. همیشه هم) در هر شهری (که تا اندازه‌ای بزرگ و پرجمعیت باشد) سردمداران آنجا را از بزه‌کاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند (و عاقبت وسیله خرابی شهر و انحراف مردمان را فراهم سازند. همه باید بدانند که) اینان جز به خویشتن نیرنگ نمی‌زنند ولی خودشان نمی‌دانند». حتی اگر سردمداران تهکار مربوط به جاهلیت باشد و در اسلام چنین چیزی رخ ندهد، دهکده‌ی جهانی که خیال پردازان گمان می‌کنند جهان با وسایل ارتباطی به سمت آن می‌رود مملوء از سردمدارانی تهکار است که برای اسلام نقشه کشیده و برای مسلمان کمین کرده‌اند پس آیا پرداختن افراد - حتی همه‌ی افراد - به نماز، زکات، روزه، حج، خشوع و تقوا در حیطه‌ی شخصی می‌تواند نیرنگ مجرمان بزرگ را دفع کند و فتنه‌ی مُسری جاهلیت بر مسلمانان را کنار زند؟ یا اینکه این فریضه به امتی به هم پیوسته و مرتبط نیاز دارد که بایستی به مسئولیت گروهی خویش که هر فرد عهده‌دار سهم خود است عمل کند، و اگر هر فردی در آن بگوید: خودم خودم، و از مسئولیتش در مقابل جمع شانه خالی کند در حقیقت اتحاد و هم پیوستگی نخواهد داشت.

آیا پیامبر ﷺ یارانش را یکی یکی تربیت می‌کرد و سپس هر کدام را به دنیای خصوصی خودشان می‌گماشت و می‌فرمود: به خودت مشغول باش و به دیگری کاری نداشته باش؟ یا این که هر کدام از آنان را تربیت می‌کرد تا همانند یک پاره آجر با دیگر آجرها و اجزاء در یک کیان واحد به هم چسپیده و مرتبط باشد و در هر جزء آن، ملاتی را قرار می‌داد که آن را به دیگری می‌چسپاند؛ آن ملات، ملات احساس و وابستگی و مسئولیت مشترک است و این دو، بی نیاز از یک دیگر نیستند. مسئولیت‌پذیری بر هر فرد توانایی، فرض است تا به سهم خود همت گمارد اما نتایج آن چه مثبت و چه منفی به همه‌ی امت بر می‌گردد؛ اگر درست انجام داده باشد امتی به هم پیوسته و دوستدار خواهد بود و اگر شانه خالی کرده باشد

فرقه‌هایی درست می‌شوند که دشمن یکدیگرند.

جهاد بر هر فرد توانایی واجب است تا به سهم خود به آن بپردازد اما نتایج و آثارش به صورت مثبت و منفی عاید همه‌ی امت می‌شود که در این صورت یا می‌ماند و تمکین می‌گیرد و یا این که دشمنانش او را خواهند بلعید.

امر به معروف و نهی از منکر بر هر فرد توانمندی واجب است تا به سهم خود به انجامش بپردازد اما عواید آن اعم از مثبت و منفی به همه‌ی امت بر می‌گردد در آن صورت یا امتی برتر خواهد بود و یا امتی ملعون: برتر است به شرطی که به معروف امر کند و از منکر نهی نماید و ملعون است اگر از مسئولیت خود شانه خالی کند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱ «شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۲ «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند!»

اسبابی که منجر به سرایت روحیه‌ی فرد گرایی، و قصور از تکالیف گروهی و عدم احساس مسئولیت در مقابل جمع شده، هر چه باشد واقعیت این است که این روحیه در کیان امت مفسد بزرگی بوجود آورده که حداقل آن فرار از مسئولیت و اجتناب از نصیحت حکام است در حالی که آن واجبی است که

۱. آل عمران/۱۱۰.

۲. مائده/۷۸-۷۹.

رسول خدا ﷺ آن را جزء دین قرار داده است و بلکه با تأکید فرموده‌اند:

"الدين النصيحة" قيل: لمن يا رسول الله؟ قال: "الله ورسوله ولكتابه ولعامه المسلمين وخاصتهم" ^۱ «دین همه‌اش نصیحت است. گفته شد ای رسول خدا برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، پیامبر او، قرآن و عامه‌ی مسلمانان و خواص آنان.»

نپرداختن به سیاست و رها کردن حکم برای حاکم از دیگر مفاسد این روحیه است اگر حاکم عادل باشد پس او خیر و برکتی از جانب خداوند است و اگر ظالم و مستبد باشد در امت نصیحت کننده‌ای که او را از ظلم و استبداد منع کند وجود ندارد و بلکه گرد او منافقانی حلقه می‌زنند که هر عملی را که انجام می‌دهد برایش تزئین می‌نمایند در نتیجه به گوشه‌هایش صدای رسای حق نخواهد رسید و اگر برسد منافقان او را بر آن سخن و گوینده‌اش به خشم می‌آورند! شکست هر طرح و ایده‌ای که نیازمند تعاون گروهی است و در آن هر فرد همراه با دیگران به وظیفه‌ی خود می‌پردازد و هم‌چنین روحیه‌ی تخریب املاک، منافع و اموال عمومی از مفاسد این نوع روحیه‌ی فرد گرایی است.

* * *

هم چنین از دیگر امراضی که امت به آن مبتلا شده: بی‌نظمی، زودجوشی، و عدم پشتکار است.

فکر می‌کنم این‌ها از بیماریهای محیطی است که اسلام آمد و با تمرین دادن بر انضباط، تفکر و تدبیر قبل از عمل و در اثناء آن، و تمرین دادن بر نفس پشتکار که بعد از گامهای حماسه‌ای اولیه درمانده نشود آن‌ها را ساخت و اصلاح کرد. پیامبر ﷺ شدیداً نسبت به این امور حریص بود و آنان را اموری ثانویه و یا حاشیه‌ای به حساب نمی‌آورد. او که پیامبری الهام شده بود قطعاً می‌دانست هیچ بنایی حقیقی اگر این آفات را داشته باشد پا نگرفته و راسخ نمی‌ماند. از زبان اصحاب ﷺ آمده است که: "كان رسول الله ﷺ يصفنا للصلاة كما

یصفا للقتال": «پیامبر ﷺ ما را آن چنان که برای نبرد و جنگ به صف می‌بست در نماز به صف می‌کرد» و این در کنار امر به خشوع و آرامش بود. خشوع در نماز عنصر روحی آن است که ارتباط بین بنده و خداوند را محکم‌تر می‌کند پس دعوت به آن، امری بدیهی است اما پیامبر الهام شده می‌دانست برای بناء امت علاوه بر ارتباط محکم با خداوند یک عنصر دیگر لازم است و آن "نظم" است. نظم عادت‌های نفسی و حسی است که بایست با تکرار تربیت یابد به همین خاطر پیامبر ﷺ با دست مبارک خود بر نمازگزاران می‌گذشت و صفهایشان را مرتب می‌نمود و نماز را شروع نمی‌کرد تا این که تماماً صف را راست می‌ساخت چون اهمیت "نظم" را درک کرده بود.

واضح است نظم جزئی جدانشدنی از دین است، نماز نظم و انضباط است چه در تعیین وقت یا مرتب کردن صفوف و چه در اقتدای نمازگزاران به امام در رکوع و سجود و قیام، هم‌چنین روزه نظم و اوقات خود را دارد، زکات هم از نظم و زمان مشخص برخوردار است، و حج نیز نظم و زمان معین دارد و این‌ها علاوه بر مرتب‌کردن صفوفی است که در حین نبرد بسته می‌شود.

اما زودجوشی و تصادفی عمل کردن از آفت محیط بوده است که اسلام آن را اصلاح و با آن مبارزه کرد، و این کار را با توجه دادن به سنت‌های ربانی که قابل تغییر و تحول نیستند انجام داد و هم‌چنین با دعوت به تدبیر، تفکر و تحقیق در همه‌ی امور و توجه دادن به نتایج اعمال و هم‌چنین عدم اکتفا به این که عمل در ذات خود مباح است یا نه، چرا که ممکن است امری مباح و یا حتی مستحب باشد اما به خاطر نتایجی که بر آن مترتب است منع شود، چنانکه خدای متعال از دشنام دادن به بت‌ها منع کرده زمانی که نتیجه‌ی آن جرأت یافتن مشرک‌ها در دشنام به خدای تعالی است: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۱ (ای مؤمنان!) به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را

دشنام دهند».

و چنانچه پیامبر ﷺ از کشتن عبد الله بن ابی - منافقی که نفاقش آشکار بود - امتناع کرد تا مردم نگویند محمد ﷺ یاران خود را می‌کشد و آن مردم در آن روزها یا این که مسلمان شده اما ایمانشان راسخ نبود و یا منتظر مانده و هنوز ایمان نیاورده بودند، و شایع شدن این خبر در بین آن‌ها کار دعوت را تعطیل می‌کرد و مردها را از ایمان باز می‌داشت!

اما "عدم پشتکار" و کم‌همتی بعد از حماسه و شور فراوان، باز از آفات محیط بود که اسلام آن را از همه لحاظ بطور شگفت‌انگیزی معالجه کرد، با متوجه کردن دید و دل‌هایشان به هدفی که از حیات دنیوی فراتر و از زمین و زمان گذشته است و به بُعدی رسیده که هیچ بُعدی با آن برابری نمی‌کند و آن هدف روز آخرت است اعم از زنده گرداندن و محشور شدن، حساب و جزاء، بهشت و جهنم. در نتیجه دنیای عاجل را به قیامتِ آجل وصل کرد و عمل در دنیای عاجل را وسیله‌ی مطمئن وصول به دنیای آجل قرار داد، و دیگر ورای این بُعدی نخواهد بود تا که برایش عمل شود و افقی نیست تا بر آن واقف آید و بر انجام مطالبات آن پایداری کند، چرا که هر نوع دلسردی در مسیر، راه را قطع خواهد نمود.

از سویی دیگر پیامبر اکرم ﷺ الگو و نمونه‌ای والا از پایداری، سخت‌کوشی و پشتکار در جهاد، خستگی‌ناپذیری و استمرار بر دعوت در بدترین و سخت‌ترین شرایط و عدم رکون به سوی ناامیدی و طفره‌رفتن و خاموشی در برهه‌ای که همه‌ی شرایط به یأس، طفره‌رفتن و سکوت فرا می‌خواند ارائه داد.

همچنین ایشان، اصحاب ﷺ و امت بعد از آنان را به سمت سخت‌کوشی و پایداری - و لو این که در دراز مدت نتیجه دهد - متوجه ساخت پیامبر ﷺ به آنان می‌فرمود: "إِن قَامَتِ السَّاعَةُ وَبِئْسَ أَهْلُهَا فُلَيْغَرَسَهَا"؛ «اگر قیامت برپا شد و در دست یکی از شما نهالی بود (منتظر نماند و) آن را بکارد».

هم‌چنین بر مداومت بر عمل بدون وقفه هرچند کم تشویق می‌کرد، و همواره

پیش چشم آنان از ناتوانی و تنبلی به خداوند پناه می‌برد. از نتایج همه‌ی این توجیهات موجود در کتاب و سنت در حیات امت مسلمان، استمرار دعوت برای قرن‌ها، و استمرار جهاد در قرن‌های متوالی و تمدنی عالیقدر و حرکت بزرگ علمی در طی سده‌ها بود.

اسباب و عواملی که به فروکش کردن روحیه‌ی انگیزاننده در زندگی مسلمانان منجر شد، و سبب بازگشت آنان به طبیعت هرج و مرجی که نظم را دوست ندارد، و تصادفی عمل‌کردنی که از برنامه ریزی متنفر است و باعث (عدم پشتکاری) که به سرعت مشتعل و فوراً خاموش می‌گردد، این اسباب هر چه می‌خواهد باشد در واقع این امراض به مفاسد عظیمی در کیان امت منجر شده که کمترینش بنا به اصطلاح امروزی "عقب ماندگی تمدن" است. از بین رفتن بسیاری از طرح‌های مفید قبل از آنکه نتایج آن محقق شود، و خو گرفتن به بسیاری از این بیماری‌ها اعم از بیماری‌های عقیدتی، فکری، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و عدم تحرک جدی برای تغییر آن، همگی از نتایج این امراض است و همه این‌ها از منکراتی است که خدا و رسول ﷺ به تغییر آن امر کرده‌اند و در صورت عدم تغییر، به امت هشدار داده‌اند که به عقابی فراگیر دچار خواهند شد.



هنگامی که این بیماری‌ها در کیان امت متراکم شدند، دو امر عظیمی که رسول اکرم ﷺ به آن خبر داده بود رخ داد: غربت اسلام و هجوم امتهای دیگر بر امت اسلامی.

اسلام همچون آغاز آن غریب گشت و دیگر همه‌ی مفاهیمش آن چیزی نبود که از سوی خدا نازل شده باشد.

کلمه‌ی "لا إله إلا الله" کلمه‌ای گشت که تنها با زبان نطق می‌شد و قلب از دلالت آن غافل و با رفتار طبق مقتضیات آن در تناقض بود، عبادت در شعائر تبعیدی منحصر گشت و به اداء تقلیدی و خالی از روح تبدیل شد، سپس حتی از اداء آن تنبلی کردند و تنها به نیت پاک اکتفا شد.

عقیده‌ی قضا و قدر به جای توکل صحیح و عزیمت، و بکارگیری اسباب به

تواکل سلبی و مریض تبدیل شد و به توجیهی برای همه‌ی اشتباهات، کم کاری‌ها و گناهان و این که همه‌ی این‌ها از قضا و قدر هستند تغییر یافت.

دنیا و آخرت در تصور مردم از همدیگر جدا شدند و عمل برای دنیا به اهمال آخرت و عمل برای آخرت به اهمال دنیا و عمارت زمین تبدیل گشت.

مفهوم جهاد، مدام تنگ و تنگ‌تر گشته تا این که صرفاً به دفاع منحصر شد سپس از دفاع نیز شانه خالی کرده و از مقتضیات آن فرار کردند.

مفهوم تربیت به تمرین بر عادت‌ها و عرف تغییر کرد که طبیعتاً از آن روحی مبتکر و همتی عالی پرورش نمی‌یابد.

مفهوم صبر و تقوا به مفهومی منفی و حقیر تبدیل شد که به ذلت رضا می‌دهد و برای ازاله‌ی آن قدمی برنمی‌دارد.

وقتی که این خلل بزرگ در مفاهیم اسلام روی داد، در نتیجه عقب ماندگی در همه‌ی عرصه‌ها رخ داد.

عقب ماندگی نظامی، سیاسی، علمی، فکری، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، .. و همه نوع عقب ماندگی که به ذهن خطور می‌کند، چرا که عمل حاصل در همه‌ی این میادین در دوره‌ی تمکین از آن منبع عظیم نیرو می‌گرفت: منبع عقیده‌ی صحیح به خدا و روز آخرت.

هنگامی که آن منبع در دل مردمان - مگر کسی که خدا به او رحم کند - خشکید دیگر آنجا چیزی نبود که عمل از آن تغذیه نماید: "أَلَا وَإِنْ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ!" «هان در جسد پاره گوشتی است که اگر اصلاح شود همه‌ی جسد اصلاح می‌شود و اگر فاسد گردد همه‌ی جسد فاسد می‌شود هان که آن پاره گوشت قلب است». این جا بود که امت‌های جهان بر امتی که همانند کف روی سیل بودند هجوم آوردند. دشمنان به کمین نشسته پیش آمدند، کسانی که خداوند در مورد آن‌ها

می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾^۱ «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواسته‌های نادرست) ایشان پیروی کنی».

﴿وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾^۲ «(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند». آنها پیش آمدند و نقشه و برنامه‌ی آن‌ها این بود نه تنها شوکت او را شکسته و بر او غلبه نمایند بلکه به طور کامل کار این دین را یکسره کنند.

شاید در ذات خود، این هدف جدید نباشد؛ این همان چیزی بود که "هرقل" را در ابتدای تاریخ برای مبارزه با این دین (قبل از آنکه خطر آن جدی و دشوار شود)، به حرکت واداشت و همان چیزی بود که جنگ‌های صلیبی در قرون وسطی را به راه انداخت، و این همان چیزی است که امروز آنان را حرکت داده است.

اما شاید در هجوم معاصر صلیبی‌ها - که در واقع از زمان طرد مسلمانان از آندلس شروع شد - امر جدید این است که آنان این بار با اطمینان بیشتری نسبت به تحقق هدفشان پیش آمدند، زمانی که بیماری‌های شایع را در کیان امت مشاهده کردند، و وقتی که اسلحه‌های جدیدی را برای این کشمکش اختراع کردند، چه در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و چه نظامی؛ اما خطرناکترین سلاح آنان چیزی است که ما آن را تهاجم فرهنگی می‌نامیم چیزی که برای زدودن عقیده از دل‌ها تلاش می‌کند و این چیزی بود که "لويس نهم" بعد از آزادی‌اش از زندان منصوره و بازگشتش به آنان گفت: اگر می‌خواهید بر مسلمانان پیروز شوید فقط بر سلاح تکیه نکنید، شما خود نتیجه‌ی اعتماد به سلاح را دیدید پس با آنان در عقیده بجنگید که آن پتانسیل قوت آنان است و پتانسیل خطر علیه ماست.

و همه‌ی این‌ها علاوه بر ورود یهود به نقشه و طرح آنان به منظور ایجاد دولت اسرائیل در صحنه‌ی کشمکش بود. تهاجم فرهنگی کاری کرد که هیچ

۱. بقره/۱۲۰.

۲. بقره/۲۱۷.

سلاح دیگری که در مواجهه با مسلمانان بکار گرفته شده بود نمی‌توانست به انجامش رساند.

مسلمانان بارها در تاریخ شکست خورده‌اند، اما شکست نظامی در آنان تأثیر نگذاشت و باعث نشد که از عقیده خود دست برداشته و با دیگر عقاید عوض نمایند. از صلیبی‌ها شکست خوردند و مغلوب مغول‌ها گشتند اما نداء ربانی، دل‌هایشان را لبریز می‌کرد که: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ «و (از جهاد در راه خدا به سبب آن‌چه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و (برای کشتگانتان) غمگین و افسرده نگردید، و شما برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید».

﴿وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ، وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ «و چه بسیار پیغمبرانی که مردان خدای فراوانی به همراه آنان کارزار می‌کرده‌اند و به سبب چیزی که در راه خدا بدانان می‌رسیده است (از قبیل: کشته‌شدن برخی از یاران و مجروح‌شدن خود و دوستان) سست و ضعیف نمی‌شده‌اند و زبونی نشان نمی‌داده‌اند (و بلکه شکیانی می‌کرده‌اند) و خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد. و (این عمل ایشان به هنگام سختی بود، و در این وقت) گفتارشان جز این نبود که می‌گفتند: پروردگارا! گناهانمان را ببخشای و از زیاده‌رویها و تندرویهایمان صرف نظر فرمای و گام‌هایمان را ثابت و استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز بگردان. پس خداوند پاداش این جهان را (با پیروز کردنشان بر دشمنان، و فراچنگ آوردن غنیمت و کرامت و عزت) بدیشان داد، و پاداش نیکوی آخرت را (برای آنان

۱. آل عمران/۱۳۹.

۲. آل عمران/۱۴۸-۱۴۶.

تضمین کرد) و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

آنها مؤمن بودند، و معرکه در تصور آنان جهاد فی سبیل الله بود، زمانی نمی‌گذشت که بعد از تفرق جمع می‌گشتند و بعد از سستی عزم می‌کردند و بعد از کوتاهی و تفریط، آماده و مهیا می‌شدند و خداوند ثواب دنیا و بهترین ثواب آخرت را به آنان عطا می‌کرد.

حتی در بحبوحه‌ی شکست هرگز به ذهنشان خطور نمی‌کرد که دشمنان از آنان بهتر هستند، بلکه از نظر آنان دشمنانشان کافر، و خود مؤمن بودند، و نقطه‌ی برتری در ایمان بود و بس، بدون توجه به پیروزی و شکست در میدان نبرد. اما این بار برتری در ایمان نیست بلکه در مقابل دشمن شکست روحی به وجود آمده است و تهاجم فرهنگی به گونه‌ای قدرت یافته که ذهن آن را تصور نمی‌کند.

در خلال این یک قرن و بلکه بعضی اوقات در خلال نصف آن، امت کاملاً عوض شد و انگار در روزی از روزها امت اسلام نبوده است.

مصدر دریافت تغییر یافت، و دیگر اسلام مصدر نیست و خدا و رسول ﷺ مصدر به شمار نمی‌روند بلکه تمدن اروپایی مصدر شد و به عنوان الگوی مطلوب برای دریافت و تقلید از او قرار گرفته است دیگر اینجا در دل‌ها کلام خدای تبارک و تعالی پژواکی ندارد که می‌فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۱ «آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟» بلکه در نظر بردگان غرب، آنانی که تهاجم فرهنگی قلب و فکرشان را ربوده است بزرگداشت تمدن غربی به جای آنکه جاهلیتی قلمداد شود که کفر محسوب گردد به مصدر تبدیل شده است، و اسلام در تصور آنان، عقب‌ماندگی، کهنه پرستی، وحشی گری و فساد است.

از حجاب زنان مسلمان به زندان و تاریکی تعبیر می‌شود، و لخت شدن او در خیابان‌ها پیشرفت و آزادی نام گرفته است.

الحاد و کفر، و تمسخر به کتاب خدا و سنت رسول ﷺ عنوان "آزادی فکر" قرار گرفته است و خروج از اسلام و انتساب به غرب به رتبه و علامتی مبدل شده که بردگان غرب به آن مباحثات می‌کنند.

سپس "مذاهب فکری" وارد شدند: ملی‌گرایی، قوم‌پرستی، سکولاریسم، کمونیسم، دموکراسی و ..

تا از یک طرف به جای اسلام فکری بدیل باشند و از طرفی دیگر امت را شدیداً متفرق سازند تا دشمن راحت‌تر بتواند آن را نابود کرده و بیلعد در حالیکه قبلاً بلعیدنش در حالت اتحاد امت زیر پیوند اسلام بر او دشوار آمد هر چند از وحدت سیاسی به معنای صحیحش برخوردار نبود.

انحطاطی رخ داد که امت اسلامی در طول تاریخش تا آن درجه سقوط نکرده بود اما در حالت "کف روی سیل" بودن یک امر منطقی است و غیر از آن انتظاری نمی‌رود.

* * *

این آن واقعیتهایی است که بیداری اسلامی با آن مواجه بوده و هست. اما خود "بیداری" تقدیر خداوند به شمار می‌رود و تقدیر او بر کید همه‌ی دشمنان و نقشه‌هایشان برای نابودی اسلام، چیره و غالب است: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ «خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند».

کسی انتظار وقوع "بیداری" را نداشت، نه دشمنان و نه خود مسلمانان! دشمنان منتظر فوت "مرد مریض" بودند چنانکه خلافت عثمانی را در دوره‌ی پایانی‌اش به این نام می‌خواندند تا بر میراث آن دست یافته و قطعه قطعه‌اش کنند و به این ترتیب کار اسلام را یکسره نمایند.

اما، حس تسلیم به امر واقع و ناامیدی بر بسیاری از مسلمانان چیره شده بود، دیگر بزرگترین آرزوهایشان این بود که از قبضه‌ی دشمن کشته و ولو جزئی خلاص شوند و دشمن بگذارد زندگی کنند هرچند در ذیل قافله و پوزه‌اشان بر خاک باشد. اما تقدیر خداوند چیره و وعده دائمی‌اش این بود که در این امت کسانی بیایند که امر دینش را تجدید نمایند، پس علی‌رغم همه‌ی کیدها و نقشه‌ها "بیداری" پیش آمد.

ما نسبت به تقدیر خداوند خوشحال هستیم و به وعده‌ی او مبنی بر پیروزی این دین بر همه‌ی ادیان اطمینان داریم و یقین داریم که آینده از آن اسلام است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱ «خدا است که پیغمبر خود (محمد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همه آئینها پیروز گرداند (و به منصبه ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند».

اما چیزی که اینجا بررسی می‌کنیم اسلوب عملی است که لازم است "بیداری" آن را دنبال کند، ضروری است که بشر عملی را انجام دهد تا کاملاً تقدیر خداوند انجام پذیرد، این بدین معنا نیست که خداوند از اجرا کردن قدر خود عاجز است، نه، بلکه سنت او اقتضا می‌کند که آنجا بشر عمل کند و پرده‌ای بر قدر خداوند باشند: ﴿ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ﴾^۲ «برنامه این است، و اگر خدا می‌خواست خودش (از طریقه‌های دیگری همچون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سایر بلاها و مصائب، بدون جنگ شما) از آنان انتقام می‌گرفت. اما خدا خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۳ «خداوند حال و وضع هیچ

۱. صف/۹.

۲. محمد/۴.

۳. رعد/۱۱.

قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلّت به عزّت، از نوکری به سروری، و... و بالعکس نمی‌کشد) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند».

راهکار چیست؟

به ذهن عملگرایان وسایل و اسالیب مختلفی خطور کرده است، که دوست داریم آن را عرضه کنیم تا بدانیم چه مضرات و منافعی دارند، و با یکدیگر تحقیق کنیم کدامیک بیشترین منفعت را دارد و برای حال امتی که قبلاً وصف کردیم مناسب‌تر است: وعظ، تربیت روحی، شارژ عاطفی و احساسات، روشنگری فکری، تربیت جهادی.

قبل از هر چیز می‌گوییم: همه‌ی وسایل مطلوب هستند و از هیچ کدام بی‌نیاز نیستیم، اما چیزی که اینجا درصدد مناقشه‌ی آن هستیم این است که کدامیک در زمانی که آن را به تنهایی بکار می‌گیریم منفعت بیشتری دارد، نه به این عنوان که وسیله‌ای از وسایل باشند بلکه با این دید که وسیله‌ی یکه و تنها، منهج صحیح و راه کار اصلی باشد.

از وعظ شروع می‌کنیم، چرا که وعظ وسیله‌ای است که نزد بسیاری از مردم قابلیت فریبندگی بیشتری دارد! و موعظه‌گر گمان می‌کند به هر اندازه که وعظ حماسی باشد، یا خود به آن ایمان داشته و الفاظ زیبا بکار برد و در ترکیب آن ماهر باشد پس در روان شنوندگان تأثیر بیشتری دارد در حالی که این وهمی است که واقعیت آن را تأیید نمی‌کند.

چه قدر موعظه‌ها در گستره‌ی جهان اسلامی، هر هفته در روز جمعه القاء می‌شود اما چه اندازه از واقعیت مسلمانان در عالم اسلامی تغییر کرده است؟ اگر بگوییم: هیچ چیز: آیا از حقیقت دور گشته‌ای؟

بکارگیری موعظه در دعوت یک امر ربانی است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾^۱ «ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای

نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان».

اما خداوند نفرموده که موعظه، تنها وسیله‌ی دعوت است، و نفرموده اگر به تنهایی به کار گرفته شود ثمره‌ی خود را باز می‌دهد بلکه منهج ربانی این بوده است که: خداوند رسولی را با موعظه روانه می‌کرد و آن رسول در ذات خود الگویی برای مردم بود تا اولاً موعظه را درک کرده و از آن پس مقتضای موعظه را تطبیق کنند.

"كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ": «اخلاق او قرآن بود.» این چنین عائشه رضی الله عنها اخلاق پیامبر را توصیف می‌کند.

پیامبر ﷺ صرفاً خطیبی بر منبر نبود تا مردم را موعظه کند، بلکه قبل از آن با الگو بودن شخصیت مبارکشان یک مربی بود و موعظه وسیله‌ای از وسائل برای رساندن دعوت به مردم بود.

حتی ایشان ﷺ چنانکه اصحاب ﷺ می‌گویند در موعظه بسیار مراعات می‌کرد یعنی گاه‌گاهی موعظه می‌کرد تا ملالت پیش نیاید. ملالت از چه چیزی؟ از موعظه رسول اکرم ﷺ، و ملالت در چه کسانی؟ در اصحاب ﷺ! همانهایی که هر کلمه‌ای که پیامبر تلفظ می‌کرد با استقبال، و با رغبت و محبت آن را دریافت می‌کردند تا آنان را مطمئن کند که مسیرشان به سوی بهشت است! پس حال ما بشرهای عادی چگونه باشد زمانی که همه‌ی بضاعت ما وعظ و ارشاد باشد!

آیا با این فرض که مردم وعظ و ارشاد را می‌پذیرند و از آن ملالتی ندارند، وعظ به تنهایی مناسب است؟ - در حالی که فرض نادرستی است - آیا به تنهایی برای معالجه‌ی این بیماری‌ها که قبلاً به آن اشاره شد مناسب است، بیماریهایی که قبل و بعد از جنگ اخیر در کیان امت رسوخ کرده‌اند. آیا برای معالجه‌ی فکر ارجائی مناسب است فکری که عمل را از مسمای ایمان خارج می‌کند و مردم را برای قرن‌های طولانی دچار این توهم کرده که مؤمن هستند هرچند یک عمل از اعمال اسلام را نیز انجام ندهند؟

آیا می‌توان تنها با وعظ آنان را به سمت عمل به مقتضای ایمان پیش بُرد،

یعنی هر عملی که ایمان با خود دارد اعم از بذل و تلاش، و تحمل مشقت و مسئولیت، و التزام و انضباط ؟

اگر این ممکن است پس چرا بالفعل چیزی رخ نداده است، در حالی که ما در اداء مواعظ در هر جمعه، و در مناسبت های پی در پی و در رادیو و تلویزیون کوتاهی نکرده ایم؟

آیا وعظ به تنهایی از غرق شدن در تصوف ممانعت می کند، و از تبرک به قبور و عتبات، و اعتقاد به قدرت اولیاء برای کشف مسائل غیبی، و از انجام جادوهایی که آن را کرامات می نامند منع می کند؟ آیا به تنهایی برای نجات اینان از غرق شدن در این انحرافات مناسب است؟

آیا برای تغییر آنچه که مردم بر آن تربیت یافته اند مانند هرج و مرجی که از نظم و انضباط متنفر است، و تصادفی عمل کردنی که از برنامه ریزی تنفر دارد، و "عدم پشتکاری" که به سرعت مشتعل شده و فوراً خاموش می گردد، مناسب است؟ آیا برای اصلاح آنچه که کارمندان بر آن خو گرفته اند مناسب است: مانند اهمال کاری و تعویق آن، حلال دانستن حقوق به مجرد حضور در اوقات کاری یا بعد از اوقات کاری، انصراف از کار در اثناء کار و یا قبل از آن؟

آیا برای اصلاح کارگران در عادات زشتی که به آن خو گرفته اند مناسب است مانند غش و تدلیس در کار، نداشتن اخلاص در کار در صورت عدم نگرهبانی که بر آن ها نظارت کرده و اعمالشان را واری کند، و حلال دانستن مزد تعیین شده برای کار کاملی که می بایست در آن نقص نباشد؟

آیا برای تغییر عاداتی چون خلف وعده و عدم التزام به آن، و عدم احساس گناه در صورت خلف وعده، آن هم نه برای چندین دقیقه، بلکه احیاناً برای ساعت ها و یا روزها و یا هفته ها، و احیاناً تا آخر عمر کافی است؟ و سؤالاتی دیگر؟

موعظه گران می گویند: ما غیر از وعظ چه چیز دیگری داریم؟ ما به وظیفه خود عمل می کنیم و تو نمی توانی هر کس را که خود دوست داری هدایت کنی، بلکه هدایت دست خداست!

آری که هدایت دست خداست! اما خداوند برای دعوت منهجی را وضع کرده

که قوام آن الگو و تربیت است و وعظ به همراه الگوسازی و تربیت از وسایل آن است و در این حالت است که ثمره و نتیجه موعظه به اذن خداوند به بار می‌نشیند. با این وجود نمی‌گوییم که موعظه به تنهایی برای ابد نتیجه نمی‌دهد، هرگز! بلکه می‌گوییم که موعظه به تنهایی اگر در اوضاع ویژه‌ای و برای افرادی مناسب و درست باشد برای اصلاح امت، امتی که فساد در آن به اوج خود رسیده کافی نیست و برای اقامه‌ی دعوتی که می‌خواهد بناء امتی را که به درجه‌ی "کف روی سیل" رسیده نوسازی کند مناسب نیست!



تربیت روحی ضرورتی است که برای بناء امت نیاز است، بلکه بدون آن علی‌الاطلاق عملی دَعْوِی صورت نمی‌گیرد، البته اگر منظور ما از تربیت روحی، عمیق کردن رابطه با خداوند و نرم کردن قلب جهت عبادت خداوند و تذکر دادن انسان به روز آخرت باشد، و احساسات او را به جایی که خداوند را در آن ملاقات می‌کند ربط دهد، و این جزئی بارز و اساسی در شیوه‌ی کار پیامبر ﷺ برای تربیت اصحابش در مکه به شمار می‌رفت، زمانی که نماز شب برای عمیق کردن این رابطه و تثبیت و رسوخ آن فرض گردید، اما همه‌ی این‌ها آمادگی برای امر دیگری بود و در ذات خود هدف نبودند!

کسی که در سوره‌ی مزمل تأمل کند، برایش روشن می‌شود که در کنار امر به نماز شب، اشاره‌ای واضح به تکالیف آینده شده و نماز شب مقدمه و نوعی آمادگی برای انجام آن قرار داده شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمُولُ، قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا، نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا، أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا، إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۱ «ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بکاه (تا به یک سوم شب می‌رسد). یا بر نیمه آن بیفز (تا به دو سوم شب می‌رسد) و قرآن را بخوان خواندنی (همراه با دَقَّت و تأمل، و در ضمن شمرده و روشن). ما سخن (پر مسؤولیت و پر دردسر و لبریز از تکالیف و

وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد».

کما این که تأمل‌کننده، حکمت خداوند را در انتخاب نماز شب در می‌یابد که چرا وسیله‌ای برای هدف تعیین شده است. ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾^۱ «عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است.) یعنی عمیق‌ترین تأثیر را برای آمادگی نفوس در انجام تکالیف احتمالی را دارد».

خلاصه این که ضروری است که رابطه با خداوند عمیق گردد تا انسان به شیوه احسن تکالیفی را که دین بر او فرض کرده حمل نماید و بارزترین آن، فرض جهاد و صبر بر ابتلاء است. اما هنگامی که تربیت روحی در ذات خود به هدف تبدیل شود، و یا این که آخرین گام روند تربیت باشد چه اتفاقی می‌افتد؟ او شبیه سربازی می‌شود - تشبیهی که فرق‌چندانی ندارد - که او را بر فنون جنگ تمرین می‌دهی، اما هرگز قصد نداری آن را به معرکه بفرستی! یا مانند اساسی است که محکم محکم آن را پی می‌ریزی اما نمی‌خواهی بر آن بنائی بسازی! شأن این دین، بزرگ است، این دین منهجی ربانی جهت اصلاح کل زندگی است، و جهت ساختن انسان صالح؛ کسی که در زمین به امر خلافت راشده برمی‌خیزد. دین تنها شور و حال روحی و کشف و مکاشفه نیست، هر چند این شور و حال عمیق بوده و این مکاشفات واضح باشند. بلکه دین تلاش و جهاد است، و کشمکش شدید با باطل است، ایجابیت بناء، باطل را منهدم و حق را پیروز می‌کند و تربیت روحی توشه‌ی همه اینهاست و سرآمد اهداف نیست.

انسان در میدان نبرد خسته می‌شود و به تکیه‌گاهی نیاز دارد که او را قوی کرده و از سقوط باز دارد و او را از سستی که گاهاً به آن دچار می‌شود منع کند و اینجاست که نقش این پتانسیل روحی بارز می‌شود و او را از سستی و خمودگی محافظت می‌کند هم‌چنین او را در مقاومت حسب مددی که از این پتانسیل گرفته و در وجودش نور تابانده است تقویت می‌نماید.

احیاناً انسان در عرصه‌ی نبرد دچار ترس و وحشت می‌شود، آن دم که دشمنان او بیشتر شده و او خود را تنها می‌یابد و یا اطرافیانش را مانند خود ضعیف می‌بیند به طوری که نمی‌توانند او را یاری دهند، و اینجاست که این قوه‌ی روحی او را به ذکر خدا انس داده و جزای حتمی آخرت را تذکر می‌دهد پس او دیگر نمی‌ترسد و در تلاش خود کوشا تر می‌شود.

و گاه‌ها انسان در میدان کارزار، کالایی مادی، یا خانواده و دوستان، و یا لذات دنیوی را از دست می‌دهد و به خاطر همه‌ی این‌ها یا بعضی از آنها، آزرده شده و زمین گیر می‌شود و اینجاست که نقش قوت روحی بارز شده و "سنگینی و جاذبه زمین" را در تصورش متعادل می‌کند و خلأ و محرومیت او از این کالاها را با کالاهای اعلیٰ پر می‌کند: معیت خداوند، رضایت او و بهشت جاویدان. قوت روحی توشه‌ای است که مسافر برای طی کردن سفری آسوده نیاز دارد، اما اگر او ساکن بوده و حرکت ننماید توشه چه ارزشی دارد!

آیا تربیت روحی - به تنهایی - شرایط و اوضاع امت در حال انحطاط را تغییر می‌دهد؟ حقیقتاً تربیت روحی، افرادی را از هلاکت نجات می‌دهد و برای آن‌ها در مقابل تهدیدات کشنده دیواری بنا می‌کند که مصونشان می‌دارد، اما امت را از تباهی نجات نمی‌دهد چرا که سربازانی به میدان نبرد نمی‌فرستد و در سنت "تدافع"، سنتی که خداوند از آن به عنوان "ادات ربانی" برای حفظ زمین از فساد یاد می‌کند، سهمی ندارد ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱ «و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد».

شارژ عاطفی و احساسات در امر دعوت چیز مطلوبی است، مطلوب است که مردم را در باورهایشان حماسی کند تا مانند چوب، خشک و بی‌تحرك نباشند بطوری که نه خود حرکت کرده و نه حرکتی بی‌آفرینند! دعوت با کسانی مانند

اینان، هر چند هم ملتزم و پذیرای دعوت باشند انتشار نمی‌یابد ولی از طرف دیگر حماسه‌ی خالی نیز به نتیجه‌ای نمی‌انجامد و چه بسا بیشتر از منفعت، ضرر می‌رساند، آنگاه بیشتر از آنکه بر اساس آگاهی و علم صحیح و بر حساب تخصص باشد، بسیاری از مزایای خود را از دست می‌دهد و مضرات فراوانی را موجب می‌شود مخصوصاً زمانی که به تعصب برای شخص، گروه، حزب، فکر و یا مذهب تبدیل شود، در آن حالت منافذ معرفت سودمند را بر فرد حماسی مسدود می‌کند و در او روحیه‌ی دشمنی و عداوت شدید دمیده و به سمت مجادله و کشمکش مذموم می‌کشاند.

بسیاری از آن‌چه که امروز در وضعیت فعلی جریان دارد اعم از تفرقه، گروه بندی، دشمنی و عدم یکپارچگی، از حماسه‌ی بیش از حد ناشی شده است آن هم بخاطر چیزی که فرد حماسی فکر می‌کند که کاملاً حق است و غیر از آن بطور کامل باطل است!



روشنگری فکری از لازم ترین لوازم دعوت در هر زمانی است و در زمان کنونی بیشتر از هر زمان دیگری لازم است. إبهامی که در غربت دوم اسلام، اسلام و حقایق آن را در نفوس مردم احاطه کرده، إبهامی متراکم و فراگیر است که به یک روشنگری همه‌جانبه در مورد اسلام و مفاهیم آن نیاز دارد و قبل از هر چیز بایست از مفهوم "لا إله إلا الله" شروع گردد و با تمرکز بر مقتضیات "لا إله إلا الله" و نواقض آن، روشنگری شود چرا که هیچ مفهومی از مفاهیم اسلام به اندازه‌ی مفهوم "لا إله إلا الله" و مقتضیات و نواقض آن دچار إبهام نشده است هرچند روشنگری در مورد همه‌ی مفاهیم به یک‌اندازه مطلوب است مفاهیمی چون: مفهوم عبادت، قضا و قدر، مفهوم دنیا و آخرت، آبادانی زمین، تربیت و مفهوم جهاد و ...

همچنین در مورد دانستن واقعیت امت و اسبابی که به آن منجر شده نیز روشنگری لازم است که با نداشتن این شناخت، نمی‌توانیم برای دعوت، منهج مناسب و راهکارها را ترسیم کنیم.

بیشتر مردم، از بسیاری از شرایط نابسامان امت به شکل حقیقی آن خبر ندارند و یا اگر به شکل عمومی بدانند امت از صورت حقیقی خود منحرف گشته و این انحراف را عموماً به دوری از حقیقت اسلام نسبت دهند اما میزان این دوری و انحراف از بیشتر آنان مخفی است و بسیاری خطرزا بودن این انحراف را دقیقاً نمی‌توانند برآورد کنند.

هم‌چنین روشنگری برای مطلع شدن از حيله‌ها و نقشه‌های دشمنان برای نابودی اسلام لازم است. بسیاری از مردم - حتی دعوتگران هم - رویدادهایی را که در جریان است دنبال نمی‌کنند و با اعتماد به معرفت عمومی خود مبنی بر این که یهود و نصارا دشمن هستند و دست از حيله و مکر نمی‌دارند دیگر حيله‌ها و کیده‌های جدید را پی نمی‌گیرند که این به تنهایی کافی نیست.

بسیاری از موضع‌گیری‌هایی که به نفع دعوت نیست اما گروه‌های اسلامی بدان فریفته شده‌اند علت آن جهل به انواع حيله‌هایی است که دشمنان آن را اداره می‌کنند در حالی که دشمنان با اسباب و لوازم خود به تمامی آنچه که اسلامی‌ها را خوشحال می‌کند و یا ابراز می‌کنند آشنایی دارند و با حساسیت و دقت همه‌ی افکار و حرکاتی را که در عالم اسلامی موج می‌زند دنبال می‌کنند لذا بر اساس دانش، نقشه می‌ریزند و ما فقط ضربات ناشی از برنامه‌هایشان را دریافت می‌کنیم. حقیقتاً روشنگری فکری در زمان کنونی از لازم‌ترین لوازم دعوت است اما به تنهایی در واقعیت حرکت، به نتیجه و ثمره‌ای حقیقی نمی‌انجامد مگر این که به عنوان توشه‌ای برای عقیده‌ای صحیح و حرکتی آگاهانه استفاده شود که به معرفت ما روشنگری داده و چاله‌های راه را به ما بنمایاند، اما زمانی که به یک پُرز - تنها یک پُرز - تبدیل شود در واقع یک نوع سرگرمی عقلی است که در دلها دگرگونی ایجاد نمی‌کند.

تربیت جهادی از لوازم حرکت است، انسانهای تنبلی که طاقت تکالیف جهاد را ندارند برای حمل دعوت نیز مناسب نیستند، نه برای حرکت در میان بلایا و مشکلات به درد می‌خورند و نه در مواجهه با وحشی‌های درنده‌ای که دهانشان

باز است و چنگال و دندانهایشان را به سوی هر کسی از سربازان دعوت که دستشان می‌رسد دراز می‌کنند تا بعد از شکنجه‌های دردناک تکه‌پاره‌شان نمایند.

ولی به تنهایی برای اقامه دعوت کافی نیست و حتی برای دفاع از دعوت در مقابل دشمنان هم کافی نیست و بلکه غالباً سبب شدت برخورد آنها خواهد شد زمانی که تخصص سیاسی و حرکی ناقص داشته باشد و نسبت به حقیقت معرکه و حقیقت دشمنان آگاهی کمی دارد و از حقیقت تلاش لازم برای مواجهه و نوع تلاش ضروری برای رویارویی غافل است.

خطرناکترین چیزی از حرکت‌های جهادی که تنها بر تربیت جهادی تکیه کرده و یا بیشتر از هر نوع تربیت دیگر، بر جهاد تمرکز کرده‌اند روی می‌دهد این است که در رویارویی و برخورد شتاب می‌کنند - یا کم کم به رویارویی کشانده می‌شوند - قبل از آن که حقیقت قضیه، قضیه‌ی "لا إله إلا الله"، برای مردم روشن شود، و قبل از آن که راه مجرمان چنانکه قرآن روشن کرده باز شناخته شود حرکت به زد و خوردی مرگبار و بی‌ثمر می‌پردازد و مردم نظاره گر و می‌ایستند و به طغیانگران این فرصت داده می‌شود که به ریش توده‌های مردم بخندند و به آنان بگویند: ما با اسلام نمی‌جنگیم، بلکه ما با تروریسم می‌جنگیم!

به خاطر تمامی این دلایل بر تربیت آرام و فراگیر اصرار می‌ورزیم همان تربیتی که با ایجاد "پایگاه مستحکم" شروع شده و سپس به آرامی و با تأنی گسترش می‌یافت گرچه چندین نسل نیز زمان ببرد.

کلیه‌ی بیماریهایی که امت اسلامی به آن دچار شده و آن را به "کف روی سیل" تبدیل کرده‌اند و دشمنان را به سمت آن جلب کرده و هم چون گرسنگان که بر ظرف غذا حمله می‌برند یورش آورده‌اند، خطرناک‌تر از آن هستند که به صورت سطحی درمان شوند، با وعظ و یا تربیت روحی، با شارژ عاطفی و یا روشنگری فکری و یا با تربیت جهادی؛ در صورتی که هر کدام به تنهایی به کارگرفته شوند بر این اساس که درمانی اورژانسی و سریع‌اند که امت را از شرایط فعلی‌اش خواهند رهانید و به وضعیتی دیگر می‌رسانند!

ما در صدد ترمیم‌های جزئی در بناء به پا شده نیستیم، بلکه ما در صدد تجدید

اساس بنائی هستیم که در شُرُف نابودی است و هر نوع ترمیمی اگر به تجدید بناء نینجامد ارزش خود را از دست داده و فائده و سود خود را نمی بخشد. اساس این دین "لا إله إلا الله" است.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱

«بنگر که خدا چگونه مثل می زند: کلمه‌ی پاک به درخت خوبی می ماند که تنه آن (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضا (پراکنده) باشد. بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه خود را بدهد (و دائماً به بارنشسته و سرسبز و خرم باشد). خداوند برای مردم مثلها می زند تا متذکر گردند».

پاسخ یک سوال قضیه را به شکل دقیق و واضح و بدون هیچ ابهامی مشخص می کند آیا مردم - مگر کسی که خداوند به او رحم کرده باشد - نسبت به "لا إله إلا الله" آگاهی حقیقی دارند؟

پاسخ آن نزد من واضح است. بسیاری از خود دعوتگران کماکان حول مقتضیات "لا إله إلا الله" و مشخصاً حول نواقض آن ابهام دارند، چرا که هنوز خود را از آثار فکر مرجئه، همانی که عمل را از مسمای ایمان خارج می کند، نرهانیده اند.

بسیاری از دعوتگران مشکل حقیقی توده‌های مردم و میزان دور بودنشان از حقیقت اسلام را درک نکرده اند به همین خاطر در جمع کردن آنان عجله می کنند و قبل از روشن کردن حقیقت قضیه‌ای را که به سوی آن دعوت شده و به خاطر آن جمع گشته اند در حرکت دادنشان شتاب می ورزند.

به همین دلیل بر نقطه‌ی شروع که ایجاد پایگاه مستحکم است بر اساس همان منهجی که پیامبر ﷺ پایگاه مستحکم خود را بر آن ایجاد کرد اصرار می ورزیم اگر چه رسیدن به سطح آن پایگاه ناممکن است و هر چند لازم نیست که هر نسلی به سطح آن نسل نمونه ارتقاء یابد اما منهج چیز دیگری است، منهج ثابت است و

تغییر نمی‌کند و تربیت بر اساس آن واجبی دائمی است که قابل تغییر نیست حال دیگر سطح و درجه‌ای که مربی‌ها و شاگردان به آن می‌رسند هر چه می‌خواهد باشد و برای هر یک طبق اعمال و تلاش خود درجاتی هست.

درس اول در بناء "پایگاه مستحکم"، درس "لا إله إلا الله" است، علم به آن و تربیت بر اساس مقتضیاتش جهت آماده‌سازی دعوتگرانی که به سمت "پایگاه گسترش یافته" رو می‌نهند تا زمانی که نقش دعوت‌توده‌های مردم فرا می‌رسد.

واقعیت موجود و وضعیت ایده آل

واضح است که واقعیت موجود با وضعیت ایده آل اختلاف زیادی دارد. قبلاً به بعضی از اسباب اختلاف موجود بین واقعیتی که بالفعل روی داده و ایده آلی که می بایست امور بر وفق آن باشد اشاره کردیم و سپس بعد از آنکه به تفصیل از منهج نبوی در ایجاد پایگاه مستحکم و سپس گسترش آن به معاونت پایگاه مستحکم تحت نظارت رسول اکرم ﷺ سخن گفتیم هم چنین بر بعضی از نتایجی که بر این اختلاف مترتب شده نیز پرداختیم، اینجا باز می گردیم و تا حدودی به تفصیل از اختلافی که بین واقعیت و ایده آل رخ داده بحث می کنیم. شتاب، طبیعت عمومی تحرکی است که "بیداری اسلامی" از ابتدای قیام خود به آن دست زد و قبل از همه در ایجاد خود پایگاه شتاب کرد.

اگر ما در ابتدا از خللی که در میان امت روی داده و از نتایج غربت اسلام در میان خود مسلمانان و این که دشمنان از هر دریچه و روزنه ای بر امت هجوم آورده اند دریافت صحیحی داشتیم و اگر ما برای اصلاح این خلل بزرگ در بنیه ای امت از نوع تلاش لازم درک صحیحی می داشتیم، و از تلاش ظالمانه ای دشمنان برای برنامه ریزی و آماده سازی در جهت نابودی اسلام دید روشنی می داشتیم واقعاً شایسته بود که بسیار بیشتر از این، در حرکت درنگ کرده و در مسیر عجله ننماییم. زمانی که دعوت را شروع کردیم آیا در ذهن ما ویژگی های لازم "پایگاه مستحکم" واضح بود؟

آیا در ذهن ما روشن بود که دعوت توده های مردم قبل از آمادگی پایگاه، ما را در موقعیت دشواری قرار می دهد آن گاه که توده ها با شارژ عاطفی شورش کنند ولی توجیه کننده و مربی نداشته باشند، چرا که ما توجیه کننده و مربیانی که آن توده ها را اشباع کنند آماده نکرده ایم؟ و آیا در ذهن ما واضح بود که جمع کردن توده ها با شارژ عاطفی و بدون تربیتی حقیقی، نتایج خطرناکی را در سیردعوت به

دنبال خود دارد وقتی که قدرت‌های محلی و جهانی نگران شده و خشم می‌گیرند و در نتیجه سرکوب می‌کنند، درحالی‌که مردم برای زد و خورد آمادگی نداشته و بلکه خود پایگاه نیز برای این برخوردها آمادگی کافی را ندارد؟

با نگاهی به واقعیت مسیر، من معتقدم این امور به اندازه‌ی لازم واضح نبود و در آن وقت خود پایگاه نیز شتابزده از خامهای مردم شکل گرفت هرچند حقیقتاً در هیچ زمانی نمی‌توان حرکت کرد مگر با خامهای موجود در همان زمان، و این یک امر بدیهی است ولی ضروری است قبل از آنکه وظیفه‌ی عمل در کار دعوت به او سپرده شود خامها با عنایت ویژه‌ای پخته شوند و برای آماده‌سازی و خالص کردنشان از آلودگی‌ها توجه ویژه‌ای صرف شود بویژه اگر دعوت در شرایطی مانند آن غربت و با عداوتی چون آن عداوت صورت گیرد.

ما اکنون کسی را سرزنش نمی‌کنیم؛ به اذن خداوند عمل در راه خدا دارای پاداش و اجر است اما ما فقط مقدار تفاوتی را که بین آنچه که بود و آنچه که باید می‌شد روشن می‌کنیم.

بدون شک دعوتگر اول - علیه رحمة من الله و جزاه الله خیراً - تلاش واضحی را برای پاک کردن آن خام‌ها از بعضی از آلودگی‌هایی که همه‌ی مجتمع به آن خو گرفته بود مبذول داشت.

آن‌ها را از دایره تنگ فردی خارج کرد و بر اساس روح گروهی که یکدیگر را دوست داشته و متحد و همکار و همیار یکدیگر باشند پرورش داد و بین افراد گروه، برادری اسلامی ایجاد کرد و آنان را از مشغول شدن به عبادت فردی منحصر در شعائر تعبدی خارج نمود و به سمت عبادت به معنای وسیع آن که شامل امر به معروف و نهی از منکر و اقامه‌ی جامعه‌ای مسلمان می‌باشد که به شریعت خدای حکم می‌کند سوق داد، کما این که آنان را بر بسیاری از اخلاق‌های ارزشمند و فدا شدن برای دین خدا تربیت داد.

اما واقعیت مسیر، ما را به نقضی بزرگ در آگاهی سیاسی و حرکی متوجه می‌کند و خطرناک تر از این، نقص در درک حقیقت قضیه و حقیقت هدفی که به

سمت آن می‌رویم. ما بر این اساس که اگر زمانی به حکومت رسیدیم شریعت خداوند را تطبیق می‌کنیم برای تشکیل پایگاهی مردمی و فراگیر تلاش کردیم تا به یاری آن به حکومت دست یابیم.

این تلاش در ذات خود هدف مشروعی است دیگر موضع‌گیری جاهلیت بماند که به هر انسانی حق داده که برای رسیدن به حکومت تلاش کند مگر مسلمان نباشد، تنها آنان هستند که اگر برای دستیابی به حکومت تلاش کردند مجرم و تبه‌کار می‌شوند! و بماند که این یک موضع‌گیری معروف جاهلیت در قبال دعوت حق - از زمانی که جاهلیت در زمین بوده و دعوتگرانی به سوی حق دعوت داده‌اند - بوده است چنانکه ضرب‌المثل عربی می‌گوید: "شنشنة عرفها من أخزم": «این همان خلق و خویی است که از "أخزم" "به یاد دارم". حال دیگر فرقی نمی‌کند "أخزم" از شرق باشد یا از غرب و یا از داخل کشور.

اما قضیه در مشروعیت هدف نیست، بلکه در یک سؤال اساسی است، آیا صرفاً تطبیق شریعت برای اصلاح امتی که به "کف روی سیل" تبدیل شده کافی است یا این که امر به لوازم دیگری در قبل و بعد و در اثنای آن نیاز دارد؟

اگر دعوتگر اول - امام حسن البناء رحمه الله - برای برگزیده‌گانی که جهت هیأت تأسیس گروه انتخاب کرده بود همان چیزی را اعلام می‌کرد که در سال ۱۹۴۸ م (یعنی ۲۰ سال بعد از شروع دعوت) برای توده‌های مردم اعلام داشت مسائل و امور زیادی در خط سیر حرکت، تغییر می‌یافت.

امام شهید در سال ۱۳۶۷ هـ (۱۹۴۸ م) تحت عنوان "معركة المصحف" فرمود: «اسلام دین است و دولت و در این شکی نیست، به روشنی معنای این تعبیر این است که اسلام شریعتی ربانی است که با تعالیم انسانی و احکامی اجتماعی پیش آمده و حمایت، نشر و نظارت بر اجرای آن به مؤمنان سپرده شده و ابلاغ آن به

۱. شنشنة: به معنای خلق و خو، رفتار، عادت، سرشت و سجایاست. أخزم: به اسم فردی اشاره دارد که با پدرش خلق و خوی بد داشته است تا این که أخزم می‌میرد و از خود فرزندی به جا می‌گذارد که همانند پدرشان، پدربزرگ خود را اذیت می‌کنند و پدربزرگ می‌گوید: شنشنة اعرها من أخزم: این همان خلق و خویی است که از أخزم به یاد دارم.

کسانی که بدان ایمان ندارند به دولت واگذار شده است یعنی به حاکمی که در رأس جماعت مسلمانان قرار گرفته و بر امتشان حکم می‌راند و هر گاه حاکم در حمایت از این احکام کوتاهی نمود او مسلمان به شمار نمی‌آید و اگر قوانین دولت را اهمال کرد دیگر دولتی اسلامی نیست، و اگر جماعت یا امت به این اهمال رضا داد و یا با آن موافقت کرد دیگر این امت، اسلامی نیست هر چند با زبانش آن را ادعا کند. در واقع از شرایط حاکم مسلمانان این است که خود به فرائض اسلام ملتزم باشد و از محارم دور بوده و مرتکب کبائر نشود و این به تنهایی در محسوب کردن او به عنوان حاکم مسلمان کافی نیست تا زمانی که شرائط دولتش او را به حمایت از احکام اسلام در بین مسلمانان و تعیین موضع دولت نسبت به آنان بر حسب موضع گیری آنان نسبت به دعوت اسلام ملزم نماید.^۱

اگر از همان ابتدا این موضع گیری اعلان می‌شد، آیا توده‌های مردم این گونه با شارژ عاطفی حول آن جمع می‌شدند تا این که به نیم میلیون نفر برسند که اغلب آن‌ها را جوانان تشکیل می‌دادند و این در کشوری روی داد که در آن ایام جمعیتش از نوزده میلیون تجاوز نمی‌کرد؟ بلکه آیا خود "نخبه‌ها" به این راحتی گرد آن جمع می‌شدند و به سمت هدف بزرگ با تبعیت از عواطفشان حرکت می‌کردند؟ من گمان نمی‌کنم.

آیا دیگر "نخبه‌ها" از همان اشخاصی که بالفعل از آن تشکیل شد شکل می‌یافت یا نه، از کسانی دیگر شکل می‌گرفت؟ نمی‌دانم! و هیچ کس هم نمی‌تواند با یقین در این مورد پاسخ دهد.

اما در صورت اعلام موضع گیری، اشخاصی که پایگاه در آن ایام از آنان تشکیل می‌شد هر کسی که بودند از استحکام، درایت و پشتکار بیشتری برخوردار بودند و کمتر شتاب می‌کردند و دنباله‌رو احساسات خود نمی‌شدند و باورشان این نبود که هدف نزدیک و به آسانی حاصل می‌شود در نتیجه خود و روان خود را آماده

۱. به شماره ۶۲۷ از روزنامه (اخوان المسلمین) سال سوم، تاریخ ۷ رجب سال ۱۳۶۷، ۱۶ می سال ۱۹۴۸، مراجعه شود.

می‌کردند کما این که بسیاری از آنان برای مدت زمانی کم این کار را کردند با این اعتقاد که همه چیز با ابزارهایی که آماده گشته در آن مدت صورت می‌پذیرد. دیگر می‌دانستند که گام، گام بسیار بلندی است و تلاش لازم در نهایت سختی است و وسایل لازم، بسیار بیشتر از وسایلی است که آماده شده بود، چرا که هدف صرفاً ترمیم در بناء نیست بلکه تجدید تثبیت بنا است.

اما گمان نمی‌کنم توده‌های مردم با اعلان این مبادی پذیرای دعوت می‌شدند! دیگر آن‌گاه می‌دانستند که قضیه بسیار خطرناک تر از شنیدن صرف سخنرانی مؤثر و اشباع شدن عاطفی است همانی که آن را "روحانیت" نامیده بودند و قضیه خطرناک‌تر از بهره جستن از دیدار دوستان و مشعوف شدن به زیادی جمعیت است که مدام در حال ازدیاد بود.

می‌دانستند که نبرد با جاهلیت، انسان رادر معرض بسیاری از تهدیدات قرار می‌دهد تهدیداتی که درست نیست عاقل! خود را در معرض آن قرار دهد: ﴿وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهْدَىٰ مَعَكَ تُتَخَفُّ مِنْ أَرْضِنَا﴾^۱ «مشرکان مکه به پیغمبر عرض کردند) و گفتند: اگر همراه تو هدایت را بپذیرا شویم (و از برنامه توحیدی اسلامی پیروی کنیم، قبایل نیرومند عرب به جنگ ما برمی‌خیزند و) ما را از روی زمینمان می‌ربایند (و نابودمان می‌نمایند)».

آن‌گاه حرکت با گامهای آرام‌تری سیر می‌کرد اما بر اساس منهجی صحیح. و "پایگاه مستحکم" به کندی از مردانی که با تیزی و به آرامی انتخاب شده بودند شکل می‌گرفت و کسی دیگر جز مناسب‌ترین خام‌های موجود انتخاب نمی‌شد، سپس برای آماده سازی آن‌ها جهد لازم بذل می‌شد تا برای عمل، هسته‌ی مناسبی باشند بوسیله‌ی تربیت روحی، تربیت اخلاقی، تربیت فکری، تربیت روانی و تربیت با علم شرعی صحیح در سایه‌ی منهج ربانی: ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾.

سپس بعد از آماده سازی پایگاه مستحکم، هنگامی که زمان گسترش فرا

می‌رسید پایگاه گسترش می‌یافت آن هم با سربازانی که با بصیرت به حقیقت قضیه و مقتضیات آن، و آگاهی صحیح نسبت به اوضاع امت و امراض آن و تشخیص درست طبیعت عمل برای هر کدام از مراحل حرکت، خود را برای دعوت مهیا کرده بودند و این کار قبل از دعوت عموم مردم برای انضمام به دعوت و قرار گرفتن تحت لوای آن صورت می‌گرفت.

فعالیت سیاسی به معنای توجه کردن به قضایای میهنی و اجتماعی و مانند آن نیز، تا مدتی دیگر به تأخیر می‌افتاد یعنی تا بعد از اندک زمانی که تمکین صحیح، بر اساسی درست پایان می‌گرفت، اساسی که در عقیده‌ی صحیح و تربیت بر اساس مقتضیات آن نمود می‌یافت آن هم در محیطی که به دعوت پاسخ داده و خود را برای آن آماده ساخته بودند. (همانند نقش جامعه‌ی مدینه در جماعت رسول ﷺ).

سپس نبرد روی می‌داد! و این امری است که طبق سنت‌هایی که خداوند در حیات بشری تقدیر کرده اجتناب‌ناپذیر است! و همیشه از جانب جاهلیت آغاز می‌شود زمانی که در زمین از جماعتی مؤمن احساس خطر می‌کند هر چند کم بوده و به شرکت در نبرد رغبتی نداشته باشند. ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ، وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ، وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ﴾^۱ «فرعون به مأموران دستور داد و گفت: به اهالی شهرها بگوئید: این‌ها (که قصد فرار و تجمع و تقویت در جای دیگری را دارند) گروه اندک و ناچیزی هستند (و ما با نخستین تاخت ایشان را گرفتار و به شکنجه و آزار می‌رسانیم). آنان ما را بر سر خشم می‌آورند. (البته جای هیچ گونه نگرانی نیست، و لیکن) ما گروهی هستیم محتاط (و بیدار و دوراندیش)».

آن‌گاه انتظار می‌رفت نبرد از موعدی که آن وقت اتفاق افتاد به تأخیر انداخته می‌شد، طوری که فرصت بیشتری جهت تربیت "پایگاه مستحکم" و سپس تربیت "پایگاه گسترش یافته" به اندازه‌ی لازم ایجاد می‌شد، و وقتی که جنگ بر قومی که از جنگ دست کشیده‌اند تحمیل می‌شد و جز این که گفته‌اند: "پروردگار

ما الله ﷻ است" کاری نکرده‌اند، این در شعور مردم نسبت به حقیقت قضیه تأثیر بسزایی می‌گذاشت و دیگر با قضایایی که فعلاً با اصل قضیه آمیخته شده ملتبس نمی‌شد و بر طغیان‌گران نیز کنترل کردن مردم از خلال زور و با وسایل فریبنده‌ی ارتباطی دشوار می‌گشت، زمانی که با تفصیل آیات بر اساس منهج ربانی راه مجرمان شناسانده می‌شد و مردم می‌دانستند که بر چه اساسی مواضع خود را اتخاذ کنند.

﴿وَكَذَلِكَ نَفْصُلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾^۱ «این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم، تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود».

اعلان مبادی، بیست سال کامل، دیرتر از موعد آن اعلام شد، و در آن سالها توده‌های بسیاری بدون آنکه خطرات دور و بر را احساس کنند به حرکت پیوستند! و دعوت در حالی که هنوز برای "لا إله إلا الله" خالص نشده بود به بسیاری از قضایای سیاسی، ملی و اجتماعی آمیخته شد چون دست اندرکاران دعوت گمان می‌کردند این مسأله به دعوت این امکان را خواهد داد که پایگاه مردمی خود را توسعه بخشد لذا لازم است که توده‌ها در مسائل شرکت داده شوند و به این صورت انجام گیرد که به قضایایی که در آن وقت ذهن آن توده‌ها را مشغول کرده بود پرداخته شود؟ تا این که بمب در فلسطین و در سال ۱۹۴۸م همه‌ی مواضع دعوت را آشکار کرد.

آن گاه به بدترین شکلی که به ذهن خطور می‌کرد به حرکت یورش وحشیانه‌ای شد. آری جنگ با دعوت پیش بینی شده بود، چون هم چنان که گفتیم این یک سنت الهی است؛ امام شهید به طرفداران و اتباع خود می‌گفت: «دوست دارم صراحتاً بگویم هنوز دعوت شما نزد بسیاری از مردم مجهول است، و روزی که آن را بشناسند و مرام و اهداف آن را درک کنند با خصومتی شدید و عداوتی

سرسختانه از جانب آنان مواجه خواهید بود، و مقابل خود سختی‌های بسیاری را می‌یابید و با بسیاری از مشکلات روبه‌رو خواهید شد و تنها در آن زمان است که در حقیقت، سیر بر راه اصحاب دعوت‌ها را آغاز نموده‌اید.^۱

اما شکل جنگی که رخ داد هرگز به ذهن خطور نمی‌کرد و از آن زمان تا اکنون قتل و کشتارها ادامه دارد.

برای غرب صلیبی دقیقاً نقطه‌ی خطر آشکار شد و آن اسلام سیاسی بود، همانی که از اسلام تنها به شعار تعبیدی و احساسات درونی اکتفا نمی‌کند بلکه می‌خواهد در دنیای واقعیت منهجی تطبیق شده باشد و بر تمام ابعاد حیات مردم حکم کند: سیاست، اقتصاد، اجتماع، فکر و اخلاق آنان و در تمامی عرصه‌ها حضور داشته باشد اما آیا در نظر غرب خطرناک‌تر از این فکر در روی زمین یافت می‌شود؟^۲

پس در این صورت چاره‌ای جز مبارزه با آن نیست، و باید همه‌ی نیروها را علیه آن برانگیخت و بایست آن را تعقیب کرد و آواره ساخت، و باید منابع آن را خشک‌اند و سیمای آن را مشوه کرد و تلاش شود جوانان آن را نپذیرند که اگر پذیرفتند خطر را بودن آن مضاعف می‌شود!

دو امر در آن واحد آتش کینه را در دل صهیو صلیبی‌ها بر افروخت: اول این که "بیداری اسلامی" حادثه‌ای غیر مترقبه برای صلیبی‌ها بود، آن‌ها که انتظار داشتند بعد از برنامه ریزی دویست ساله یا بیشتر، در نابودی اسلام موفق شوند یک دفعه امت از خواب گران بیدار می‌شود! و دوم آمادگی یهودیت جهانی به منظور اقامه‌ی دولت خود در سرزمین اسلام بعد از تلاش‌های شتابان او برای نابودی اسلام بود، تا این که دولتش را در امنیت کامل بنا کند اما ناگهان با خطر

۱. مجموعه نامه‌های امام شهید حسن البناء، انتشارات موسسه اسلامی، بیروت، ط ۱۴۰۳/۳، ۱۹۸۳ صفحه‌ی ۱۰۸.
 ۲. غرب تظاهر می‌کند که او صرفاً با اسلام ستیزه‌جو "Militant Islam" که بر آن لقب "تروریسم" گذاشته می‌جنگد و با خود اسلام نمی‌جنگد، اما موضع‌گیری غرب نسبت به حرکت الجزایر این زعم را به صراحت رد می‌کند، حرکت الجزایر ستیزه‌جو نبود و برنامه‌ی جنگ نداشت بلکه از راه صندوق‌های انتخاباتی و بر اساس مذهب خود غرب به حکم رسید ولی غرب آن را بر نفاق و این دلالت می‌کند که او نمی‌خواهد اسلام حکم کند حال وسیله‌ی رسیدن به حکم هر چه می‌خواهد باشد؟!

"بیداری" مواجه می‌شود! این دو امر با یکدیگر تلاقی پیدا کردند و بر ضرورت نابودی دشمن خطرناک و مشترک خود تفاهم کردند.

آیا انتظار می‌رفت که حرکت اسلامی از عداوت و کید صهیو صلیبی و سوء قصد آن نجات پیدا کند؟

ما معتقدیم این محال بود!

اما با این وجود فکر می‌کنیم اگر امور بر منهج صحیح سیر می‌کرد و اگر توده‌ها و مردمی که قبل از موعد در نبرد شرکت داده شده بودند به حقیقت قضیه و حقیقت نبرد آگاهی داشتند شایسته بود که وضعیت دیگری رخ دهد!

سپس هم چنانکه در فصل‌های اول اشاره کردیم واکنش به ضربه‌های وحشیانه دشمنان به إبهام افراد پایگاه و یا توده‌های مردم افزود، منظور ما از این عبارت، ورود بعضی از گروه‌های فعالیت اسلامی به پارلمان است با مضراتی که این کار با خود همراه داشت اعم از ضایع شدن قضیه‌ی مشروعیت و قضیه‌ی الزامی بودن تحکیم به شریعت خداوند، و هم چنین ورود بعضی گروه‌های دیگر به نبرد مسلحانه با حکومتها است که باعث می‌شد قضیه‌ی اساسی به حاشیه رفته و مسأله در تصور مردم به قضیه زد و خورد و غالب و مغلوب تغییر یابد.^۱

سپس گروه‌های دیگری از فعالان اسلامی نیز دچار افراط شده و به جنگ‌های خونین با مردم و توده‌ها اقدام می‌کنند بر این اساس که چون آنان به "جماعت مسلح" نپیوسته‌اند کافر هستند و قتلشان جایز است! این امر بدترین تأثیر را بر تمامی فعالیت‌های اسلامی گذاشت جدای از تنفر عمومی مردم از این اعمال، که هیچ دلیلی از شریعت خداوند ندارد برای رسانه‌هایی که در کمین حرکت اسلامی هستند این فرصت از دست رفته ایجاد می‌شد که همه‌ی صحنه را به خون ریخته شده رنگین کنند و بر هر عمل اسلامی و از هر نوعی که باشد لقب "فعالیت تروریستی" بگذارند به طوریکه لازم است با آن مبارزه و منابعش خشکانده شود! در حالی که این اعمال فقط جزء بسیار کوچکی از صحنه به شمار می‌رود.

۱. به فصل "اسباب شتابزدگی" مراجعه شود.

هم چنانکه واکنش‌های صورت گرفته بر مبهم کردن قضیه ی "لا إله إلا الله" چه در نزد پایگاه و چه در نزد مردم تأثیر بدی دارد از طرفی دیگر طرفداران فکر مرجئه به شدت از فکر خود دفاع می‌کنند و با همه وسایل نشر آن را انتشار می‌دهند بلکه حتی "علماء" نیز در گرداب آن می‌افتند کسانی که مردم آنان را "اهل ذکر" می‌شمارند به گونه‌ای که بایست به آنان ارجاع داد. آن علماء با گرمی و شدت وقوع شرک را از مرتکبان شرک نفی می‌کنند و به آنان گواهی اطمینانی ایمان! عطا می‌کنند و این جرم بزرگی را که در حق خداوند روا داشته شده در تصور مردم کوچک جلوه می‌دهند یعنی اعراض از شریعت الهی و تحکیم قوانین جاهلیت به جای آن، بر این اساس که این جرم فقط یک معصیت است و حتی لیاقت آن را ندارد که با "انتقاد" به آن اشاره شود!

به راستی که شایسته بود قضیه بر خطی تعلیمی، مسافت طولانی‌تری را در پیش می‌گرفت، اول از پایگاه شروع می‌کرد و سپس - به آرامی - بدون وارد شدن به معرکه به همراه توده‌های مردم، پایگاه را توسعه می‌داد.



سپس فعالیت اسلامی به دلایل متعدد از هم گسیخته می‌شود؛ از جمله عدم رهبری قدرتمند و بزرگی که فعالیت اسلامی را جمع کرده و متحد سازد، یا حداقل بین دیدگاه‌های مختلف تقریب بوجود آورد، و وجود رهبری‌های کوچک که هر کدام به خود و دیدگاه خود می‌پردازند و گویا تنها خود راه درست را پیش گرفته و بقیه اشتباه می‌کنند!

هم‌چنین بسیاری از جوانان دست اندرکار دعوت در داخل تجمعی که روح برادری و ارتباط در آن پرورش شود نشأت نمی‌یابند بلکه تنها بر پیوند ضعیف فکری پرورش داده می‌شوند که با وقوع هر اختلافی در تفسیر، تأویل و یا فهم، فسخ آن پیوند آسان است و به سرعت به گروه‌ها تبدیل شده و علیه یکدیگر موضع می‌گیرند.

هم چنین نقص در علم شرعی پیش می‌آید، علمی که ضوابط ضروری فکر و رفتار را تشکیل می‌دهد.

و دیگر این که طبیعتاً دستگاه‌های دشمن برای ریشه دار کردن اختلافات و قطع کردن روابط بین مردم مدام عمل خواهند کرد.

آیا امیدی برای اصلاح این وضعیت وجود دارد؟ آیا از آنهایی که در دیدگاه‌های مختلف شتاب کرده‌اند این امید می‌رود که مسیر را دوباره باز گردند و خطاهایشان را اصلاح و از نو بر اساس منهج صحیح نبوی مسیر را آغاز نمایند؟

آنچه که فعلاً روی داده از تقدیر خداوند است، اما ما از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ یاد گرفته‌ایم که ایمان به قضا و قدر مسئولیت انسان را در هنگام خطا و اشتباهش نفی نمی‌کند و او را از تلاش برای تصحیح اشتباهات باز نمی‌دارد. آیا امیدی هست که فعالیت اسلامی راه‌های خود را تصحیح کرده و دور تازه‌ای را که به صحت نزدیکتر باشد آغاز نماید؟

در هر حال تصحیح مسیر واجب است، اما شاید کسی بگوید: دشمنان نمی‌گذارند فعالیت‌های اسلامی مسیر خود را تصحیح کند و قبل از تصحیح، با عجله به جنگ آن می‌آیند.

ما به آنان می‌گوییم جنگ پایان نمی‌گیرد و فعالیت اسلامی نیز نابود نمی‌شود و چه بسا جنگ از عوامل تحریک باشد و باعث شود که مردم نسبت به حقیقت نبرد بین اسلام و جاهلیت آگاهی بیشتری پیدا کنند.

با این حال در همه‌ی شرایط کماکان فرض نصیحت، واجب باقی می‌ماند:

"الدین النصیحة" قالوا: لَیْنُ یا رسول الله؟ قال: "الله ولرسوله ولکتابه ولعامة المسلمین و خاصتهم"؛ «دین همه‌اش نصیحت است. گفتند: ای رسول خدا نصیحت برای چه کسانی؟ فرمودند: برای خدا، برای رسول او، برای کتاب او و برای عموم مسلمانان و خواص آنان.»

نگاهی به آینده

بسیاری از مردم وقتی که به اوضاع کنونی می‌نگرند نگران می‌شوند چه نسبت به جنگ بسیار سختی که در سرتاسر دنیا علیه حرکت‌های اسلامی انجام می‌شود و چه نسبت به نابه‌سامانی‌هایی که در مسیر حرکت اسلامی رخ داده است - و هم چنان رخ می‌دهد - گمان می‌کنند که فعالیت اسلامی آینده‌ای ندارد و اوضاع بدی که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند هم چنان باقی مانده و یا بدتر می‌شود. اما ما سخت معتقدیم که آینده از آن اسلام است.

ما اعتقاد خود را بر اوهام و خواب‌های پریشان بنا نکرده‌ایم و هم چنین چشم خود را از موانع و مشکلاتی که در داخل و خارج رودرروی فعالیت‌های اسلامی قرار گرفته نبسته‌ایم و از اهمیت این مشکلات نکاسته‌ایم و تأثیر آن را بر فعالیت اسلامی ناچیز نمی‌دانیم.

اما به یقین ایمان داریم که بشر سرنوشت را رقم نمی‌زند چه دشمن و چه دوست، بلکه این خداست که تقدیر می‌کند و اوست که در گذشته و آینده صاحب امر، و اراده‌اش اجرا پذیر است و تقدیر اوست که بر اوضاع مسلط می‌شود. ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ «خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند».

خداوند برای این دین چنین تقدیر کرده که در زمین بماند و بر همه‌ی دین‌ها پیروز شود: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكُوِّنَ لِلْمُشْرِكِينَ﴾^۲ «خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه آئینهای

دیگر چیره گرداند، هر چند مشرکان دوست نداشته باشند».

"لِيلِغْنَ هَذَا الْأَمْرَ مَا بَلَغَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ" ^۱: «این دین به هر کجا که شب و روز به آنجا برسد خواهد رسید».

تقدیر خداوند از خلال سنت او که قابل تغییر و دگرگونی نیست جریان می یابد و از خلال وعده های جزا و سزایش، و از خلال اراده ی نافذ او صورت می گیرد همانی که اگر به چیزی بگوید بشو، بلافاصله می شود و هنگامی که تقدیر می کند که چیزی بوجود آید همه ی اسباب آن را نیز می آفریند.

* * *

هنگامی که در پرتو سنت های الهی و در روشنایی وعده های خداوند به اوضاع نگاه می کنیم دو عنصر رقیب را در صحنه می یابیم: از یک طرف حرکت های اسلامی و از طرف دیگر دشمنان اسلام اعم از صهیونیست ها، صلیبی ها و طرفداران و پشتیبانان آنان. از هر کدام از این دو عنصر در آینده ی دور یا نزدیک چه انتظاری می رود؟

حرکت های اسلامی با تلاشی واضح در فعالیت اسلامی شرکت دارند و در این شکی نیست.

انتشار روح اسلامی در سطح جهان اسلام و رغبت شدید برای بازگشت به اسلام خصوصاً در میان جوانان، بعد از فضل و اراده ی خداوند به تلاشی بر می گردد که حرکت اسلامی در بیشتر از نیم قرن از زمان سقوط خلافت تا زمان کنونی صرف کرده است.

اما نواقص موجود در فعالیت اسلامی مانع واضحی است که توان فعالیت را به وفور ضایع کرده و پراکنده می کند و باعث می شود تلاشها ثمره ی کامل و مورد انتظار خود را پس ندهند پس آیا شرایط به همین صورت ادامه می یابد؟

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ^۲ «بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا».

۱. امام احمد آن را روایت کرده است

۲. نمل/۶۵

مسئله از دو احتمال خارج نیست: یا وضعیت به همین گونه ادامه می‌یابد و یا تغییر می‌کند. ما امیدواریم - با تجارب تلخی که فعالیت اسلامی گذرانده است - وضعیت به شرایط صحیح آن تغییر یابد و اشتباهاتی که روی داده جبران شود و بر اساس منهج صحیح، مسیر درست آغاز شود.

اما ما بدترین فرض را مد نظر قرار می‌دهیم و آن اصرار دست اندرکاران عرصه‌ی دعوت بر مواضع و دیدگاه‌هایشان است با این اعتبار که منهج هر کدام از آنان، منهج صحیح است و دیدگاه‌ها و منهج دیگران صحیح نیست یا بر این اساس که امکان ندارد تراجع شود چون هر حرکتی گام‌هایی را برداشته که کوتاه نبوده‌اند یا بر هر اساس دیگری که این امکان را به هر حرکتی می‌دهد که اصرارش را بر مواضع خود توجیه کند. در این صورت چه روی می‌دهد؟ آیا خداوند را عاجز می‌کنند؟ یا این که خداوند چه مردم راضی باشند و چه ناراضی، تقدیر خود را محقق می‌کند؟

همواره وسایل تغییر در سنت خداوند موجود است: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾^۱ «اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند (و این مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همسان شما نخواهند بود».

وقتی که تقدیر خداوند بر این قرار گرفته که این دین باقی بماند و بر همه‌ی دین‌ها پیروزش گرداند چنانکه خود در کتابش و بر زبان رسول اکرم ﷺ خبر داده دیگر نواقص فعالیت اسلامی حال حاضر در مقابل اراده و تقدیر او نمی‌ایستد و خداوند کریم وعده‌ی خود را محقق می‌کند و برای تحقق آن هر سببی که بخواهد می‌آفریند: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۲ «خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هر چه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند. خدا برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است».

۱. محمد/۳۸.

۲. طلاق/۳۱.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَئِيمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ «ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زبانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد)؛ خداوند آن را به هرکس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقان آن) آگاه است».

* * *

اما بنگریم از سنت خداوند واز وعده‌های او چه به دشمنان می‌رسد. غرب صلیبی، دقیق‌ترین و مشخص‌ترین سستی که بر او تطابق دارد گفته‌ی خداوند کریم است که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ «هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان به کار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم». چرا که آنان زندگی دنیا را می‌خواهند و برای آن فعالیت و تلاش می‌کنند لذا خداوند بر حسب سنتش ثمره‌ی اعمالشان را به تمام و کمال می‌دهد: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْخَسُونَ﴾^۳ «کسانی که

۱. مائده/۵۴.

۲. انعام/۴۴.

۳. هود/۱۵.

(تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنت موجود در پیکره هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم (چرا که مدار این جهان بر اعمال استوار است؛ نه بر نیات و مقاصد، و بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست) و حقی از آنان در آن ضایع نمی‌گردد).

همچنین طبق سنت سابق خداوند، او به کافر و مسلمان عطا خواهد کرد، هر کس به اندازه‌ی تلاش خود؛ و کافران را نه که محروم نمی‌سازد بلکه بیشتر عطا می‌کند تا کفرشان را زیاده‌تر کنند: ﴿كَلَّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۱ «و ما هر یک از اینان (که آخرت طلبانند) و از آنان (که دنیا پرستانند، در این جهان) از بخشایش پروردگارت (بهره‌مند می‌گردانیم و) کمک می‌رسانیم و (کافر و مؤمن را بر این خوان یغما می‌نشانیم. چرا که در صورت رعایت اسباب و علل،) بخشایش پروردگارت هرگز (از کسی بازداشته نشده است و از او) ممنوع نگشته است».

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾^۲ «کافران (و بی‌دینانی که ایمان را داده و کفر را خریداری کرده‌اند) گمان نبرند که اگر بدیشان مهلت می‌دهیم (و وسائل رفاه دنیوی برایشان مهیا می‌داریم و بر عمرشان می‌افزاییم) به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و (در آخرت به عذاب شدیدی دچار آیند. بیگمان) برای آنان عذاب خوارکننده‌ای است».

اگر غرب اکنون در زمین قدرت دارد و حسب سنت الهی بر آن چیره شده است همین سنت‌ها بیان می‌کنند که این فرصت برای ابد نیست بلکه در تقدیر خداوند زمان مشخصی دارد که در موعد مقرر پایان می‌پذیرد: ﴿فَلَمَّا تَسُوا مَا ذُكِّرُوا

۱. اسراء/۲۰.

۲. آل‌عمران/۱۷۸.

بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ، فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱ «هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان به کار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آن گاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند (و باده ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند). (بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است».

با وجود گشایش همه‌ی نعمتها بر آنان، آن‌ها در مضیقه و تنگنایی زندگی می‌کنند که خداوند اعراض‌کنندگان از ذکر خود را به آن وعده داده است: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمًى﴾^۲ «و هر که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت؛ (چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم».

مضیقه‌ای که غرب - با برخوردار بودن از همه نعمت‌ها و اسباب مادی - در آن زندگی می‌کند آلمان خود را در اضطراب، جنون، خودکشی، بیماریهای روانی و عصبی، شراب، مواد مخدر، جنایت، ایدز، امراض نوظهوری که قبلاً وجود نداشته، بروز داده است و خود را در بحران‌هایی که جهان را فرا گرفته نشان می‌دهد بحرانهای اقتصادی، سیاسی، فکری، بحران جنگ و یا بحرانهای دیگر، و این‌ها به این دلیل است که در برکت و باب آرامش از درهایی نیست که به روی

کفار، هنگامیکه تذکر را فراموش کنند، باز شود چرا که آن درها خاصِ مؤمنان است که خداوند کریم به آنان علاوه بر نعمت‌های آخرت، در زندگی دنیا نیز می‌بخشاید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۱ «اگر مردمان این شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم».

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»^۲ «آن کسانی که ایمان می‌آورند و دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دلهای با یاد خدا آرام می‌گیرند (و از تذکر عظمت و قدرت خدا و انجام عبادت و کسب رضای یزدان اطمینان پیدا می‌کنند). آن کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، خوشا به حال ایشان، و چه جایگاه زیبایی دارند!»

خلاصه کلام اینکه: غربی که امروز وسایل قوت مادی را در چنگ دارد از توان استمرار این قوت برخوردار نیست، چرا که او فاقد عواملی است که خداوند برای صاحبان آن، استمرار تقدیر کرده است و آن عوامل ایمان به خدا و روز آخرت و عمل صالح می‌باشد.

بدون شک آنان اعمال صالحی دارند مانند: خدمات پزشکی و تسهیل روش زندگی بوسیله‌ی دفع برخی از سختی‌هایی که انسان را در زندگی به مشقت می‌اندازد.

هیچ جاهلیتی هم در تاریخ از اعمال صالح که بعضی از افرادش به انجام آن می‌پردازند خالی نبوده است، اما این، مانع إصااق کردن صفت جاهلیت به آن نمی‌شود چرا که این صفت تنها زمانی از انسان برداشته می‌شود که به خداوند و روز آخرت ایمان آورده و پیرو شریعت خداوند شود از سوی دیگر این نقاط روشن و پراکنده در یک لباس سیاه و آکنده از شرّ، به صاحبش نفعی نمی‌رساند

و حسب سنت الهی مانع از نابودی آنان نمی‌شود هر چند مهلت و فرصت به درازا کشد.

الحادی که تمدن غربی اشاعه می‌دهد و فساد اخلاقی که رسانه‌هایش منتشر می‌کنند، خلأ روحی، غرق شدن در مادیات، زینت دادن حیات دنیوی، فراموشی کامل آخرت و غفلت از حسابرسی قیامت، هیچ کدام از اینان تمدنی حقیقی را که خداوند دوامش را تقدیر کرده باشد نمی‌سازد ولو این که برای مدت زمانی بخاطر حکمتی که خود می‌خواهد به آنان مهلت دهد.

این تنها ما نیستیم که این سخن را برای اقناع عواطف خود و تأیید رویاهایمان به زبان آوریم، سالها پیش "برتراند راسل" گفت: «تمدن مرد سفید پوست افول کرد چرا که چیزی ندارد عطا کند.» و پیشتر نیز "الکس کارل" گفته بود: «این تمدن در شرف نابودی است.»

در گذشته ما شاهد فروپاشی کمونیسم بودیم و در حال حاضر مطبوعات غربی - و در میان آن‌ها روزنامه‌های آمریکایی - می‌نویسند: آیا نابودی آمریکا آغاز شده است؟

اگر ما معتقد باشیم همین فردا تمدن غرب نابود می‌شود از سر ساده‌لوحی نیست! ولی باید گفت کماکان در این تمدن جاهلی عواملی یافت می‌شود که می‌تواند حسب سنت الهی تا مدت زمانی آن را سر پا نگه دارد مانند: نبوغ تشکیلاتی، جدیت در کار، حرص بر درست انجام دادن امور و توانایی برنامه ریزی. علاوه بر این، هنوز تمدن بدیلی که با ظهورش به نابودی او سرعت بخشد ظهور نکرده است.

اما همه‌ی این‌ها سرنوشت را عوض نمی‌کند، چرا که فروپاشی آن سستی از سنت‌های الهی است!

* * *

اما یهود وضعیت متفاوتی دارد.

خداوند برای آنان به خاطر اعمالشان مذلت و بیچارگی تقدیر کرده است. اما

برای این تقدیر استثناء و یا استثناءهایی قائل شده است: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا، فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا، ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا، إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا، عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عُنَدَنَا﴾^۱

«در کتاب (تورات) به بنی اسرائیل اعلام کردیم که دوبار در سرزمین (فلسطین و دوروبر آن) تباهی می‌ورزید و برتری‌جویی بزرگی می‌کنید و طغیان و عدوان را به غایت، و ظلم و جور را به نهایت می‌رسانید. هنگامی که وعده نخستین آن دو فرا رسد، بندگان پیکارجو و توانای خود را بر شما (می‌گماریم و) برانگیخته می‌داریم که (شما را سخت درهم می‌کوبند و برای به دست آوردن خانها را تفتیش و جاها را جستجو می‌کنند. این وعده (غلبه و انتقام، حتمی و قطعی و) انجام پذیرفتنی است. سپس (شما راه صلاح در پیش می‌گیرید و از فساد دست می‌کشید و آن گاه) شما را بر آنان چیره می‌گردانیم، و با اموال و فرزندان مدد و یاریتان می‌دهیم و تعداد نفراتان را بیشتر (از دشمن) می‌نمائیم. (آن گاه بدیشان گفتیم: ای بنی اسرائیل!) اگر نیکی کنید (و از خدا اطاعت نمائید) به خودتان نیکی می‌کنید (و سود آن در دنیا و آخرت به خودتان برمی‌گردد) و اگر بدی کنید (و از فرمان خدا سرکشی نمائید) به خودتان بدی می‌کنید. و هنگامی که وعده دوم (مجازات و عقاب فسادتان) فرا می‌رسد (دشمنانتان را نیرو بخشیده و بر شما مسلط می‌گردانیم) تا شما را بدحال (و پریشان روزگار) سازند (و گرد غم و اندوه بر چهره‌هایتان بپاشند) و داخل مسجد (الاقصی) گردند، همان گونه که در دفعه اول بدان داخل شدند (و بار دیگر به تخریب بیت المقدس دست یازند) و بر هر که و هر چه دست یابند بکشند و درهم کوبند. امید است پروردگارتان (بعد از بار دوم نیز اگر توبه کردید و از تباهاکاریها و ستمگریها برگشتید) به شما رحم

کند (و شما را ببخشاید)، و اگر هم (به زشتیها و پلشتیها) برگردید، ما هم (به مجازات و کیفرتان در همین جهان) برمی گردیم، و دوزخ را (هم در آن جهان) زندان تنگ کافران (چون شما) می کنیم».

﴿ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ﴾^۱ «آنان هرکجا یافته شوند، (مُهر) خواری بر ایشان خورده است؛ مگر با پیمان خدا و پیمان مردم».

در حال حاضر آنان در اوج استثناءهایی قرار دارند که خداوند به آنان وعده داده بود؛ بر همه‌ی زمین سیطره دارند، رؤسای جمهور را انتخاب می کنند و سیاست های خود را بر آن ها دیکته می نمایند و هر گاه از او ناراحت شوند عزلش کرده و از قدرت پایین می کشند، هر کس هم که در راهشان قرار گیرد او را می کشند مانند "کندی" و دیگران... اما همه‌ی این ها استثنائی از قاعده‌ی اصلی است! ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَنَنَّ عَلَيْهِمُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ﴾^۲ «و (نیز به یاد یهودیان بیاور) آن گاه را که پروردگار تو (توسط پیغمبران به نیاکان ایشان گوشزد و) اعلام کرد که تا دامنه روز قیامت کسی را بر آنان چیره می گرداند که بدترین عذاب را بدانان می چشاند».

این همان قاعده‌ی دائمی است و غیر از این، استثناء به شمار می رود که طبیعتاً استثناء دوام ندارد چون مخالف قاعده است.

قاعده، تقدیر خداوند است، هم چنین استثناء نیز بنا به تقدیر خداوند رقم می خورد ولی طبیعت امور این است که استثناء پایان می گیرد و امر به جایی بر می گردد که قاعده - طبق وعده های خداوند - تعیین کرده است.

چه بسا ما از حکمت این استثناءها در کتاب خدا مطلع نباشیم، اما وقوعشان قطعی است چه حکمت آن را درک کنیم و چه از فهم آن عاجز باشیم. مهم این است که بفهمیم که آن یک استثناء از قاعده‌ی کلی است و مدتی مشخص و

۱. آل عمران/۱۱۲.

۲. اعراف/۱۶۷.

محدود دارد.

یهود خود این را می‌داند! و این را نه از مصادر دیگران بلکه از کتب خود فهمیده است!؟

هنگامی که جاهلیت معاصر به اقتضای سنت الهی و به دلیل فسادى که آن را در بر گرفته نابود گردد بشریت به جایگزینی نیاز دارد که جای خالی آن را پر کند. اسلام جایگزین است و اسلام است که به دنیا صلاح و هدایتش را بر می‌گرداند و اوضاع آن را سرو سامان داده و بیماریهایش را علاج می‌کند: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ «ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهایی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته‌اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می‌نماید. از سوی خدا نوری (که پیغمبر است و بینشها را روشنی می‌بخشد) و کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت‌بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جویای خوشنودی او باشند، و با مشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود».

اسلام منهج کامل و صحیحی است که در آن نقصی نیست و منهج‌های جاهلیت دائماً دارای نقص و انحراف هستند.

امروز صدها هزار نفر در هر سال از تاریکی‌هایی که در آن زندگی می‌کنند به سوی نور اسلام پناه می‌آورند نه به این خاطر که از الگوی موجود پیروی کنند چرا که مسلمانان در شرایط کنونی الگویی نیستند که قابل پیروی باشند بلکه

الگویی به شمار می‌روند که بیشتر سدّ راه مسلمان شدن مردم قرار گرفته‌اند بلکه این اوج آشفته‌گی و بدبختی است که مردم را و می‌دارد به دنبال راه نجات باشند پس آن را در اسلام می‌یابند.

غرب نبود شده، از علم و تمدنی خارق العاده برخوردار است اما فاقد روح است، روحی که رو به خدا، و به هدایت خداوند هدایت شده باشد. ولی اسلام این روح را با خود دارد و در عین حال این روح، جایگزین علم و تمدن مادی نمی‌شود بلکه آن دو توأماً مکمل یکدیگرند: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱ (وقتی (این گفتگو در ملاّ اعلیٰ و عالم بالا درگرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده (بزرگداشت و درود) ببرید).

مشتی از خاک و دمی از روح - با یکدیگر - انسان را تشکیل می‌دهد: انسان کامل، پیوسته و متعادل، انسان رشد یافته، کسی که با هدایت و بصیرت به آبادانی زمین می‌پردازد و در همان حال به روز آخرت نیز چشم دارد آخرتی که در آن جا حیات تکمیل می‌شود: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾^۲ (او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است).

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۳ «به وسیله آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی (و بهشت جاویدان را فرا چنگ آور) و بهره خود را از دنیا فراموش مکن».

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ

۱. ص/۷۱-۷۲.

۲. ملک/۱۵.

۳. قصص/۷۷.

طَبِیَّةٌ فِی جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۱ «خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخها و درختهای) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و مسکنهای پاکی را در بهشت جاویدان بدانان وعده داده است (که جای ماندگاری همیشگی و زندگی سرمندی است. از همه مهمتر خداوند خوشنودی خود را بدیشان وعده داده است که خوشنودی خدا بالاتر از هر چیز است. پیروزی بزرگ همین است).

اسلام راه نجاتی است که همه‌ی آنچه که بشر به آن احتیاج داشته و می‌خواهد در خود دارد. ژنرال چارلز، ولی عهد بریتانیا در دسامبر سال ۱۹۶۶ م در یک سخنرانی مهم که در سالن کنفرانس وزارت امور خارجه ایراد کرد سخنی را گفت که بر مفهومی که ما بدان اشاره کردیم دلالت روشنی دارد.

او گفت: «مادی‌گرایی معاصر فاقد تعادل است و در دراز مدت مضرات و عواقب وخیم آن زیاده‌تر می‌شود، سه قرن اخیر - حداقل در دنیای غرب - شاهد تقسیم بندی خطرناکی در شیوه‌ی فکر کردن ما نسبت به جهان اطراف بوده است. علم تلاش کرد احتکار و بلکه غلبه‌ی دیکتاتورانه‌ی خود را بر شیوه‌ی فهم کردن ما از دنیا گسترش دهد در نتیجه علم و دین از یکدیگر جدا گشتند و به همان چیزی تبدیل شدیم که شاعر انگلیسی "ورد زورس" می‌گوید: "ما جز دید محدودی از مادرمان، طبیعت، که در تملک ماست نداریم."

علم سعی کرد طبیعت را از خالق جدا کند پس کائنات را بخش بخش نمود و "تقدس" را به گوشه‌ای دور و ثانوی از ملکه‌ی فهم ما و از وجود عملی ما انداخت و اکنون فقط عواقب کشنده‌اش را می‌شماریم.

به نظر می‌رسد ما - فرزندان دنیای غرب - به معنای کلی احساس خود را نسبت به محیط خود و مسئولیت‌هایمان در ازای کائناتی که خداوند خلق کرده ازدست داده‌ایم و این باعث شده در محاسبات و یا درک فرهنگ و حکمت پیشینیان خود شکست سختی بخوریم، همان میراث غنی که در طی قرون به

جای مانده بود. به همین دلیل بر میراث گذشته فشار سختی آورده شد مثل این که جُرّامی فراگیر باشد که بایست از آن فرار کرد.

از این روی به نظر من اکنون به مقابله‌ای کلی و همه‌جانبه نیاز است، علم از این لحاظ که برای ما روشن کرد که دنیا پیچیده‌تر از چیزی است که ما فکر می‌کنیم خدمت بزرگی کرد، اما در شکل مادی و جدید آن و به تنهایی از تفسیر همه‌ی امور عاجز است.

خالق، آن علم ریاضی نیست که نیوتن گمان می‌کرد و خالق تنها آفریننده‌ی لحظه‌ی آغاز نیست.^۱

جدایی علم و تکنولوژی از قِیم و ارزش‌های اخلاقی و مقدس به سرحد وحشتناکی رسیده است و ما این را در بازی کردن با ژن‌ها می‌بینیم و یا در عواقب خودخواهی علمی که بدترین صورت آن جنون "گاوی" است مشاهده می‌کنیم.

من همواره احساس می‌کنم که فرهنگ در زندگی ما از ساخته‌های دست بشر نیست بلکه الهامی فطری است که خالق به ما جهت درک هارمونیک طبیعت و به منظور درک انسجام جوهری‌ای که از وحدت اُضداد متفرقه حاصل شده و در هر جلوه‌ای از جلوه‌های طبیعت نمایان می‌شود عطا کرده است. فرهنگ، نظامی سرمدی را از هستی پُژواک می‌دهد و ما را نسبت به اسرار بزرگ این هستی پهناور تحریک می‌کند طوریکه می‌توانیم - همانطور که شاعر "ویلیام بلاک" می‌گوید: همه‌ی کائنات رادر یک ذره و همه‌ی ابدیت را در یک لحظه بنگریم.

فرهنگ اسلامی در شکل میراث فرهنگی آن، برای حفظ این دیدگاه روحی نسبت به جهان تلاش کرده است به شیوه‌ای که ما آن را در خلال نسل‌های اخیر دنیای غرب به گونه‌ایکه قابل تطبیق باشد نمی‌یابیم و این جا در این حوزه، چیزهای زیادی وجود دارد که می‌توانیم از دیدگاه جهان اسلام بیاموزیم.

۱. نیوتن می‌گوید: خداوند این کائنات را بر شکل ساعتی که از حرکت منظم برخوردار است آفرید. اما این دلیل و انگیزه‌ی نمازگزاردن برای آفریننده‌ی این ساعت کوکی بزرگ نیست چرا که خود او نیز دیگر نمی‌تواند هر چند اراده کند مسیر آن را تغییر دهد - (معاذالله) - نقل از کتاب "منشأ فکر جدید" تألیف برنتون صفحه ۱۵۱ از ترجمه عربی آن.

ما فرزندان غرب نیاز داریم که معلم‌های مسلمان به ما بیاموزند چگونه با دلهایمان علم کسب کنیم همان گونه که با خردهایمان علم می‌آموزیم. نزدیک شدن هزاره سوم می‌تواند انگیزه عالی در برانگیختن ما برای کشف این ارتباط و این انگیزه باشد. امیدوارم این فرصت مناسب را برای کشف جانب روحی در دیدگاهمان نسبت به همه‌ی وجود خود از دست ندهیم.^۱

* * *

اسلام راه نجات است و به إذن خداوند جایگزین بعدی است. درست است که قَدَر خداوند از امور غیبی است اما دارای نشانه‌هایی است. اگر تقدیر خداوند بر این بود که این دین در زمین نابود شود کید صلیبی‌ها در روزی که به دولت عثمانی تاخته و خلافتش را الغاء کردند کافی بود. آن روزها صهیو صلیبی فکر می‌کرد دست آخر بر دشمن سرسختش پیروز شده و او را به قتل رسانده است! اما قَدَر خدا چیز دیگری بود، قدر خداوند ظهور بیداری اسلامی بود! زمانی که صهیو صلیبی از "بیداری اسلامی" به جنون آمد، با همه ابزارهای انتقامش به سرکوب آن پرداخت: با زندانی کردن، آواره ساختن، شکنجه و کشتار، چون گمان می‌کرد راه نجات از این دشمن که ضربه آخر او را نکشته بود همین است، اما تقدیر خداوند چیز دیگری بود، این کار باعث رشد فزاینده "بیداری اسلامی" در سرتاسر زمین شد.

همه‌ی نشانه‌ها می‌گویند: اسلام جایگزین بعدی است، همان دینی که آن‌چه را که جاهلیت به فساد کشانده اصلاح می‌نماید.

اسلام می‌آید از هراهی که باشد، راه آرام و به تدریج، راهی که ما آن را دوست داشته و به آن راضی هستیم و به سوی آن دعوت می‌کنیم هر چند چندین نسل زمان ببرد، یا راه خشن و پر جنجالی که از حماقت‌های غرب و اسرائیل ناشی شود!

اتحاد صلیبی - صهیونیسم که امروزه بر دنیا تسلط دارد با حماقت، ضد

مصالح خود کار می‌کند او - با خشونت شدیدی که ضد حرکت‌های اسلامی اعمال می‌کند - باعث می‌شود نسل‌هایی در فعالیت اسلامی تولد یابند که از استحکام و پشتکار، و آگاهی بیشتری برخوردار باشند و از کسانی که امروز با آنان می‌جنگد نیرومندتر باشند!

خردمندان آنان، این قضیه را می‌دانند و در مورد آن به قوم خود هشدار می‌دهند اما کینه‌ی دل‌هایشان، آنان را از دیدن این حقیقت، کور و گوش‌هایشان را از شنیدن این موعظه کر کرده است ولو از جانب خردمندان خودشان باشد!

این مطابق تقدیر و سنت الهی است: ﴿وَسَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَبَيَّنَّ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ، وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ﴾^۱ «و در سرزمین و دیار مردمان ظالمی (همچون عاد و ثمود) سکونت گزیدید و (عبرت نگرفتید، هرچند که) برایتان روشن بود که در حق آنان چگونه رفتار کردیم (و بر سر ایشان چه آوردیم،) و مثلها برایتان زدیم. آنان نیرنگ خود را نمودند.»

انفجارهای بزرگ تاریخ همواره زمانی رخ می‌دهند که طاغوت‌ها فشار خود را بر جریانی در حال رشد، افزایش می‌دهند تا آن را سرکوب کنند، اما همین فشار باعث انفجار شده و طاغوت‌ها خود قربانی آن می‌شوند.

و کاری که امروز اتحاد صهیوصلیبی با حماقت انجام می‌دهد همان فشاری است که انفجار را پیش خواهد آورد.

بنابراین با یک ضربه‌ی تقدیر، سه کار در آن واحد انجام می‌پذیرد. اول از همه امت اسلامی به خاطر تفریطی که در دین خدا داشته است مجازات می‌شود. خداوند بر این امت امانتی را سپرد که به هیچ کدام از امت‌های سابق تاریخ نسپرد، آنگاه که او را به امت خاتم الانبیاء تکریم داد و خیریت و برتری‌اش بر امت‌های سابق را در گرو حمل این امانت گذاشت: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۲ «شما (ای

۱. ابراهیم/۴۶-۴۵.

۲. آل عمران/۱۱۰.

پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۱ «و بی گمان شما را ملت میانه روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادیگرایان لذا یند جسمانی طلب و روحانیت باخته، و بر افراط تارکان دنیا و ترک لذا یند جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده اعتدال مشاهده نمائید) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد».

اما زمانی که برای مدتی از آن غفلت کرد و رسالت خود را نه تنها نسبت به بشریت بلکه حتی نسبت به خویشان نیز فراموش نمود، در این حالت است که خداوند برایش چنین تقدیر کرده که به دست دشمنانش مجازات شود هم چنانکه رسول اکرم ﷺ هشدار داده بوده: "يوشك أن تداعى عليكم الأمم كما تداعى الأكلة إلى قصعتها". قالوا: أمن قلة نحن يومئذ يا رسول الله؟ قال: "بل أنتم يومئذ كثير ولكنكم غثاء كغثاء السيل، ولينزعن الله المهابة من صدور أعدائكم، وليقذفن في قلوبكم الوهن". قالوا: وما الوهن يا رسول الله؟ قال: "حب الدنيا وكرهية الموت"^۲

: «نزدیک است که دیگر امت‌ها بر شما هجوم آورند همانطور که گرسنگان بر ظرف غذا هجوم می‌برند، اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا آیا بخاطر تعداد کم ماست؟ پیامبر ﷺ فرمودند: بلکه شما بسیارید اما به کف روی سیل می‌مانید، خدای تعالی ابهت شما را از دل دشمنانتان برداشته و در دل‌های شما "سستی" می‌گذارد. اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا "سستی" چیست؟ فرمود: حُب دنیا و تنفر از مرگ».

در همان وقت که خداوند مجازات امت را بدست دشمنانش مقدر کرده برای

۱. بقره/۱۴۳.

۲. قبلا به آن اشاره شد.

دشمنان هم، حسب سنتش تمکین قرار داده است چون آن چه که بدان متذکر شده بودند به دست فراموشی سپرده اند، اما در مورد آنان تقدیری دیگر هم رقم می خورد و آن نابودی کامل در زمان معین است تا به عنوان مجازاتی به جرم اعراض، طغیان و زورگویی در مقابل حق باشد و این علاوه بر قدری است که در روز قیامت منتظر آنهاست چنانکه خداوند می فرماید: ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾^۱ «آنان باید که در روز قیامت بار گناهان خود را (به سبب پیروی نکردن از پیغمبر) به تمام و کمال بر دوش کشند، و هم برخی از بار گناهان کسانی را حمل نمایند که ایشان را بدون (دلیل و برهان و) آگهی گمراه ساخته اند (بی آن که از گناهان پیروان چیزی کاسته شود). هان (ای مردمان! بدانید که آنان چه کار زشتی می کنند و) چه بار گناهان بدی را بر دوش می کنند!».

﴿وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّا نُنْصِلُهُم خَيْرًا لِّنَفْسِهِمْ إِنَّا نَمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۲ «کافران (و بی دینانی که ایمان را داده و کفر را خریداری کرده اند) گمان نبرند که اگر بدیشان مهلت می دهیم (و وسائل رفاه دنیوی برایشان مهیا می داریم و بر عمرشان می افزائیم) به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و (در آخرت به عذاب شدیدی دچار آیند. بیگمان) برای آنان عذاب خوارکننده ای است».

در همین زمان نیز تصفیه و خالص کردن مؤمنان صورت می گیرد: ﴿وَلِيُمَخِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾^۳ «و تا این که خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد».

همانطور که موسی عليه السلام بنا به تقدیر خداوند در قصر فرعون تربیت یافت، الآن نیز با تقدیر خداوند نسل جدیدی تولد می یابد، نسلی بعد از "کف روی

۱. نحل/۲۵.

۲. آل عمران/۱۷۸.

۳. آل عمران/۱۴۱.

سیل" بودن آن هم به دست دشمنانی که خود برای این دین مکر و حيله می‌کنند: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ «خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند».

این امر نسبت به مسلمانان تفریح و تفریحگاهی نزدیک نیست، بلکه راهی است مملوء از قربانی، خون و اشک، عذاب و مشکلات، آزمایش و ابتلاء و تلاشی مداوم که تمامی ندارد: ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾^۲ «تا ثابت‌قدمان بر ایمان را (از سائرین) جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیبشان گرداند».

بایستی مسلمانان به خاطر تفریطی که در دین خدا داشته‌اند هزینه‌ای بپردازند و باید تلاشهایی صورت دهند تا به مسیر اصلی باز گردند.

اما تعزیه‌ی آن‌ها در حالی که شهداء تقدیم کرده و شکنجه‌ها متحمل می‌شوند و خون‌ها داده و اشک‌ها می‌ریزند این است که آنان در راه خدا جهاد می‌کنند تا فرمان و کلام او بالاترین باشد و تا این که آنان بر تقدیری که این دین را تمکین می‌دهد پرده و حجاب باشند و تعزیه‌ی آنان در آخرت بهشت خداوند و رضایت اوست: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۳ «خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخها و درختهای) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و مسکنهای پاکی را در بهشت جاویدان بدانان وعده داده است (که جای ماندگاری همیشگی و زندگی سرمدی است. از همه مهمتر خداوند خوشنودی خود را بدیشان وعده داده است که) خوشنودی خدا بالاتر از هر چیز است. پیروزی بزرگ همین است».

پایان

۱. یوسف/۲۱.

۲. آل عمران/۱۴۰.

۳. توبه/۷۲.

